



انتشارات دانشگاه تهران

۱۳۱۵

معنی‌شناسی

منصور خستیار

فهرست آخرین انتشارات دانشگاه تهران

- ۱۳۱۰ - اصول گداز و استخراج فلزات (جلد سوم، چاپ دوم): هادی یگانه حائری ۱۱۰ ریال
- » ۱۳۱۱ - قصه حمزه (حمزه نامه) جلد دوم: بکوشش جعفر شعار ۷۰
- » ۱۳۱۲ - رادیوالکتریسته (چاپ دوم): ناصر قلی قاجار رحیمی ۱۹۰
- » ۱۳۱۳ - اصول پرورش طیور: دکتر مراد علی زهری ۱۶۰
- » ۱۳۱۴ - باغبانی (جلد چهارم): حسن شیبانی ۱۶۰
- » ۱۳۱۵ - حقوق بین ملل عمومی (جلد اول): تألیف روسو، ترجمه محمد علی حکمت ۱۶۰
- » ۱۳۱۶ - قضا در اسلام (چاپ دوم): محمد سنگلجی ۸۰
- » ۱۳۱۷ - شرح مثنوی شریف (جلد اول): بدیع الزمان فروزانفر ۱۱۰
- » ۱۳۱۸ - شیمی صنعتی آلی: محمد علی رحمتی ۱۷۰
- » ۱۳۱۹ - ترجمه فارسی شرایع الاسلام (جلد دوم): از محقق حلی بکوشش دانش پژوه ۱۵۰
- » ۱۳۲۰ - حل المسائل آنالیز (جلد دوم): حسن عطاری نژاد ۱۶۰
- » ۱۳۲۱ - جنایت و مکافات (جلد دوم): تألیف داستایفسکی، ترجمه مهری آهی ۷۰
- ۱۳۲۲ - اقتصاد عمومی (جلد اول، چاپ دوم): علی محمد اقتداری
- » ۱۳۲۳ - ریاضیات در شیمی (جلد سوم): تقی هورفر ۱۸۰
- » ۱۳۲۴ - حقوق کار و بیمه های اجتماعی (چاپ دوم): شمس الدین جزایری ۱۰۰
- » ۱۳۲۵ - حقوق بین ملل عمومی (جلد دوم): تألیف روسو، ترجمه محمد علی حکمت ۱۰۰
- » ۱۳۲۶ - یادداشت های قزوینی (جلد نهم): بکوشش ایرج افشار ۸۰
- » ۱۳۲۷ - فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی (جلد پنجم): بکوشش سید صادق گوهرین ۱۳۰
- » ۱۳۲۸ - فشار خون کلیوی: دکتر عبدالصمد رفعت ۸۰
- » ۱۳۲۹ - دوله های دارویی پیوسته گلبرگ: دکتر نامدار - دکتر مجتبیائی - دکتر سمسار ۱۵۰
- » ۱۳۳۰ - زهرشناسی (جلد اول - چاپ دوم): دکتر جواد عطا بغش ۱۲۰
- ۱۳۳۱ - مدیریت اسناد و فن بایگانی: جعفر بوشهری
- » ۱۳۳۲ - کلیات و قوانین علم شیمی (جلد سوم): محمد رضا مصطفوی رجالی ۱۲۰
- » ۱۳۳۳ - مسندهای بالینی گوش و گلو و بینی و حنجره: پروفسور اعلم - دکتر مقصودی
- » ۱۴۰ - دکتر معین زاده
- » ۱۴۰ - مکانیک استدلالی (چاپ سوم): تقی فاطمی
- » ۱۳۳۵ - سفرنامه (هرات، مرو، مشهد): بکوشش قدرت الله روشنی زعفرانلو ۹۰ ریال
- » ۱۳۳۶ - بیماریهای پلیومیالیت و درمان آن: دکتر مرتضی مشایخی ۹۰

معنی شناسی

انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۲۱۵

گنجینه زبان آموزی و زبانشناسی

شماره ۱۶



تهران ۱۳۴۸

معنی‌شناسی

تألیف

محمود آشتیانی

استاد دانشگاه تهران

شمارهٔ مسلسل ۱۳۷۰

چاپ این کتاب در یک هزار و پانصد نسخه در فروردین ماه ۱۳۴۸
در چاپخانهٔ دانشگاه تهران خاتمه پذیرفت

حق طبع این کتاب تا سه سال در انحصار دانشگاه تهران
و مسئولیت صحت مطالب آن بامؤلف است

بها : ۶۰ ریال

مقدمه

از علومى كه به تازگى در مغرب زمين متداول شده و در واقع علمى است هم بسيار جديد و هم درعين حال كهن و تاريخى معنى شناسى يا «سمانتيك»^۱ است. اين علم در سالهاى اخير مورد توجه گروهى از فلاسفه و زبان شناسان قرار گرفت و از تلفيق و تركيب چند دانش ديگر در دو نيم قرن اخير بوجود آمد. از يك سو زبان شناسان مسأله رابطه بين واژه هاى زبانهاى مختلف جهان و معنى اين واژه ها در درون فرهنگ ها و محيط هاى گوناگون را مورد بررسى قرار دادند و از سوى ديگر روان شناسان رابطه بين فكر و زبان را از اساس فن خود ساختند؛ بالاخره گروهى از فلاسفه كه مهمترين آنان «حلقه وين» را تشكيل دادند به تجزيه و تحليل دقيق زبان و رابطه آن با معنى پرداختند و مكتب جديدى از فلسفه تأسيس كردند كه بعداً بيشتر در كشورهاي انگليسى زبان رواج يافت و تحت لوای نام افرادى مانند «ويتگن استاين» دربرخى از دانشگاه هاى بزرگ غرب صحنه فلسفه را قبضه كرد.

هنگامى كه بصورت عميق تر به علم «معنى شناسى» مى نگریم، مى بينيم كه برعكس آنچه تصور مى رود اين علم تاريخى بس طویل دارد - مخصوصاً بين مسلمين - گرچه اشاراتى نيز به آن در آثار ارسطو و شارحان او ديده مى شود. در اسلام از آنجا كه بحث درباره حجت اساسى

است و وحی اسلامی مبتنی بر کتابی است که طبعاً مسأله رابطه بین لفظ و معنی و سهم مشیت الهی وارده انسانی را در تعیین رابطه بین لفظ و معنی مطرح می‌سازد، «معنی‌شناسی» بطریقی بس جلدی‌تر دنبال شد و به سراحلی از کمال رسید که نظیر آن تا دوران جدید دیده نشده است.

در آغاز متکلمان، مخصوصاً معتزله، بحث درباره «حجت» و رابطه بین «لفظ و معنی» را مطرح ساختند و سپس حتی فلاسفه مشائی به این امر پرداختند. چنانکه ابن‌سینا در «منطق اشارات» بحثی درباره دلالت پیش‌آورد و ضرورت آنرا در بحث‌های منطقی روشن ساخته است، این علم در واقع در قرن اخیر بدست علمای اصول شیعه بکمال رسید.

اصول شیعه از قرن دوازدهم به بعد به مرحله عالی کمال رسید و مباحثی در کتب متأخرین در باب معنی‌شناسی مطرح شده است که واقعا از لحاظ دقت و موشکافی مطلب و منطقی بودن بحث بی‌نظیر است؛ متأسفانه این باب از معارف اسلامی و ایرانی تا کنون برجہانیان مکتوم مانده است. شناساندن آن در عصری که آن چنان گریبان گیر مسأله «معنی‌شناسی» است، یقیناً خدمت بزرگی به علم و نیز معرفی تفکر اسلامی خواهد بود.

کتاب آقای دکتر اختیار اولین تألیفی است که تمام جوانب این علم را به زبان فارسی بیان می‌کند و بهمین جهت ورود به سرزمینی است بکروراهی ناپیموده که مؤلف را مواجه با مسائل بسیار منجمله یافتن واژه‌های مناسب جهت ادای مفاهیم نوین این علم کرده است؛ و الحق که مؤلف در این باب زحمات زیاد متحمل شده و کوشیده است تا حد

اسکان از واژه‌ها و کلمات موجود در زبان فارسی استفاده کند. فهرستی از اصطلاحات در پایان کتاب به ارزش این اثر افزوده و راه تحقیقات بعدی را در این رشته آسان‌تر ساخته است.

از مزایای بزرگ این کتاب این است که مؤلف کوشیده است تا سهم ایرانیان و مسلمانان را در این علم روشن سازد و تحقیقاتی نیز، در زمینه‌ای که منابع در باره آنان بزبان ساده نادر است، انجام داده است. این سنتی است حسنه که اثر فوق العاده در تشویق دانش‌پژوهان به فرا گرفتن علوم دارد و در عین حال آنان را نسبت به فرهنگ و گذشته خود مفتخر می‌سازد و این حس خواری و ربوئی را که بسیاری از جوانان در مقابل مغرب‌زمین احساس می‌کنند از بین می‌برد. امید می‌رود دیگران نیز در تحقیقات خود حتی المقدور به ریشه علوم مورد بحث خود در تمدن و فرهنگ اسلامی و ایرانی توجه کنند.

آقای دکتر اختیار از اکثر منابع مهم زبانهای اروپائی استفاده کرده و خلاصه‌ای از نظریات مهم پیش‌کسوتان این علم را برای بار اول در دسترس فارسی‌زبانان قرار داده‌اند و در چند جدول مفید مطالبی را که باید طی قرائت صفحات و فصول زیاد به آن دسترسی یافت بصورتی موجز و منطقی در دسترس خواننده قرار داده‌اند. این امر یقیناً کمک معتنا بهی به آشناساختن علاقه‌مندان به معنی‌شناسی و نیز طالبان دانش در رشته‌های دیگر مخصوصاً فلسفه و روانشناسی و زبان‌شناسی به نظریات مهم دانشمندان این علم خواهد کرد و امید می‌رود باب تحقیقات بعدی را در این زمینه بگشاید. موفقیت آقای دکتر اختیار را در پیش‌بردن این رشته مهم از درگاه پروردگار متعال خواستارم.

سیدحسین نصر

پیشگفتار

بطوریکه در متن و فصول کتاب ملاحظه می‌گردد معنی‌شناسی بصورت علم بدون و بزبان غربیها «سیستماتیک» بسیار جوان است؛ حال اینکه از زمانی که تفکر ودوران‌دیشی در زبان و روابط مردم پیدا شده ، این علم سابقه وسنت داشته است. آنچه در این کتاب بدان توجه میشود ترکیبی است از آنچه امروز بدان «سمن تیک» میخوانند با آنچه در میان فلاسفه شرق و غرب - خاصه در میان متفکران ایرانی مسلمان - بدان «وضع الفاظ» گفته شده است.

در فصول آغازی سعی شده مرزهای دانش «معنی‌شناسی» شناخته شود؛ جوانب و اطراف این علم از علوم پیوسته و مرتبط بدان ممتاز گردد؛ اصطلاحات و وسائل کار در معرفی این دانش توجیه شود؛ از خصوصیات روابط فکری سخن گفته شود؛ اجزاء زبان و سازه‌های تکلم نظیر «کلمه» و «جمله» تعریف گردد؛ سازمان یادستگاهی که کلمات را بفکر و مجدداً فکر را به کلمات بدل میکند تمیز و تشخیص شود؛ شیوه‌هایی که در آن برای خصوصیات و واکنش‌های فکری نامگذاری میشود و در قالب «وضع الفاظ» درمیآید عنوان گردد؛ و بالاخره چگونگی «انتقال معنی» اولاً تحلیل وثانیاً نمایش داده شود.

در معرفی این اصول از افکار دانشمندان مختلف شرق و غرب

یاری خواسته شده تا اندیشه‌های پراج آنها گره‌ها و دشواریهای این دانش‌جوان و نوخاسته‌را بشکافد و راهی روشن‌تر و مستقیم‌تر را رهنمون گردد.

در زمینه وضع الفاظ افکار ارسطو و دانشمندان ایرانی مثل خواجه نصیرالدین طوسی، ابن سینا و ابن حشام، سهروردی، ملا عبدالله، ملا محسن راهنمای پر قیمت و پراج بوده است. متفکران غربی و معنی‌شناسان قرن اخیر مثل «اولمان» و «کرنپ» مستقیماً در تهیه این کتاب نفوذ مستقیم داشته‌اند و از خلال این سطور افکار این دانشمندان معنی‌شناس بیچشم می‌خورد. پژوهندگان قرن ما، خاصه کنجکاوانی که در مراکز علمی بزرگ جهان سرگرم تحقیقات و بررسی هستند، بی‌شک در آثار خود با گفته‌های دانش پژوهان چه متقدم و چه متجدد - مشورت دقیق و عالمانه دارند تا در تتبعات خود مطلبی نادیده نماند و گوهری بی‌قدر گرفته نشود.

با توجه به این اصل اگر به افکار نویسندگان و متفکران «معنی‌شناس» پانزده سال اخیر توجه کنیم و به دسته‌بندی اندیشه‌های آنها بپردازیم، میتوان امید داشت که مجموعه‌ای از تفکرات قدیم و جدید بهم پیوند گردد و مطلبی نادیده نماند.

دسته‌بندی معنی‌شناسان و طبقه‌بندی افکار آنها به چند دسته امری بس دشوار است؛ زیرا نمیتوان در زمینه‌های علمی، یک دانشمند و افکار ژرف او را جزء یک دسته دانست و امتیاز اینکه او و افکارش به دسته علمی دیگر پیوسته باشد از او سلب کرد. در عین دشواری این تقسیم بندی - ولی از نظر پرتو فکری آن بر تاریکی‌های علم معنی‌شناسی - شاید

بتوان از جنبه فلسفی باین دسته‌بندی پرداخت و دانشمندان معنی‌شناس غربی پانزده تا بیست سال اخیر را به سه دسته تقسیم کرد:

۱- معنی‌شناسانی که زبان را از جنبه مرجع و مشاهده و استعمال و کاربرد آن می‌شناسند و به خصوصیات نحوی و ساختمانی زبان توجه دارند؛ در این دسته میتوان از هفت زبان‌شناس ممتاز نام برد: کرنپ، آیر، لویس، فرث، همبل، سه‌لرز، کواین.

۲- معنی‌شناسانی که معنی ولانه آنرا در «معز» و «فکر» میدانند و در بروز ظواهر معنی احساسات و عواطف را متشاء اصلی «انتقال معنی» می‌شناسند.

باید گفت که افکار آنها بیشتر جنبه و حالت «روانی» دارد و بیستگی و التفات اندیشه‌های آنها به «روان‌شناسی» بیش از زبان‌شناسی و «معنی‌شناسی» است.

در این دسته میتوان از اندیشه‌های: موریس، استیونسون، گرایس، کتز^۱ یاد کرد.

۳- معنی‌شناسانی که نمود و مظاهر معنی را با توجه به تقریر و تکلم و شیوه گفتار می‌شناسند و قائل‌اند که صورت معنایی را میتوان از مظاهر «صوتی» درک و استنباط کرد. صاحبان این نحله فکر فراوان است که میتوان از معنی‌شناسانی نامور مانند: ویتگن‌اشتن، اوستن، هر، نوول، سمیت، سیرل، الستون^۲ نام برد.

۱ - Carnap, Ayer, Lewis, Firth, Hempel, Sellars, Quine

۲ - Morris, Stevenson, Grice, Katz

۳ - Wittgenstein, Austin, Hare, Nowell-Smith, Searle, Alston

براندیشه‌ها و شیوه استدلال این سه دسته دانشمند معنی‌شناسان ایرادات و گفته‌هایی وارد است که ذکر آنها خالی از سودمندی نمی‌باشد؛ البته موارد بحث کلی است و می‌توان بیشتر از جنبه فلسفی بدان توجه کرد و دیگر بحثی از جزئیات بمیان نیاورد:

بر دسته اول: یعنی آنهایی که زبان را از شیوه مشاهده و با توجه به مرجع و کاربرد آن می‌شناسند، این ایراد وارد است که آنها عوامل «اجتماعی» زبان را نادیده انگاشته‌اند و چنین می‌پندارند که زبان تنها رابطه الفاظ با فعل و انفعالات مغز است، در حالیکه پدیده «روابط مردم از نظر انتقال معنی» نیز حائز اهمیت فراوان می‌باشد.

دسته دوم: آنهایی که منشاء معنی را در تأثیرات و احساسات فردی می‌باشند. آنها زبان را کاری شبیه قالب بندی از طرف گوینده و قالب شکنی از طرف دریافت کننده میدانند، غافل از این که کلمات ممکن است معنایی کاملاً متفاوت با آنچه شنونده در دستگاه تعیین ارزش خود حائز است دارا باشد.

دسته سوم: آنهایی که به زبان از نظر صورتها گفتاری می‌نگرند و قائل‌اند که معنی را می‌توان از مظاهر صوتی گفتار استنباط کرد؛ مانند «چامسکی» که در این زمینه پیرو افکار هامبولت است. آنها به «روابط» مردم از نظر انتقال معنی کمتر توجه دارند و زبان را بصورت محفوظه محدود مورد بررسی قرار میدهند؛ حال آنکه امری حد و حصر بودن امکانات تخیل و تصورات انسانی در سازندگی مفاهیم، خرد از خصوصیات مهم زبان است که در این مکتب کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

این سه سطح یا سه قشر یا سه دیدگاه که در محوطه‌های معنی و زبان مذکور افتاد زمینه‌ای برای تقسیم‌بندی فصول این کتاب فراهم می‌آورد. نیز در یک فصل به افکار ایرانیان مسلمان در زمینه «وضع الفاظ»، در فصل دیگر به افکار «نحوی» کرنپ توجه شده و رابطه «نحو» با «منطق» مورد بررسی قرار گرفته است.

در این کتاب سعی شده که تصویری زبان داراز دانش «معنی‌شناسی» عرضه شود و افکار کهن و نوبهم تلفیق گردد و مجموعه‌ای که معرف این دیدگاه باشد فراهم آید.

در زمینه اصطلاحات سعی فراوان شده تا برای اصطلاحات «معنی‌شناسی» که در فارسی کم‌شناخته است هم‌سنگ مانوس آنها فراهم آید. قریب به هزار اصطلاح زبان‌شناسی و معنی‌شناسی در پایان این کتاب معرفی شده است که ثمر زیاده برپانزده سال ممارست و مشورت و کارآموزی نگارنده است. شک نیست که سکه‌زنی یا توطن این تعداد اصطلاح خالی از نقص نیست، ولی چشم امید دارد که صاحب‌نظران به یک‌یک آنها با دیده انتقاد بنگرند و نگارنده را مشمول تعالیم خردمندانه خود سازند.

منصور اختیار

تهران ۱۳۴۸

فهرست مندرجات

صفحه

موضوع

مقدمه: دکتر سید حسین نصر رئیس دانشکده ادبیات

پیش گفتار

فصل اول - اصول بررسی معنی شناسی

۲-۴	مسأله معنی شناسی	۱-۱
۴-۸	اصطلاحات معنی شناسی	۱-۲
۸-۱۱	ارتباط معنی شناسی با علوم دیگر	۱-۳
۱۱-۱۴	روابط زبان با معنی	۱-۴
۱۴-۱۷	ارتباط زبان با فکر	۱-۵

فصل دوم - ارتباط زبان با فکر در ترجمه

۲۰-۲۶	رابطه زبان شناسی و ترجمه	۲-۱
۲۶-۲۸	ارتباط فکر و زبان در فارسی و انگلیسی	۲-۲
۲۸-۳۸	طبقه بندی کلمات دشوار در ترجمه	۲-۳

فصل سوم - رابطه زبان شناسی با معنی

۴۱-۴۵	ساختمان نماد (سمبل)	۳-۱
۴۵-۴۹	نماد و نشانه	۳-۲
۴۹-۵۲	رابطه زبان فرد با زبان جامعه	۳-۲-۱
۵۲	اجزاء زبان	۳-۳

معنی شناسی	ده	
موضوع	صفحه	
واحد‌ها و اجزاء صوتی کلمه	۳-۳-۱	۵۲-۵۵
اجزاء متشکله معنی	۳-۴	۵۵-۵۷
ارتباط اجزاء کلمه	۳-۵	۵۷-۶۰
فصل چهارم - کلمه و خصوصیات آن		
تعریف کلمه	۴-۱	۶۰-۶۱
تعیین مرز کلمه	۴-۲	۶۱-۶۶
رابطه صوت، شیئی، تصویر ذهنی با معنی	۴-۳	۶۶-۶۹
رابطه معنی با شکل کلمه - دستور - ریشه کلمه	۴-۴	۶۹-۷۴
فصل پنجم - درجات رابطه شکل کلمه با معنی		
(کلمات شفاف و تیره)		
انواع انگیزه	۵-۱	۷۶-۷۸
تغییرات انگیزه	۵-۲	۷۸-۸۱
سنت انگیزه	۵-۳	۸۱-۸۵
رابطه شکل کلمه با معنی	۵-۴	۸۵-۸۸
فصل ششم - انتقال معنی		
نظریات نوین انتقال معنی	۶-۱	۹۱-۹۲
تعریف انتقال معنی	۶-۲	۹۲-۹۶

فهرست مندرجات	یازده
موضوع	صفحه
قوانین انتقال معنی	۶-۳ ۹۶-۹۸
نماد و نشانه در انتقال معنی	۶-۴ ۹۸-۱۰۳
فصل هفتم - رابطه الفاظ با فکر	
زبان و فکر	۷-۱ ۱۰۴-۱۰۷
مرحله تعیین ارزش	۷-۲ ۱۰۷-۱۰۹
اختلاف معنایی	۷-۳ ۱۰۹-۱۱۱
زبان و معنی از نظر مردم‌شناسی	۷-۴ ۱۱۱-۱۱۴
فصل هشتم - دلالت در میان ایرانیان مسلمان	
سابقه دلالت	۸-۱ ۱۱۵-۱۱۶
منشاء دلالت لفظ و کلمه و جمله	۸-۲ ۱۱۶-۱۲۱
ارتباط قراردادی	۸-۳ ۱۲۱-۱۲۲
حالت اشیاء نسبت به وضع آنها	۸-۴ ۱۲۲-۱۲۳
تعریف دلالت از نظر متکلمان اسلامی	۸-۵ ۱۲۳-۱۲۴
انواع دلالت	۸-۶ ۱۲۴-۱۲۶
منطق و دلالت	۸-۷ ۱۲۶-۱۳۰
وضع الفاظ از نظر اصولیون مسلمان	۸-۸ ۱۳۰-۱۳۱
شرح کوتاه از اصطلاحات وضع الفاظ	۸-۹ ۱۳۱-۱۳۵

صفحه	موضوع	
	فصل نهم - دسته بندی عوامل تغییرات معنی	
۱۳۶-۱۳۸	پدیده های تحولات معنی	۹-۱
۱۳۸-۱۴۱	تغییرات و تحولات معنی	۹-۲
۱۴۱-۱۴۴	تحولات معنی در جمله و در زبان	۹-۳
۱۴۴-۱۵۷	حالت تغییر معنی	۹-۴
۱۵۷-۱۶۰	تغییر معنی از نظر «اولمن»	۹-۵
	فصل دهم - برخورد - ابهام - مترادف	
۱۶۱-۱۶۶	موارد برخورد معانی	۱۰-۱
۱۶۶-۱۶۸	ابهام	۱۰-۲
۱۶۸-۱۷۵	ابهام واژه ای	۱۰-۳
	فصل یازدهم - موجبات تغییر معنی	
۱۷۵-۱۷۸	عوامل تغییر معنی	۱۱-۱
۱۷۸-۱۸۱	طبقه بندی معنی از نظر تجربی	۱۱-۲
۱۸۱-۱۸۴	دستورات و ضوابط معنی	۱۱-۳
۱۸۴-۱۸۷	شیوه های تبدیلات معنی	۱۱-۴
۱۸۷-۱۸۸	تشابه	۱۱-۵
۱۸۸-۱۸۹	برخورد تشابه	۱۱-۵-۱
۱۸۹-۱۹۳	حفظ واژه	۱۱-۵-۲
۱۹۳-۱۹۶	جناس	۱۱-۵-۳

صفحه	موضوع
	فصل دوازدهم - طبقه بندی پدیده های دستوری منطقی (معنی و نحو)
۱۹۷-۱۹۸	نامگذاری در معنی شناسی ۱۲-۱
۱۹۸-۲۰۰	گسترش معنی شناسی و روابط اعتباری معنی ۱۲-۲
۲۰۰-۲۰۶	رابطه معنی شناسی و نحو ۱۲-۳
۲۰۶-۲۰۸	منطق نمادی و نحو ۱۲-۴
۲۰۸-۲۱۰	طبقه بندی شکل جمله ها ۱۲-۵
۲۱۰-۱۱۴	عوامل پشت سرهم و توالی ۱۲-۶
۲۱۵-۲۲۳	فصل سیزدهم - مبحث پایانی
۲۲۵-۲۲۷	الف: فهرست منابع و مآخذ معنی و وضع الفاظ (فارسی و عربی) ۲۲۵-۲۲۷
۲۲۷-۲۲۹	ب: فهرست منابع و مآخذ بزبانهای اروپائی ۲۲۷-۲۲۹
۲۳۰-۲۶۲	فرهست در حدود هزار اصطلاح معنی شناسی و زبان شناسی ۲۳۰-۲۶۲

فصل اول

اصول بررسی معنی شناسی

معنی شناسی یا بقول غریبها « سمنتیکز » و بعبارت عربها دلالت دانش جوانی است که در این نیم قرن اخیر به زمینه های علم زبانشناسی افزوده شده و در قلمرو این رشته علمی درآمده است. تا قرن گذشته زبان شناسی مرزش تا بحث در اجزاء کلام و لغت نویسی کشیده میشد ولی در این نیم قرن به دو سر این رشته دو جزء نو دیگر یکی فونتیگز (امور فیزیکی و دسته بندی اصوات) و دیگر سبک شناسی و بحث در ادبیات (سبک و عروض) افزوده شده و این دانش را مبسوط تر و گسترده تر ساخته است.

البته فرق علم اصوات و سبک شناسی با معنی شناسی در این است که علم دسته بندی اصواب و سبک شناسی جزء زبان است ، حال آنکه میتوان « معنی شناسی » را جزء زبان شناسی بقلم نیاورد و بلکه آنرا جدا گانه و بطور مستقل مورد بحث قرارداد ؛ در این باب نظرات مختلف است که بعداً به برخی از آنها اشاره خواهد شد . حتی در اواخر قرن نوزدهم در کتب لاتین معنی شناسی را جزء (گرامر) قرار میدادند و از این علم بصورت دانشی مجزا و مستقل یاد نمیکردند؛ ولی برعکس در حکمت اسلامی دلالت جهتی دیگر غیر از راه گرامر و دستور نویسی بخود گرفت و غالباً دلالت جزء علم اصول و منطق درآمد و مباحث آن در این زمینه مورد بحث قرار گرفت.

۱- ۱ مسأله معنی‌شناسی «ولبای» در سال ۱۹۰۳ رساله‌ای تحت عنوان «معنی‌چیست» انتشار داد و او در این رساله بسیاری از دشواریهای «معنی» را گوشزد کرد. از نشر این رساله تا کنون سالهای دراز می‌گذرد و در این مدت نظرات تازه در فلسفه و ریاضیات عنوان شده که به مطالعه معنی کومک فراوان کرده و خاصه رابطه نزدیک منطقین سمبلیک با ریاضی‌دانهای اثباتی^۱ راه معنی‌شناسان را هموارتر ساخته است.

قرن بیستم پرچمدار ابتکارات و تازگیهاست و در تمام شئون علمی تحولات نو پدید آورده است که استقلال و اهمیت علم معنی‌شناسی را باید جزء یکی از این تازگیهای این قرن نامبرد. دانشمندانی نظیر میه^۲ و دارمستتر^۳ علم معنی‌شناسی را بر پایه‌های مستقل بنا کردند و آنرا بیشتر بطرف علوم اجتماعی چرخاندند. اکنون معنی‌شناسی از نظر روابط آن با جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روانشناسی، فلسفه و منطق مورد توجه میباشد. در ادبیات، معنی‌شناسی به مواردی مثل تشبیه، تضاد، ترادف، کنایه، ایجازهای ادبی و نماد یا سمبل توجه دارد؛ اینکه مراد از استعمال کلمات به چه نوع معنی آنها و از اشاره به مطلبی چه قصدی در سرگوینده یا نویسنده پدیدار میشود، در ادبیات اهمیت فراوان یافته است.

۱ - Logical Positivism

۲ - Meillet

۳ - Darmesteter A. *La vie des mots étudiée dans leurs significations*, Paris, 1887

برای اولین بار در قرن اخیر دستور نویسان فرانسوی بحث معنی را با استقلال در کتابهای دستور خود مورد بحث قرار دادند و دانشمندان دیگر مباحث تازه‌ای را متوجه علم معنی شناسی کردند؛ آنها افکارنوی مانند نظرات « فروید » را به مطالعه منعی مرتبط نمودند. با قدمهائی که در محاسبات امور روانشناسی، خاصه باروش اندازه گیری « آزگود »^۱ برداشته شده، بسیاری از دشواریهای معنی شناسی که قبلاً تنها به اظهار آنها اکتفا میشد حل شده و اکنون میتوان آنها را اندازه گرفت و محاسبه کرد.

سترن^۲ در نظریات خود سعی دارد تا به علم معنی شناسی جنبه عملی دهد و توجه او را باید دنباله « انقلاب کپرنیکی » و سعی در تجربی کردن علوم نظری دانست. بعداً با توجهات مخصوصی که « ورف »^۳ در ایجاد رابطه میان فکر با زبان کرد، مطالعه در این زمینه از دو جهت آغاز شد یکی اثر فکر بر زبان و دیگر اثر زبان بر فکر؛ بالاخره فعل و انفعالاتی که در این دو رابطه برقرار میگردد مورد بررسی قرار گرفت. افکار سوسور دانشمند سویسی در این که زبان سه قشر: فردی، گرامری و اجتماعی دارد بتدریج تحصیل مقبولیت کرد و در مجامع مختلف زبان شناسان اعتبار و طرفدار یافت و نظرات او بتدریج براهمیت « معنی » و

1 - Osgood C. E. « The Nature and Measurement of Meaning » *Psychological Bulletin*, 1952, pp. 197 - 237.

2 - Stern C. *Meaning and Change of Meaning*, Goteborg, 1931.

3 - Whorf B. L. *Language, Thought and Reality*, New York, 1956.

ارزش اجتماعی آن افزود. در سطور آینده این نوشته به بحث سه قشر «سوسور» توجه بیشتر خواهد شد.^۱

سال ۱۹۳۱ را باید سال ایجاد شکاف میان شیوه قدیم و نحله نو خواند، زیرا با انتشار کتاب «سترن»^۲ مطالعه معنی‌شناسی بصورتی جزء جامعه‌شناسی و منطق درآمد؛ همین نقطه عطف موجب شد تا زبان‌شناسی به یاری علم معنی‌شناسی با دانش‌های جامعه‌شناسی و منطق نیز ارتباط نزدیک یابد.

۲- ۱ اصطلاحات معنی‌شناسی - وقتی کتاب «معنی معنی»^۳ نشر یافت، مباحث متعدد در آن مطرح شد. گرچه این کتاب پاسخ کافی برای کلیه سئوالات فراهم نکرد، ولی فصول آن بسیاری از مسائل «زبان‌شناسی» و منطق و جامعه‌شناسی را که هر یک از جهاتی با معنی‌شناسی در ارتباط بودند طرح و بررسی کرد و بآنها جواب گفت؛ البته وقتی مباحث چند علم بهم پیوست طبعاً هر علم اصطلاحات خود را که بنا بر احتیاجات آن علم فراهم آمده برای معانی و مقاصد مورد نظر بکار میبرد. گاه ممکن است یک اصطلاح در دو علم بمعنی مشابه و نزدیک بهم بکار رود، ولی چه بسا نیز ممکن است یک اصطلاح در دو علم دو مفهوم متضاد نیز بخود گیرد. این است که در علم معنی‌شناسی بحث تعریف اصطلاحات خود از دشواریهاست، زیرا علم «معنی‌شناسی»

1 - F. de Saussure, *Cours de linguistique generale*, Paris, 1916.

2 - o.p. cit. (قبلاً کتاب معرفی شده است) , 1931 .

3 - Ogden and Richards, *Meaning of Meaning*, London, 1940.

اصطلاحات خود را از زبان شناسی و منطق و فلسفه گرفته و با مصالح آنها بنای خویش را بی‌نهاد و خود را به وضع اصطلاحات نو نپرداخته است.

این دشواری موجب گردید که بیان مطلب در این علم با دشواری تازه‌روبرو شود. بقول سوچارت^۱ وقتی علمی اصطلاحات آن مشخص و محدود نباشد شبیه به سفینه‌ای است که ناخدای آن در تاریکی بردریا میراند و از عواقب ناویانی و نابسامانی خویش بی‌خبر است. مثلاً در علم معنی‌شناسی وقتی همین کلمه «معنی» را بکار می‌بریم، مفهوم آن با آنچه در کتابهای لغت آمده فرق فاحش دارد. یا مثال دیگر: از نظر فلسفی شاید میان دو اصطلاح معنی‌شناسی^۲ و نشانه‌شناسی^۳ فرق زیاد نباشد؛ درحالی‌که معنی‌شناسی عهده‌دار مطالعه روابط میان نشانه‌ها از یکطرف و مظاهر ذهنی آنها ازطرف دیگر میباشد، حال آنکه نشانه‌شناسی ممکن است معنی‌شناسی را در برگیرد و مطالعه آنچه مربوط به علائم است عهده‌دار شود. بقول «سوسور» لفظ «اسب» یکبار کلمه‌ای است که از سه حرف «الف - س - ب» تشکیل شده که هر یک از این سه حرف (یا سه صوت) خود نشانه‌هائی هستند که لفظ (اسب) را تشکیل میدهند^۴، ولی هر یک از این نشانه‌ها بهیچ وجه ارتباط به مجموع لفظ یعنی (اسب) ندارد (بقول اصولیون اجزاء اسب مهمل غیر مستعمل

1 - Schuchardt

2 - Semantics

3 - Semasiology

4 - F. de Saussure, op. cit, p. 40. قبلاً کتاب معرفی شده است.

است). عبارت دیگر «الف» و حتی مجموع الف و سین در ساختن کلمه «اسب» نقشی را ایفاء نمیکند، بلکه تنها «مجموع» این سه حرف است که «اسب» را میسازد و ما از شنیدن این کلمه یا دیدن نوشته آن تصور ذهنی «اسب» را در مغز خود مجسم میکنیم و از آن درک «معنی» مینمائیم. میتوان گفت که آنچه در حقیقت موجب بازشناسی «اسب» از کلمات دیگر است علائم «الف - سین - ب» یعنی نشانه‌ها نیست، بلکه «ارتباط» میان اصوات و مفاهیم است که موجب ظهور و بازشناسی نشانه‌ها میگردد. عبارت دیگر خود نشانه‌ها ناقل معنی نیستند، بلکه آنچه معنی را منتقل میکند «ارتباط» میان نشانه و مفهوم ذهنی آن میباشد. همین اصطلاح «ارتباط» خود دیگر خاص «معنی‌شناسی» شده است، درحالیکه همین اصطلاح در علوم دیگر دارای معنی متفاوت میباشد.

زبان‌شناسان امریکائی خاصه «پایک»^۱ خود نشانه‌ها را نیز به دو جزء قسمت میکنند و هر نشانه را مرکب از دو خصوصیت میدانند که برای هر یک اصطلاح خاص دارد که یکی خصوصیت گرامری و دیگر خصوصیت معنائی است. مثلاً در زبان فارسی کلمه میروم miravam از سه جزء سازنده کلمه مرکب است که هر جزء آن مثل می یا mi خود سه خصوصیت دارد:

۱ - ساختمان فیزیکی mi «شکل اجزاء» که خود از دو جزء / i / , m / ساخته شده است؛

۲ - شکل یا عامل گرامری آن که فعل را حالت استمراری میدهد؛

۳ - عامل معنی دار آن که معنی فعل را استمراری میگرداند .
 زبان شناسان آمریکایی میخواستند که مرحله نشانه بودن $m+i$ را از مرحله گرامری آن و بالاخره از مرحله معنایی آن ممتاز سازند و برای هر مرحله نامی گذارند ؛ مثلاً mi / در مرحله گرامری را « مرفیم » و در مرحله معنی را « سه میم »^۱ خوانند . اگر علم معنی شناسی را در فرمول پائین خلاصه کنیم (میتوان گفت که تناسب عقیده میان زبان شناسان امریکا و اروپا را رعایت کرده ایم و تنها در بیان اصطلاحات است که آنها اختلاف ناچیز دارند) .

شیئی در خارج (تصویر ذهنی) + نشانه = معنی شناسی

معنی شناسی خود جزئی از منطق اثباتی است، از اینرو « کرنپ^۲ » نام وسیع تر از معنی شناسی بنام Semasiology را برگزیده که این اصطلاح خود دانش معنی شناسی را در برمیگیرد، زیرا زبان خود ساخته از علائم و نشانه های قراردادی است؛ پس نشانه شناسی خود سه وجهه دارد :
 ۱ - معنی شناسی که کارش مطالعه ارتباط « نشانه » ها با « اشیاء » است ،

۲ - ترکیب یا Syntactics که عهده دار مطالعه و بررسی طرز قرار گرفتن و ترکیب علائم در جمله میباشد ،

۳ - Pragmatics که مطالعه تأثیر این علائم را در موقعیت های

1 - Sememe

2 - Carnap R. *Introduction to Semantics and Formulization to Logic*, Cambridge, Mass., 1961.

بکار رفته و در « اوضاع و احوال » مطالعه میکنند و در نتیجه معنی مشخص میشود.

بحث در خصوص اصطلاحات مربوط به علائم این است که آنها به‌اموری غیر از خود اشاره میکنند و این علائم سه دسته هستند:

- ۱ - علائمی که مستقیم و بدون مقدمه بوجود می‌آیند و وجود آنها وسیله استنباط مطلب دیگری است مثل گرما که دلیل آتش است،
- ۲ - علائم جسمی مثل تکان دادن دست برای فراخواندن اشخاص،
- ۳ - علائم قراردادی غیرزبانی مثل علائم پیش‌آهنگان و چراغهای راهنمایی و رانندگی و جز آن.

۳-۱ ارتباط معنی‌شناسی با علوم دیگر - اکنون زبان‌شناسی قرن بیستم متوجه علم ریاضی شده است.

البته نباید جنبه تاریخی و طرز ساختمان زبان و تغییرات معنی را با آنچه از معنی بعنوان یک دستگاه انتقال مقصود مراد داریم مخلوط کرد. ما زبان را از نظرتحولات تاریخی بصورت «عمودی» مورد مطالعه قرار میدهیم، ولی در مطالعه «ارتباط» علائم زبان را در جهت «افقی» بررسی میکنیم. میتوان «معنی» و دستگاه آنرا از جهت افقی به سیاست جریان پولی یک کشور تشبیه کرد. در این تشبیه: «سیاست پولی کشور» با مطالعه تاریخیچه ضرابخانه (که منشأ و مرکز تولید پول است) فرق دارد. همانطور که ضرابخانه آنچه در آن میگردد و هم‌چنین تاریخیچه مسکوکات و آنچه بریک یک سکه‌ها گذشته با سیاست پولی کشور کم ارتباط دارد، همانطور هم دستگاه معنی‌شناسی (مانند سیاست پولی) سروکارش با جریان و روابط مفاهیم و روش انتقال معنی میباشد،

از اینرو با عوامل تاریخی چنان ربط نزدیک ندارد و با وضع الفاظ و اینکه اصل و ریشه الفاظ چه بوده کمتر سروکار دارد.

« هوستاتر »^۱ معنی‌شناسی و ارتباط « زبان » و مواد سازنده آن را از دو نظر مورد توجه قرار میدهد: یکی از نظر ریاضی و دیگر از نظر روانی. او از نظر ریاضی ارتباط زبان و مواد سازنده آن را اینطور وصف میکند: اگر معنی‌شناسی را تنها یک دستگاه ریاضی بدانیم و به مطالعه روابط مواد سازنده آن بپردازیم، دیگر خود معنی که نتیجه این روابط است در خارج این مطالعه قرار نمیگیرد. باز « هوستاتر » بررسی دیگر میکند و زبان را از نظر روانی مورد مطالعه قرار میدهد و میگوید اگر زبان را عاملی پیچیده‌تر از ارتباط ثابت اجزاء بدانیم بلکه آنرا عامل « اجتماعی » تلقی کنیم، در این صورت هر کلمه به تعداد متکلمان آن زبان و حتی به تعداد آفات و لحظاتی که یک گوینده کلمه‌ای را بکار میبرد تغییر میکند. در این حال تغییراتی که بستگی به ساختمان اجزاء زبان دارد آنرا « زبان‌شناسی » گوئیم؛ تغییراتی که پیوسته به روابط میان اجزاء و نحویّه خلاصه کردن آن است عامل ریاضی خوانیم؛ تغییراتی که پیوسته به افراد، نوع احساس، حالات و چگونگی متکلمان است عامل روانی نام نهیم، و بالاخره میتوان عامل فلسفه و منطق و اینکه چگونه کلمات تعهد انتقال مفاهیم را تقبل میکنند عامل فلسفی و منطقی نام نهاد.

دانشمندان معنی‌شناس دنبال نظر « هوستاتر » را رها نکردند

و «ثوربان»^۱ از افکار بلند «هوستاتر» نتیجه گرفت و گفت اگر زبان را مظهر فکربدانیم (ارتباط زبان‌شناسی با منطق و روان‌شناسی) در نتیجه میتوان آنچه در زمینه ایجاد صوت^۲ ساختمان کلمه^۳ ساختمان جمله و انواع^۴ آن گفته میشود مربوط به علم زبان‌شناسی دانست و امور مربوط به دسته‌بندی کلمات و حتی دسته‌بندی انواع معانی الفاظ را جزء ریاضیات نامبرد؛ اینکه اجزاء زبان چگونه در ارتباط منطقی با یکدیگر هستند آنرا جزء منطق و اینکه معنی کلمات چگونه با آنات و افراد دستخوش تغییر میشود آنرا جزء روان‌شناسی قلم داد.

در جای دیگر «کرنپ»^۵ بین «معنی» در زمینه‌های زبان‌شناسی و فلسفی فرق میگذارد. او وقتی از «نحو» و قرار گرفتن کلمات در جمله بحث میکند و به ارتباط اشیاء و دستگاه گرامری می‌پردازد، عقیده دارد که نباید قسمت‌های گرامر مثل «اسم» و دیگر اجزاء را که خاصه جنبه مادی دارند شتابزده به اشیاء خارج ربط دارد، بلکه باید در دستگاه گرامری متوجه «روابط» اسم و فعل قیود و دیگر خصوصیات گرامری بود و به طبقه‌بندی گروه‌های اسمی و فعلی و قیدی پرداخت و در پی کشف این روابط و دسته‌بندی این گروه‌ها بود. او علاوه میکند که روش عالم «معنی‌شناس» باید عیناً نظیر شیوه کار گیاه‌شناس یا چینه‌شناس باشد. همانطور که عالم گیاه‌شناس در فکر تمیز «گیاه» از «سنگ» و عوامل غیر گیاهی نیست و هیچ‌گاه دسته‌بندی گیاهان

۱ - Urban

۲ - Phonology

۳ - Morphology

۴ - Syntax

۵ - Carnap, R. *Logical Syntax of Language*, Comb, Mass, 1950.

را بادسته بندی حیوانات و جمادات مقایسه نمیکنند، بلکه اول به دسته بندی می پردازد و بعد بدنبال یافتن روابط است، همانطور «معنی شناسی» نیز باید به دسته بندی روابط میان اجزاء زبان پردازد و در پی بسط و دسته بندی این روابط در داخل خود آنها باشد و در ارتباط دادن این روابط بعالم خارج شتابزدگی نکند.

۴- ۱ اجزاء زبان - روابط آن با معنی - قوانین معنی - «بلوم فیلد»^۱

در «جنبه های زبان شناسی علوم» چنین میگوید: «هر قدر زبان را از نظر علمی و ریاضی مورد توجه قرار دهیم، باز نمیتوانیم از «ارتباط» زبان با منطق» وجهات پیوستگی زبان با «روان شناسی» چشم پوشیم. بلوم فیلد علاوه میکند دشواری دیگر اینست که زبان خود نیز یک جزء نیست بلکه هر زبان در داخل خود از چند قشر تشکّل شده (قشر صوتی - قشر صرفی قشر نحوی - قشر لغوی - قشر معنی و جز آنها) و نیز باز هر زبان در داخل انواع گویش های مختلف را در بردارد؛ باز در عین حال در هر گویش افراد به تناسب شغل، سواد، زن یا مرد بودن، سن، وضع اجتماعی، وضع روحی - هر یک به صورت متفاوت - آن زبان بخصوص را بکار میبردند. از اینرو زبان از خارج با گویش های خود در ارتباط است و در داخل هر گویش نیز انواع مختلف شیوه گفتار بنا بر اختلاف وضع اجتماعی پدید میآید؛ بالاخره از نظر ساختمانی در داخل زبان نیز قشر های متفاوت وجود دارد. در حقیقت زبان بمثابة یک صفحه سیناتور یا سرامیکی است که در آن اجزاء بسیار ریز بهم متصل شده که این شکل از دور یکپارچه بنظر میرسد، ولی در واقع از اجزاء مختلف تشکیل شده که هر جزء خود

1 - Bloomfield L. *Linguistic Aspects of Sciences*, New York, 1933.

جزئی از دستگاه دیگر است. زبان نیز همین طور است که تنها از نظر شکل ظاهری و نوشته کلمات بنظر ما امری یک شکل میآید، ولی وقتی آنرا بشکافیم خواهیم دید که مثل بدن که اول به اعضاء بعد به بافتها و بعد به سلولها و هر سلول به اجزاء ذره بینی فراوان تقسیم میشود، زبان نیز تقسیمات فراوان دارد. اینجاست که مطالعه این «روابط» و توجه به ارتباطات منطقی آنها کار «معنی شناس» را مشکل و او را به یاری گرفتن از ریاضیات که عهده دار خلاصه کردن عوامل مختلف است مجبور میسازد. دشواری دیگر این است که با تمام این عوامل تغییر پذیر و پیوسته و درهم که در زبان وجود دارد باز خود زبان در عین مرکب بودن از نعمت «ثبات» نیز برخوردار نیست و دستگاههای آن، خاصه دستگاه معنی آن، مرتباً در تغییر و تحول است. ممکن است در مطالعه ساختمان زبان بتوان لفظ هم زمانی^۱ را بکار برد؛ ولی وقتی بحث معنی در میان باشد، دیگر عامل ثبات و هم زمانی مفهوم خود را از کف میدهد. عامل تاریخی و حال بهم میریزد و ما را با دشواری دیگری یعنی پدیده در زمانی^۲ روبرو میسازد. چون تغییرات زبان جهت معین و قابل پیش بینی ندارد، از اینرو نمیتوان به جستجوی قوانین معنی شناسی بود و آنها را بسهولت یافت و بکار برد.

در کتاب «معنای معنی» در فصلی که (ریچارد)^۲ از «عوامل احساسی» سخن بمیان میآورد و وارد بحث ناثباتی زبان می شود، او میگوید دستگاه معنی شناسی صاحب ضابطه و قوانین ثابت نیست، برعکس

(قبلاً کتاب معرفی شده است) 1 - op. cit. pp. 140-184

2 - Diachrony

این علم پایه اش بر سست کردن ضابطه هاست و توجه به اختلاف افراد در مقایسه با قواعد داد. آنچه از معنی شناسی بیشتر مورد توجه است همان اختلاف جزئی است که میان افراد در استعمال یک کلمه وجود دارد؛ که بقول « یس پرسون »^۱ در اینجا وجود منطق بمنزله شغل قرمزی است که گاو سرگرم بازی از آن دوری میگزیند؛ عبارت دیگر معنی شناسی و تغییرات آن با منطق کمتر هم خوانی و هم آهنگی می یابد و بیشتر با اشخاص و آنات در تغییر می باشد.

وقتی در زبان شناسی از ریاضیات و از منطق سمبلیک سخن به میان می آید، منظور بحث های منطقی نیست بلکه توجه بموارد عملی و منطقی است که غالباً در دسته بندی و طبقه بندی روابط معنی اثرات سودمند و عملی دارد.

از قدیم چه در حکمت یونان و چه در میان فلاسفه ایرانی مسلمان، به « روابط منطقی و دستور زبان » توجه خاص بوده است. آنها از اهمیت ارتباط زبان با جامعه و توجه به کشف قوانین آن آگاه و بدان علاقمند بوده اند و در این راه قدمهای ارزنده برداشته و مصباح راه دانشمندانی که در زمینه انتقال معنی از نظر روانی و زبان شناسی کار میکنند شده اند.

در چند سال گذشته در زبان شناسی تمایل این بود که محوطه این علم را بدو قسمت داخل و خارج تقسیم کنند. در این تقسیم بندی عوامل مادی مانند صوت شناسی، ساختمان کلمه، ساختمان جمله و مطالعه

در نظم کلمات را داخل^۱ علم زبان‌شناسی و مطالعه معنی، ربط ادبیات با زبان‌شناسی و ارتباط زبان‌شناسی با منطق و فلسفه و مطالبی از این قبیل را، در محوطه‌ای که خارج^۲ نام دارد قرار می‌دهند. اکنون با پیوستگی نزدیکی که در ساختمان زبان با معنی حس می‌شود و اینکه زبان را نمیتوان از معنی جدا دانست دیگر این تقسیم‌بندی طرفدار فراوان ندارد. در کتاب «معنای معنی» در ضمن جدول مثلث شکل ارتباط معنی با ساختمان زبان نشان داده شده است. «بوهلر» در بحث نماد^۳ نشابه^۴ علامت^۵ از یکطرف به تمایز این سه عامل می‌پردازد و از طرف دیگر آنها را بهم ربط می‌دهد. نظریات «پاولوف» که تحریک‌های جسمی و محرکات فیزیکی را با رفتار و روان انسانی مربوط نمود، خود نمونه‌ای از ارتباط عامل فیزیکی با خصوصیات روحی می‌باشد. «برتراند راسل» از روابط کلمات و اشیاء سخن می‌گوید و ارتباط عامل غیر فیزیکی را با عوامل فیزیکی می‌سنجد و او پس از بحث مفصل باین نتیجه میرسد که در حقیقت «معنی‌شناسی» را باید جزء زبان‌شناسی آورد؛ بالاخره او جدا نکردن این دو دانش را توصیه می‌کند.

۵-۱ ارتباط زبان با فکر. دانشمندان مردم‌شناس مثل «کانور»^۶ و باسون^۷ به ارتباط میان فکر و زبان پرداختند و باین نتیجه رسیدند که مردم از نژادهای مختلف مثل مردم هند و اروپائی طرز تفکر خاص خود را دارند؛ این طرز تفکر با نحوه فکر مردم غیر از نژاد هند و

1 - Linguistics

2 - Extra or Meta Linguistics

3 - Symbol

4 - Sign

5 - Signal

6 - Cannor

7 - Basson

اروپائی فرق دارد. در آثار این دانشمندان در بحث ارتباط زبان با فکر گفته‌اند: اگر ارسطو و افلاطون جزیه یونانی سخن می‌گفتند، مسلماً بدین طریق نیز فکر نمی‌کردند. منظور آنها این است که زبان و قالب الفاظ در بروز «فکر» فیلسوفان یونان بی‌اثر نبوده است بلکه ظرف متناسب با منظروف در پدید آوردن این افکار بلند اثر داشته است.

این دو دانشمند استدلال می‌کنند که چون زبان چینی کلمات آن یکک هجائی است و پیوستگی کلمات با یکدیگر بسیار کم است، از اینرو یکپارچگی فکر در این زبان کمتر از افکار بهم‌پیوسته زبان یونانی می‌باشد. بر اثر همین کوتاه بودن کلمات در زبان چینی است که نمیتوان فکر پیوسته در این زبان عنوان کرد؛ شاید بر اثر همین علت فیزیکی زبان باشد که در زبان چینی افکار فلسفی نظیر ترشحات فکری یونانی پدید نیامده است.

اینکه در بعضی از زبانها حاجت پیش آمده که اسماء و اشخاص به سه جنس مذکر و مونث و خنثی تقسیم شوند، یا اینکه در زمینه افعال فاصله‌ی بین زمان حال تا آینده به دو یا سه و حتی چهار مرحله تقسیم گردد چون این موارد در بیان مقصود در هر زبان مؤثر است؛ در حقیقت ضرورت اظهار مقصود موجب بروز این انواع گردیده است. باز بعنوان ارتباط «ساختمان زبان با فکر» میتوان مثال دیگر آورد مثلاً در یکی از زبانهای سرخ پوستان آمریکای جنوبی عدد «یکک» وجود ندارد؛ در این زبان امور بر مبنای نسبت سنجیده میشود. این طرز فکر بر زبان اثر میکند و در نتیجه در این زبان تصور خدای واحد و مجرد سهل نیست؛ از اینرو در این ناحیه بخصوص فعالیت مبلغین مسیحی -

با وجود سعی مداومی که بکار بردند - زیادثمربخش نبوده است. اینها مثالهایی است که نشان دهد که چگونه ساختمان زبان « با فکر » مرتبط میشود. دراینکه در آتیه ارتباط زبان شناسی با « فکر و نشانه سازی » چه صورتی بخود خواهد گرفت عقاید متفاوت عنوان شده است. « موریس »^۱ عقیده دارد که سه جزء علم « سه میولژی » که ذکر شد: یعنی نشانه و مطالعه روابط الفاظ و امر نظم آنها باید مجزا از علم زبان‌شناسی مورد مطالعه قرار گیرد؛ ولی برعکس « سوسور » از دهها سال قبل پیش‌بینی کرده بود که بتدریج علم نشانه‌شناسی توسعه خواهد یافت و در نتیجه زبان که خود از نشانه‌ها است و فکر که وسیله ارتباط نشانه‌ها و انتقال مقصود میباشد، همه در زیردانش « نشانه‌شناسی » جمع خواهند شد. « سوسور » علاوه میکند اینکه زبان مرکب از دستگاه علائم گفتاری و شنیداری است، از اینرو با دستگاههای مربوط به علائم اجتماعی ترکیب میشود و از جمع آنها معنی پدید میآید؛ بدین وصف علم نشانه‌شناسی به مطالعه روابط این دستگاههای علامتی میپردازد. امور اجتماعی نظیر نگارش، اعمال مذهبی، ادای احترام مثل احترامات نظامی و دریائی و پیش‌آهنگی و علائم دیگر مانند زبان کر و لاله‌ها همه اینها دستگاههای مختلف علائم هستند که از ارتباط آنها با دستگاههای علائم گفتاری و شنیداری « فکر » و تصور ذهنی ظاهر میگردد. بگفته برتراند راسل میتوان « معنی » در زمینه زبان‌شناسی و

رابطه آن با علوم دیگر را اینطور خلاصه کرد :

ریاضیات + منطق + روانشناسی = زبان‌شناسی (معنی)

فصل دوم

ارتباط زبان با فکر (در ترجمه)

ارتباط زبان با فکر در ترجمه - ترجمه از نظر زبان شناسی یعنی قرار گرفتن دو دستگاه زبانی در مقابل یکدیگر و برخورد ها و فعل و انفعالاتی که از رویرو شدن این دو دستگاه پدید میآید.

در مطالعه ای که اینجانب در فاصله ای قریب به دو سال با راهنمایی پرفسور «جان برون» در سالهای ۶۰-۶۱ و ۶۱-۶۲ در دانشگاه ایندیانا ای آمریکا در زمینه مقایسه رابطه فکر با زبان در دو زبان فارسی و انگلیسی بعمل آورد، به نتایجی رسید که ذکر آن چه از نظر علم معنی شناسی و چه از نظر علاقمندان به ترجمه سودمند میباشد.

روش مطالعه ما این بود که ده کتاب و گزارشات فارسی که قریب به چهار هزار صفحه بود و آنها قبلاً توسط مترجمان مختلف به انگلیسی ترجمه شده بود انتخاب کردیم؛ یک یک جمل را با ترجمه آنها مقابله نمودیم؛ بعداً جملات را سه دسته کردیم:

(۱) جملاتی که ترجمه انگلیسی آن قادر به انتقال مفهوم فارسی آن بود و در حقیقت ایرادی نداشت؛

(۲) جملاتی که با مشورت با دیگران بالاخره توانستیم مفهوم فارسی آن را به صورتی در قالب زبان انگلیسی بریزیم و آنها قابل اصلاح و تعدیل بودند؛

(۳) بالاخره جملاتی که ترجمه آنها از زبان فارسی به انگلیسی دشوار مینمود و مبنای این دشواری کمی اطلاعات مترجمان یا عدم تسلط آنها به زبانهای انگلیسی و فارسی نبود، بلکه مربوط به اختلاف

ذات دو زبان بود. جملات دسته سوم را گرد آوردیم و به بررسی معنی شناسی در کلمات این جمل پرداختیم. از این بحث نتایجی پدید آمد که در این سطور بصورت «نظریه ای» درآمده که با ذکر مثالهای مختلف عنوان میگردد. قبل از طرح خود مطلب و نظریه، توجه به چند نکته ضرورت دارد.

زیاده بر صد سال است دانشمندان و محققان ایرانی در ارتباط نزدیک با زبان انگلیسی هستند و دست بکار بر گرداندن مفاهیم از این زبان به زبان فارسی میباشند؛ وارد سابقه امر که چه موقع آغاز این کاری نهاده شده نمیشویم. چه جای عجب این است که با وجود مساعی زیاد، معهدا مشاهدات علمی از این تجربیات در دست نیست. البته نباید گناه را بگردن مترجمان ایرانی انداخت؛ زیرا در سایر زبانهای نیز که ترجمه سابقه ممتد دارد کمتر مشاهدات و ملاحظات علمی در این زمینه جمع آوری شده و بصورت فنی تدوین گردیده است. در این نیم قرن اخیر زبان شناسان و خاصه معنی شناسان متوجه گرد آوری این مشاهدات شده اند و بخصوص در این دو یا سه دهه اخیر توجه مخصوص به این رشته از علم معنی شناسی که متوجه «رابطه فکر با زبان» میباشد شده است.

اخیراً در زمینه ترجمه «یونسکو» چند اثر مفید نشر داده و مراکز علمی دیگر مرتباً به گنجینه مطالعات خود در این رشته افزوده اند. چند سال است شورای فرهنگی بریتانیا، مرکزی بنام «اصلاح و بررسی اسناد علمی» تشکیل داده تا مطالب علمی که ترجمه آن ضروری است قبلاً به نظر هیأتی که سر رشته این کار و تجربه در حل دشواریهای ترجمه را دارد برسد و بعداً در دسترس علاقمندان رشته های علمی قرار گیرد.

برای روشن شدن مطلب لازمست که قبلاً بچند نکته توجه گردد :

۱-۲: رابطهٔ زبان شناسی و ترجمه : اگر زبان شناسی را فن دریافتن طرح و دستگاه زبان بخوانیم ناچار ترجمه را باید عامل «برخورد زبانها» خواند. عبارت دیگر ترجمه خصوصیتی است که دستگاه دوزبان را درمقابل یکدیگر قرار میدهد. از نظر زبان شناسی مترجم کسی است که بطرز کار این دو سازمان آشنا و از کم و کیف و کاربرد زبان باخبر باشد. مترجم آشنا به اصول زبان شناسی از قشرهای ساختمانی زبان و از طرح زبان بطور کلی خبردار و میداند چگونه قشرهای مختلف یک زبان در مقابل قشرهای مشابه آن قرار میگیرد و آنها نسبت به یکدیگر چگونه فعل و انفعال میکنند. چنین مترجم آگاه خبر دارد که همیشه الزام آور نیست که قشر گرامری یک زبان حتماً درمقابل قشر گرامری زبان دوم قرار گیرد، بلکه گاه ممکن است قشر گرامری یک زبان در همین قشر در زبان دیگر مشابه نداشته باشد یا مشابه آن در قشر دیگر باشد. مثلاً فارسی تأکید را با علاوه کردن کلماتی نظیر «حتماً» یا «الزاماً» نمایان میسازد، حال آنکه در انگلیسی تأکید تنها یک شکل گرامری است و ربطی با الفاظ و گنجینه واژگان ندارد.

وقتی در انگلیسی بخواهیم مفهوم جمله فارسی: «من مرتباً باو نامه مینویسم» را برای مرتبه دوم - وقتی که اظهار مرتبه نخست با تردید روبرو شده است - بیان کنیم دیگر این بیان در انگلیسی با علاوه کردن کلماتی نظیر must یا should یا عبارات دیگر منتقل نمیکردد، بلکه قشر گرامری عهده دار این وظیفه میشود و مطلب باین صورت عنوان میگردد:

I do write to him regularly.

در این زمینه مثال فراوان است که میتوان با ارائه یک مثال دیگر موضوع را روشن تر ساخت. در فارسی جمل سؤالی در قشر «صوتی» ساخته و فراهم میآیند؛ چنانچه در جمله «دیروز او را دیدی» اگر از خصوصیت صوتی و آهنگی و موسیقی آن موقتاً چشم پوشیده شود، بدشواری میتوان فهمید که این جمله اظهاری یا سؤالی است. بعبارت دیگر عامل استفهام در فارسی در قشر صوتی است؛ در حالیکه در انگلیسی استفهام خصوصیت نحوی دارد و کاربرد آن نیز در قشر نظم کلمات صورت میگیرد. این حالت را میتوان در شکل و ساختمان زیر مشاهده کرد:

You saw him yesterday.

Did you see him yesterday?

مترجم آگاه باین اصول میتواند شیوه‌های مختلف را بخدشت گیرد و آنها را باترستی بکار بندد تا در انتقال مفهوم از زبانی به زبان دیگر کامیاب شود.

عامل دیگری که در امر انتقال فکر مؤثر است موضوع نحوی یا «نظم کلمات در جمله» میباشد. مسلماً نمیتوان هیچ دوزبانی را یافت که از نظر طرز قرار گرفتن کلمات در جمل یکسان و مشابه باشد. همین اختلاف موجب میگردد که در ترجمه و در سعی انتقال معنی از زبانی به زبان دیگر دشواری پدید آید. در ضمن بررسی این مطالعه با «پرفسور برون»، به جملاتی برخوردیم که ناقل مفاهیم نبود؛ یا اصولاً انگلیسی آن مفهوم نداشت؛ یا بیانی غیر از آنچه در متن فارسی بود منتقل میکرد. علت این آشفتگی از آنجا پدید آمده بود که مترجم خواسته بود ساختمان

جمله فارسی را بنحوی حفظ کند و نظم کلمات را یکسره بهم نریزد؛ در نتیجه نظم کلمات حفظ ولی آشفته‌گی در معنی پدیدار شده بود. از نکات جالب دیگر که موجب اشتباه در ترجمه متون این برنامه شده بود مقایسه حروف اضافه در دو زبان فارسی و انگلیسی بود. این طور بنظر می‌رسد که بسیاری از حروف اضافه انگلیسی دارای دو نقش: حرف اضافه و قید باشند. مثلاً شکل up هم صورت قیدی و هم صورت حرف اضافه دارد، ولی تمیزیکی از دیگری در قشر لغت و گرامر صورت نمی‌گیرد بلکه مبنای آن در قشر صوتی است. مثلاً up بصورت حرف اضافه هیچ گاه قبول تأکید و فشار نمی‌کند، حال آنکه up بصورت قید همیشه مؤکداست؛ بطوریکه میتوان در جمله امر. stand up ùp there. هر دو صورت up را با هم جمع آورد. (این صورت جمله بالا را میتوان در اوضاع واحوال خاص وقتی شخصی را به ایستادن بر روی بلندی راهنمایی میکنیم بکار برد).

البته چنین صورتی در فارسی وجود ندارد و در نتیجه این عبارت را باید بصورت «اون بالا» «بایست» ترجمه کرد؛ در حالتی نظیر این صورت است که قشر مثلاً گرامری با قشر لفظی ترجمه می‌گردد. از این مباحث نباید نتیجه گرفت که ترجمه تنها کار «ذوق» و «تسلط» مترجم بر زبان است و نباید گفت شخصی که در کار لغت و انتخاب آن تردست است مترجمی قادر و آنکه در این کار ناتوان یا کم توان است در کار ترجمه بی دست و پا و لنگ میماند. این بیان نباید قضاوت شتابزده کسانی که «ذوق» را مبنی ترجمه میدانند تحریک کند و آنها را از ملایمت و نرمش باز دارد، زیرا در حقیقت کاربرد ترجمه تنها مبنای ذوقی ندارد و

از عوامل مختلف مرکب است که یکی از آن آشنائی به ساختمان و آگاهی از طرز کار زبان مورد ترجمه میباشد. از این دیدگاه چند تردید و بحث پدید میآید: یکی آنکه ذوق امر حسی قابل تجربه و اندازه گیری نیست و نمیتوان کسی را با ذوق و دیگری را کم ذوق و شخص دیگری را بی ذوق خواند؛ بلکه ممکن است بر اثر ممارست این مدارج بهم خورد و حتی بتدریج معکوس جلوه نماید. اگر فن ترجمه را تنها متوجه «ذوق ذاتی» نمائیم، این خطر پدید میآید که ترجمه در محوطه «یادگیری» نیست و نمیتوان آن را آموخت و یا آن را بهبود بخشید؛ که البته این بیان محکم و استوار بنظر نمیرسد.

اگر واقعاً فن ترجمه موهبتی ذاتی و ودیعه‌ای الهی باشد که تنها متعمان آن از آن بهره‌ور شوند، دیگر نباید امید و انتظار داشت که «ماشین ترجمه» که مطروح انسان و ساخته آهن و فولاد است اعمال این مهم را مباشرت کند. از اینکه ماشین «ذوق ذاتی» ندارد جای گفتگو نیست و باز از اینکه «ماشین ترجمه» در ترجمه متون علمی کامیاب است آنهم جای دو دلی و شبهه برجای نگذاشته است، پس باید قانع شد که قسمتی از کار ترجمه بستگی به آشنائی به طرز کار دو زبان مورد ترجمه دارد، که البته ذوق لطیف در تلطیف ترجمه مؤثر میباشد. بحث ما معرفی و تبلیغ «ماشین ترجمه» یا کم کردن منزلت «ذوق» نیست، بلکه قصد این است تا عوامل متشکله معنی‌شناسی در ترجمه، مجزا و باز شناخته شود تا بتوان بهر جزء - چه از نظر زبان‌شناسی و چه از دیدگاه معنی‌شناسی و حتی از جهت آموزش و پرورش - توجه شود.

آنچه از آشنائی با کار «ماشین ترجمه» نصیب میشود آگاهی و اطلاع از طرز ساختمان و شیوه اعمال سازمان و قشرهای زبان در ترجمه میباشد. اگر شیوه منظم و مرتبی که ماشین در ترجمه یک جمله دارد مورد رسیدگی قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که چگونه ماشین در قشر صوتی، در قشر گرامی (تغییرات اجزاء کلام) در قشر انتخاب لغت صحیح و بالاخره در قشر نحو یا نظم کلمات در جمله عمل مینماید. آشنائی نزدیکتر با این طرز کار ما را به معرفی یک شیوه منظم و مرتب راهنمون میشود که میتوانیم از این روش تعلیم گیریم و در ترجمه بدنبال این شیوه برویم.

تاکنون ماشین ترجمه‌ای که در M. I. T. (مرکز فنی ماساچوست در آمریکا) ساخته شده است، توانسته متون علمی را از روسی به انگلیسی برگرداند و در این یکی دو سال اخیر ذخیره و انبار لغت یا گنجینه واژگان ماشین چنان غنی شده که حتی کتابهایی که در زمینه علوم انسانی - مثل روان‌شناسی و زبان‌شناسی است - ترجمه نماید.

اهمیت دیگر «ماشین ترجمه» امکان همکاری نزدیک میان چند دسته از دانشمندان مختلف است که برای اولین بار در این راه باهم همگام و همصدا و هم کار شده‌اند.

مهندسين الكترونيك، زبان‌شناسان، ریاضی دانان در زمینه منطق سمبلیک و معنی‌شناسان باهم کار کردند و ماشین ترجمه را بوجود آوردند. در زمینه طرز کار و بررسی ماشین ترجمه مطالعات فراوان صورت گرفته و دهها کتاب مستند علمی در این زمینه نشر یافته است که مطالعه آنها بخصوص از نظر رابطه زبان‌شناسی با معنی و ارتباط ساختمان زبان با فکر

بسیار سودمند است. کامیابی در این همکاری و بوجود آمدن «ماشین ترجمه» موجب شد که جهت علم «معنی شناسی» عوض شود و از بحث لفظی به جهان عمل درآید و معنی شناسی در محوطه زبان شناسی جا گیرد. از اموری که «ماشین ترجمه» با ظرافت عمل میکند و آموختن شیوهی آن مارادر رفع دشواریها مدد مینماید، امر برگرداندن یا تعبیرات مختلف یک جمله است. ممکن است جمله ای بظاهر یک مفهوم ولی در واقع مفاهیم چند داشته باشد که با برگرداندن آن جمله مفاهیم تازه جلو گر شود.

مثلاً جمل پائین دارای صورتهای مشابه ولی معانی متفاوت است :

(۱) جمله I called him a policeman دو معنی دارد :

«یکی برای او پاسبان صدا کردم و دوم اینکه او را پاسبان خواندم».

(۲) ترکیبات ing - دار که گاه بصورت اسم فعل و گاه بصورت

صفت درمیآید معانی مختلف دارد که تنها سه مورد آنها را ذکر میکنیم :

(۱) میز مورد پسند A pleasing table

(۲) میزی که در دست تراشیدن است A rotting table

(۳) میز ناهارخوری A dining table

۳- یا لفظی مانند A light housekeeper چند معنی دارد :

(۱) یک خانم خانه داری که مشغله زیاد ندارد

(۲) خانم خانه داری که رنگ صورت او تیره نیست

(۳) کسی که در ساحل ناظر راهنمایی کشتی هاست

(۴) خانم خانه دار جلف و سبک

باید توجه داشت که اختلاف معانی بر اثر مترادف بودن کلمات

نیست، بلکه منشأ اختلاف در شیوه خواندن و مربوط به لحن ادای متن می‌باشد.

ع- یا عبارت A man eating animal که چند معنی دارد:

(۱) حیوانی که انسان می‌خورد

(۲) انسانی که سرگرم خوردن حیوان است

از این مثالها میتوان استنباط کرد که در ترجمه لحن یا هیئت یا آهنگ

جمله دارای اهمیت می‌باشد.

بحث‌های کلی نظیر «ذوق» و «وفاداری» در ترجمه و دور نشدن

از مقصود متن مورد ترجمه نباید بصورت‌های غیرعملی عنوان گردد، بلکه صحت این مباحث در گرو بیان مجوز علمی آنهاست و الا تنها گفتن و بکار بردن این کلمات بنیاد معنی‌شناسی فراهم نمی‌آورد.

پس از این مقدمه و توجیه مطالبی که گذشت میتوان وارد مطالعه‌ای

که با همکاری پروفیسور «جان برون» صورت گرفته شد و نظریه‌ای که از گردآوری مطالب پدید آمده عنوان نمود.

۲-۲ ارتباط فکرو زبان در فارسی و انگلیسی- همانطور که باختصار

گفته شد طی دو سال مطالعه که در زمینه زبان با فکر با پروفیسور «جان برون»

در آمریکا بعمل آمد، حاصل مطالعه این بود که چهارده کتاب- یا در حدود

چهار هزار صفحه - از متونی که قبلاً از فارسی به انگلیسی ترجمه شده

بود انتخاب کردیم ؛ این صفحات را به قطعات جمله به جمله تقسیم

نمودیم ؛ یک یک جمل فارسی را با ترجمه آنها مقایسه کردیم ؛ پس از

این بررسی زیاده بر ۱۷۵ جمله بدست آمد که ترجمه آنها یا نیاز به اصلاح

یا تعمق بیشتر داشت یا اینکه اصولاً برخی از آنها قابل ترجمه نبود.

از این تعداد، زیاده بر چهارصد و پنجاه و چند جمله باقی ماند که ترجمه

آنها به انگلیسی دشوار می‌نمود و دشواری ترجمه گناه و جرم آن بگردن

مترجمان یا بر اثر کمی تسلط و اطلاعات آنان نبود. پس از بررسی و مشورت‌های مختلفی که با دانشمندان آشنایه علم معنی‌شناسی بعمل آمد، باین نتیجه رسیدیم که دشواری این جمل مبنائی دارد که ریشه‌های آن را باید در «زبان شناسی روانی» جست. علت توجه باین دیدگاه این است که تقریباً هشتاد درصد این جمل حاوی لغاتی است که ترجمه آنها از انگلیسی به فارسی یا بالعکس متضمن دوصورت یا دونهوه توجیه در دوزبان فارسی و انگلیسی میباشد.

خواننده این‌سطور نباید بهیچ وجه چنین شبهه‌ای بخود راه دهد که قصد ما از این بیان تصدیق برتری به شیوه‌های اظهار در فارسی یا در انگلیسی است یا خدای نخواسته قصد این بوده که منزلت و قدرت تبیین این دوزبان را باهم مقایسه کنیم. بلکه بحث این است که بقول «سوسور» در زبانها برای کلمات تصویرهای ذهنی^۱ مختلف وجود دارد، سعی ما در این بررسی متوجه قالب و ظرف این دو دسته تصویر ذهنی است تا کم و کیف آنها را بسنجیم و از خصوصیات تصویر ذهنی کلمات در فارسی و انگلیسی که در مغز نقش می‌بندد خبر گیریم.

وقتی که چند صد جمله دشوار گردآوری شد و از نظر اختلاف تصویر ذهنی کلمات آنها در دوزبان فارسی و انگلیسی دسته‌بندی گردید، باین نتیجه رسیدیم که اختلاف تصویر ذهنی کلمات این دوزبان محسوس است و همین عامل است که کار ترجمه را دشوار می‌سازد. گام بعدی بررسی ما این بود که پس از دسته‌بندی این کلمات دشوار

۱ - Image acoustique.

به یک «نظریه» رسیدیم و از این راه قدمی در سنجش رابطه فکر با زبان در ترجمه برداریم. مدت‌ها صرف وقت شد تا کلمات دشوار بنحوی به یکدیگر ربط یابند و از دسته بندی کلمات بیانی فراهم آید. چندین بار الفاظ این «نظریه» نوشته شد ولی دلچسب و قانع کننده از آب در نیامد تا بالاخره «نظریه» را بدین صورت تنظیم و تلفیق کردیم و بنحوی در ظرف الفاظ ریختیم:

درفارسی تمایل به مجزا کردن اجزاء کلمات است، حال آنکه در انگلیسی بیشتر تمایل به پیوستن و بهم بافتن کلمات میباشد. عبارت دیگر اجزاء بسیاری از کلمات در فارسی کمی است حال آنکه در انگلیسی همان کلمات یا اصولاً اجزاء ندارد یا اگر داشته باشد روابط داخلی اجزاء هر کلمه مجرد و کیفی و غیر قابل تجزیه میباشد.

برای اینکه بهتر بتوان کلمات ثقیل و دشوار این «نظریه» را مفهوم عملی بخشید، به طبقه بندی و ارائه مثال برای هر موردی پردازیم. البته این طبقه بندی‌ها از نظر روشن کردن مقصود ضرورت دارد، زیرا همین عامل پیوستگی (در انگلیسی) در مقابل خصوصیت مطبق بودن اجزاء (درفارسی) است که لازمست هر جزء را در زیر دسته خاصی طبقه بندی کرد.

۲-۳ طبقه بندی کلمات دشوار در ترجمه:

۲-۳-۱ دسته اول:

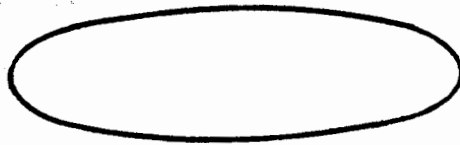
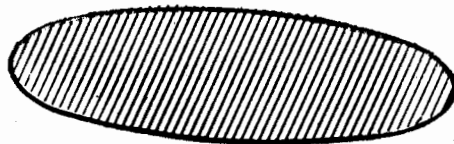
مطلق (درفارسی) ← بهم پیوسته (انگلیسی)

همانطور که قبلاً ذکر شد متون و جمل از فارسی به انگلیسی ترجمه شده‌اند ولی برای اینکه اختلاف مشهودتر گردد مبنای امر بر

انگلیسی نهاده شده تا نمودار تضادها باشد و بتوان گفت که مثلاً لفظ character انگلیسی وقتی بفارسی برمیگردد بقالب لفظ «شخصیت» ریخته میشود. با این اختلاف که این کلمه در انگلیسی یک لفظ مجرد و غیرقابل شمارش و جمع ناپذیر است؛ حال آنکه میتوان «شخصیت» را در فارسی مرکب از اجزاء دانست و آن را جمع بست، و بالاخره اجزاء متشکله شخصیت را نام برد.

در زمینه مجرد بودن کلمات در انگلیسی و قشردار بودن آنها در فارسی در متون خود به سه کلمه انگلیسی دره، جمله برخورد کردیم که تصویر ذهنی آنها در فارسی و انگلیسی مشابه نبودند. اکنون به نقل چند مثال از این دسته میپردازیم.

قشردار فارسی



مجرد انگلیسی

در ذیل به چند مثال در زمینه مجرد بودن (انگلیسی) و قشردار بودن (فارسی) کلمات در این دو زبان اشاره می‌کنیم:

«مثال»		
ترجمه مجدد در فارسی	در فارسی	صورت انگلیسی
Qualifications	کیفیات — کیفیت	Quality
Characteristics	شئون مدارج اخلاقی — شان — جوهر	Character
Importance	شخصیت — شأن	Personality
Spots	مراکز — نقاط	Area
A list of projects	برنامه	Programme
Two standards	یک بام و دو هوا	Dual standard
Method(s)	سازمان	System
Combined one with another	به هم پیوسته	Incorporated
Expenses	هزینه	Expenditure
Resource(s)	منبع	Source
Pessimism	بدبین	Cynical
One part of many parts	انتگرال	Integral

در این مثالها لغاتی که در ستون انگلیسی آمده مجرد و بسیط است و تقریباً «جمع» ندارند؛ حال آنکه مفهوم همین کلمات وقتی در قالب فارسی در میآید بجای بسیط و مجرد بودن صورت قشردار و مطبق بخود میگردد و صاحب اجزاء میشود. نکته جالب توجه دیگر این است که در ترجمه فارسی الفاظی مانند character و characteristic(s) ترجمه آنها در فارسی ایجاد تضاد نمیکند، حال آنکه این دو کلمه در انگلیسی ایجاد تضاد مینمایند باین معنی که character بصورت بسیط و مجرد و بدون اجزاء ولی characteristics دارای اجزاء است ولی همین کلمه در فارسی

بشکل مطبق و قشردار و قابل جمع شدن میباشد.

برای مثال در ضمن ترجمه به جملاتی نظیر جمله فارسی زیر برخورد کردیم که پس از ترجمه آن به انگلیسی معلوم شد که دشواری ترجمه این جمله بعلت وجود دولغت expenditure و integral میباشد که بر اثر مشابه نبودن مفهوم این دو کلمه در زبانهای فارسی و انگلیسی ترجمه این جمله دشوار شده است. جمله مزبور این است:

«این مربوط به مخارجی است که هدف آن جزئی از اجزاء محصول میباشد».

بدینصورت ترجمه شده است:

It is related to the case of *expenses* whose objects have become a *part of the products*.

در حالیکه این مفهوم فارسی باید در قالب الفاظ انگلیسی ای ریخته شود که در آن الفاظ *a part of expenses* بصورت مجرد غیر قابل شمارش درآید. البته باید جمله فارسی بالا' باین صورت به انگلیسی ترجمه شود:

It is related to the objects of expenditure which become an integral part of the product.

در این مثال دیده میشود که در فارسی تضاد معنایی میان کلمات expenditure, expense(s) نیست و هر دو کلمه با لفظ «هزینه» منتقل میگردد و نیز ما در فارسی لفظی برای integral نداریم و بهمین جهت هنوز در ریاضیات لفظ فرنگی آن را بکار میبریم؛ در حالیکه در انگلیسی بین دولفظ expense(s), expenditure تضاد وجود دارد و نیز مفاهیم integral با a part of در انگلیسی با هم تقابل و فرق دارند.

البته میتوان مثالهای فراوان آورد مثلاً همین دشواری در مقایسه

دو کلمه کلّ «فارسی» و لفظ whole (انگلیسی) دیده میشود، باین معنی که کلّ در فارسی مرکب از اجزاء است باینصورت :

کلّ = جزء + جزء + جزء + جزء +

درحالیکه لفظ whole انگلیسی صاحب اجزاء نیست و مجرد و بسیط میباشد.

۲=۳=۴ دسته دوم :

تعدادی از کلمات دشوار فارسی و انگلیسی بدین صورت بایکدیگر مقایسه شده‌اند:



اجزاء تقریباً از هم جدا (فارسی) اجزاء بهم پیوسته (انگلیسی)

در این دسته نیز کلمات فراوان وجود دارد که ظهور آنها در جمله‌های مختلف موجب دشواری ترجمه آن جمل گردیده است. میتوان گفت که اختلاف این کلمات و ترجمه آنها باز بر اثر دو تصویر ذهنی متفاوت در دو زبان فارسی و انگلیسی میباشد؛ باین معنی که رابطه اجزاء این کلمات در فارسی از هم جدا و در انگلیسی نسبت بهم مکمل میباشد. اگر اجزاء یک کلمه را با علائم A و B نمایش دهیم، میتوان این رابطه را با فرمول زیر نمایش داد :

A → B رابطه مکمل

B → A رابطه مجزا

رابطه مکمل (در انگلیسی)

رابطه مجزا (در فارسی)

از مثالهای فراوان این دسته که در فارسی رابطه مجزا در مقابل رابطه مکمل در انگلیسی میباشد سه نمونه ذکر مینمائیم :

در انگلیسی	درفارسی	ترجمه مجدد در فارسی
Processes	مراحل	Stages
Communication	ارتباطات - تفاهم	Relation(s)
Interrelation	روابط - فیما بین	Relation

نکته جالب توجه اینجاست که در انگلیسی کلمات (۱) processes (۲) communication (۳) interrelation بترتیب با کلمات stages و relations و relation(s) تضاد معنایی دارد، حال آنکه در فارسی اگر مثلاً processes را به «مراحل» و stages را به «مدارج» یا «درجات» ترجمه کنیم دیگرین کلمات «مراحل» و «مدارج» تضاد دیده نمیشود و هر دو این کلمه در فارسی چنین رابطه‌ای  را نمایش میدهند.

۲=۳=۴ دسته سوم:

کلماتی که در این دسته تقسیم‌بندی شده در فارسی اجزاء آن کاملاً از هم جدا هستند در حالی که در انگلیسی هنوز رابطه‌ای بین اجزاء آن وجود دارد؛ میتوان رابطه کلمات این دسته را بدین صورت نمایش داد.

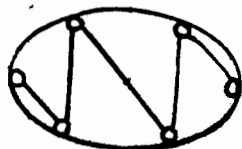
درفارسی

در انگلیسی

اجزاء پیوسته به یکدیگر

اجزاء جدا از یکدیگر

اگر بخواهیم رابطه اجزاء کلمات این دسته را با هم بسنجیم میتوان این رابطه را در تصویرهای پائین نمایان ساخت:



درفارسی



درفارسی

در این دسته نیز بیش از ۸ کلمه وجود دارد که این کلمات در
جمله بکار رفته اند و برای مثال چهار نمونه از آن ها را در پائین ذکر
نمیکنیم:

ترجمه مجدد در فارسی	در فارسی	در انگلیسی
When	وقتی که	While
Payment	پرداخت - بازپرداخت	Reimbursement
Completion - Betterment	بهبود - توسعه	Development
Adjustment	تنظیم	Readjustment

در انگلیسی میان کلمات :

when-while, betterment-development, payment-reimbursement,
readjustment-adjustment.

تضاد معنی وجود دارد، حال آنکه مثلاً اگر در فارسی بگوئیم وقتی که یا
زمانیکه تضاد مشاهده نمیشود؛ در حالیکه در انگلیسی بین هر دو زوج تقابل
هست.

۴-۳-۲ دسته چهارم

کلماتی که در این دسته تقسیم بندی کردیم ۳۷ کلمه است
که آنها در ۵ جمله بکار رفته اند و موجب دشوار کردن ترجمه آن جمله ها
شده اند. خصوصیات این دسته را میتوان به چنین رابطه ای تفسیر نمود :

در فارسی	در انگلیسی
اجزاء رابطه آزاد دارند	رابطه دینامیک و فشرده دارند



از نمونه های این دسته هفت مثال ذکر می نمائیم :

ترجمه مجدد در فارسی	در فارسی	در انگلیسی
Disappeared	نا بود کردن	Destroyed
Absolute	بسیلم کردن	Unquestioning
Supervise	نظارت کردن	Control
Has power	اعمال قدرت بتواند	Exercising power
Face to face	مواجه شدن	To face
Being fixed	مصمم شد- مسلم گشت	It is decided

باز در این مثالها دیده میشود که بین کلمات انگلیسی:

control-supervise , exercising power-has power , to face-face to face

تضاد معنی وجود دارد، حال آنکه بدین درجه تضاد در ترجمه این دو کلمات در فارسی نمیتوان یافت. مثلاً اگر control کردن را «بازرسی» و supervise کردن را «نظارت نمودن» ترجمه کنیم باز آن تضادی که میان در کلمه انگلیسی supervise-control وجود دارد میان «بازرسی» و «نظارت» نخواهیم یافت؛ بعبارت دیگر ارتباط کلمات در فارسی آزادتر و در انگلیسی گسترده تر میباشد.

۲-۳-۵ دسته پنجم

در این دسته از کلمات باز در فارسی اجزاء صاحب استقلال هستند، حال آنکه در انگلیسی این استقلال وجدائی کلمات از میان میرود و اجزاء بهم ربط مییابند:

در فارسی در انگلیسی

کلمات مجزای از هم کلمات با رابطه زیاده تر

در این دسته ۷۵ کلمه در صورت دیده میشود که این کلمات

در ۱۶۵ جمله بکار رفته‌اند که برای مثال تعدادی از آنها را ذکر مینمائیم :

در انگلیسی	در فارسی	ترجمه مجدد در فارسی
Certain	چند	Some
Particular	مخصوص	Special
Subject matter	موضوع (سخنرانی)	Essence of the subject
Fact	حقیقت	Truth
Art	هنر	Craft
Standard	نمونه	Model
Much, many	چند	Much
Outline	شمه	A part
To plan	طرح کردن	To make a plan
Amortization	استهلاك	Depreciation
Public (administration)	مدیریت عمومیت	General administration
Service	خدمت	Work, job, task
Duty	وظیفه	Service, pleasure
Operation	عمل - کار	Acting, activities
Too late	دیرتر از آنست که	Very late
Assign	تعیین کردن	Maintain
Salaries	حقوق	Rights
Depends on	بستگی دارد به	Depends to
Debts, loans	دین - قرض	Loan
Ought, must, have to	باید	Must

در این مثالها باز ملاحظه می‌گردد که آنچه در ستون یک (در انگلیسی) ذکر شده و با آنچه در ستون سوم (ترجمه مجدد در فارسی)

آمده تضاد معنی ظاهر می‌گردد، در حالیکه این کلمات را بهر عنوان به فارسی برگردانیم در ترجمه‌های فارسی آنها تضاد بوجود نمی‌آید. مثلاً در انگلیسی کلمات work, job, task, service با هم تضاد معنی دارند، در صورتیکه ترجمه این کلمات بصورت خدمت، شغل، کار، وظیفه در بسیاری از جملات در متن مورد بررسی ایجاد چنین تضاد مشخص در فارسی نمی‌کند.

با ذکر این مثالها میتوان مجدداً نظریه‌ای را که در صفحات پیشین ذکر کرد تکرار نمود :

در فارسی تمایل به مجزا کردن اجزاء کلمات است، حال آنکه در انگلیسی بیشتر تمایل به پیوستن و بهم بافتن کلمات میباشد، بعبارت دیگر اجزاء بسیاری از کلمات در فارسی کمی است حال آنکه در همان کلمات یا اصولاً اجزاء ندارد یا اگر داشته باشند روابط اجزاء هر کلمه مجرد و کیفی و غیر قابل تجزیه میباشد.

فصل سوم

رابطه زبان شناسی با معنی

قبل از قرن بیستم زبان شناسان توجه کرده بودند که ساختمان زبان متشکل از دو عامل است: (۱) صورت عضوی و جسمی (۲) صورت روانی و غیر جسمی.

گری^۱ جزء صوتی و ساختمان کلمه را جزء قسمت نخست یعنی صورت عضوی و جسمی و نحو و معنی شناسی را جزء دسته دوم یعنی صورت روانی نام میبرد و او از جزء پنجمی نیز در زبان شناسی یاد میکند که مطالعه سابقه و گذشته لغات میباشد^۲. اینکه «گری ویلوم فیلد» صرفاً جزء فیزیکی و نحو را در جزء غیر فیزیکی طبقه بندی کرده اند از این جهت است که در نحو غرض مطالعه جسم و ذات اجزاء متشکله کلمات نیست بلکه مراد بررسی ارتباط آنها بایکدیگر میباشد؛ از اینرو اعتقاد زبان شناسان این است که بطور کلی معنی شناسی جز زبان شناسی است؛ با توجه باینکه در دل زبان شناسی نیز دو تقسیم بندی دیگر وجود دارد: یکی جنبه جسمی که در آن اصوات و کلمات مورد مطالعه است (صوت شناسی و صرف) و دیگر جنبه غیر فیزیکی مثل خود معنی شناسی که در آن روابط میان کلمات و معانی آنها در نظر میباشد.

۱ - Gray

۲ - Etymology.

در مطالعه نشانه‌ها باید سه عامل مورد توجه قرار گیرد که این عوامل بتدریج و مرحله به مرحله امور فیزیکی را به فکر یعنی به امر غیرمادی بدل میکنند. این تغییر سه جزء دارد: (۱) انگیزه عضوی (۲) نماد (۳) نشانه.

از وجود عوامل خارج عموماً انگیزه پدید می‌آید؛ این انگیزه ممکن است جسمی یا فکری باشد که از آن علائم گفتاری یا شنیداری پدیدار می‌آید و در مرحله بعد این علائم گفتاری یا شنیداری در شنونده بصورت نشانه‌هایی که در داخل دستگاه معنی دارای مفهوم هستند بدل میشوند. روابط این سه مرحله را باید با چند مثال روشن‌تر کرد: در این مثالها عوامل فیزیکی با عوامل غیرفیزیکی مقایسه شده‌اند.

الف (مثال اول) - مقایسه عامل فیزیکی یا غیرفیزیکی در زبان:

یک مثال از زبان گفتاری که مربوط به اصوات است ذکر میکنیم. هر صوت ارزش فیزیکی دارد و یکومک اعضای گفتار پدید می‌آیند. مثلاً صوت /b/ از نظر فیزیکی قابل توصیف است و میتوان آنرا بر دستگاه ضبط صوت یا دستگاه ثبت نگار ضبط کرد و خصوصیات آنرا اندازه گرفت و آنرا توصیف و بالاخره آنرا مکرراً ایجاد نمود. این مرحله را مرحله فیزیکی یا جسمی^۱ خوانیم. اگر بخواهیم انواع /b/ را نشان دهیم آنها را با علائم مختلف مینمایانیم و اگر بعداً نشانه‌ای بیابیم که منظور نمایش صوت /b/ در دستگاه صوتی زبان بخصوصی باشد که آن علامت ارتباط این صوت را با اصوات دیگر نشان دهد، آنرا نشانه خوانیم^۲. پس در حقیقت در مرحله

فیزیکی : نما دو عامل معرف صوت خصوصیت فیزیکی است و حال آنکه «نشانه» رابطه‌ی این صوت در دستگاه زبان میباشد.

ب - مثال دیگر برای تمیز خصوصیت فیزیکی و صورت غیر فیزیکی یعنی نماد خود مثال زبان است. کلمات و مفهوم خارجی آنها مثل «اسب» عوامل فیزیکی هستند که میتوان آنها را نشان داد. ولی خود دستگاه زبان که «اسب» یا کلمات دیگر نیز جزء آن میباشد با علائمی که غیر از خود موجودات است نشان داده میشود. «اسب» در عالم خارج حیوانی است که جسم دارد ولی در زبان با حروف «الف - ب - سین» نمایش داده میشود، همچنین است در مثالهای غیر ذات یعنی مثالهای معنی. مثلاً کلمه «تقوی» که در خارج معنی خاص دارد و با «ت - ق - و - ی» نشان داده میشود، همین کلمه در مرحله دوم دیگر از حروف یا اصوات تشکیل نشده بلکه خصوصیات مادی جای خود را به نماد داده اند؛ در مرحله سوم این علائم هستند که در داخل دستگاه معنی زبان مشخص میشوند و از دیگر الفاظ ممتاز میگرددند و بتدریج معنی محدود مشخص پیدا میکنند و به مرحله نشانه میرسد. البته وجود عامل فیزیکی در خارج است و نماد مرحله تغییر وضع مادی به علامت است که بالاخره جای علامت در فکر و مغز را میگیرد.

از همین منشاء است که تعریف زبان از نظر انتقال معنی بوجود میآید و گفته میشود که زبان دستگاه علائم است، اشیاء در عالم خارج یا در مغز افراد هستند که از پیوستگی این خصوصیات مادی با نماد و سپس با دستگاه نشانه ها زبان پدید میآید. مجموع شئی مادی، نماد، تصویر ذهنی و دستگاه نشانه ها جملگی دستگاه معنی را میسازد.

پ - زبانهای اشاره‌ای - مثال دیگر درمقایسه عامل فیزیکی با غیر فیزیکی زبان کرولالهاست که در زبان این جماعت محروم از نعمت تکلم خصوصیات مادی مستقیماً علائم هستند و این علائم دستگاه بخصوص ارزش یابی دارند که از گذشتن علائم از دستگاه ارزش یابی نشانه‌ها پدید می‌آید.

مردم و آنهایی که از ارزش نماد و از روابط نشانه‌ها باهم آگاهند میتوانند از آنچه در مغز کرولالها میگذرد خبر گیرند؛ در این مثال خصوصیت مادی علائم همان حرکات دست و صورت لب و عضلات چهره است. با ذکر این مثال‌ها نتیجه میگیریم که اگر بخواهیم نظریه سه مرحله بودن تبدیل صوت به معنی را به زبان شناسی ارتباط دهیم روابط پائین حاصل میشود:

در ستون افقی سطر اول تمام عوامل فیزیکی هستند در ستون افقی سطر دوم تمام پنج جزء «نماد» هستند و در ستون افقی سطر سوم تمام اجزاء روابط میباشند.

- | | | | | |
|---------------------------|----------|----------------|------------|----------------|
| ۱- مرحله فیزیکی (انگرم) | فونولوژی | جدا کردن اصوات | صوت | خصوصیت عضوی |
| ۲- مرحله نماد | لکزیکی | بروز معنی | کلمه | خصوصیت معنی |
| ۳- روابط: دستگاه نشانه‌ها | نعو | انتقال ارتباط | اجزاء کلمه | خصوصیت ارتباطی |

۱-۳ ساختمان نماد (سمبل‌ها)

علائم زبان شناسی دو چهره دارند^۱ یکی وجه خارجی علامت مثل «اسب» بعنوان اسبی که در مزرعه مشغول چرا میباشد و دیگر

وجه معنایی کلمه یعنی تصویری که از دیدن اسب یا شنیدن لفظ آن یا خواندن آن در مغز ما نقش میبندد^۱. از قدیم به جدا کردن این دو خصوصیت توجه شده بود، از اینرو در این زمینه اصطلاحات بسیار عنوان شده که از نظر جمع کردن آنها در یک جا و پهلوی هم قرار دادن آنها این اصطلاحات مشابه را در دو ردیف ذکر میکنیم:

things = significant = referent = expression = صورت = انگرم = وجه خارجی - ۱

content = signifié = reference = محتوی = معنی = نماد = وجه معنی - ۲

meaning = signification = — — — = معنی = نشانه ها = تشکیل معنی - ۳

البته تمام اجزاء زبان شناسی از دو جزء صورت و معنی مرکب میباشد. بقول (یا کوبسون)^۲ با وجودیکه فونیم هم دارای خصوصیت فیزیکی و هم خصوصیت معنایی است، در عین حال از هر دو صورت هم خارج میباشند. او این طور مطلب را بیان میکند: آنچه صورت فیزیکی دارد خود واحد صوتی نیست بلکه یکی از اجزاء آن میباشد نه خود آن. مثلاً وقتی /k/ را تلفظ کنیم در حقیقت ما فونیم /k/ را تلفظ نمیکنیم، بلکه جزئی از این واحد صوتی را ادامیکنیم. از اینرو فونیم ها قابلیت انتقال معنی ندارند، زیرا /k/ در لفظ «کیف» به تنهایی ناقابل معنی نیست و فقط در تضاد با فونیم دیگری است که دارای معنی میگردد. آنچه /k/ را در فارسی صاحب معنی میکند تضاد این صوت با: ل و ب و س و ج و ز آن میباشد.

۱- Image acoustique

۲- R. Jakobson

مثلاً آنچه صوت «ك» را در کلمه «كال» معنی دار میسازد وجود کلماتی نظیر: بال - یال - حال - سال - چال - خال - مال و امثال آنهاست که در حروف اول این کلمات، تضاد میان /ك/ و ب، ی، ح، س، چ، خ و م دیده میشود.

زبان‌شناسی امروز سرگرم ارتباط میان اجزاء مختلف زبان در قشرهای متفاوت است که به تقسیم‌بندی زبان می‌پردازد تا عامل معنی را از خلال همین ارتباطات جستجو کند. سعی بر این است که بگوئیم اگر میان دو لفظ «می‌روم» و «به‌روم» اختلاف معنی است، در حقیقت این اختلاف از دولفظ: می- و به‌ناشی شده است که این دو لفظ خود جزء دستگاه زبان است. اگر ارتباط و اختلاف این دو لفظ را در دستگاه صرفی فارسی جستجو کنیم، مثل این است که در حقیقت بدنبال اختلاف معنی در: می- و به- رفته باشیم؛ از اینجا ارتباط میان دستگاه صرف و معنی پدید می‌آید. مثال دیگر اینکه وقتی جمله «دیروز او را دیدی» را یکبار بصورت سئوالی و یکبار بشکل اظهاری و یکبار بوجه تعجب ادا کنیم، در هر صورت معنای خاصی را منتقل میکنیم. این اختلاف بعلت «آهنگ یا لحنی» است که این جمله‌ها بخود می‌گیرند و موجب اختلاف معنی آنها میشود. در فارسی با کومک موسیقی میتوان روابط معنی را با آهنگ مطالعه کرد. وقتی «یس پرسون» سرگرم تهیه دستور شش جلدی انگلیسی خود بود سعی کرد با کومک تصاویر، عامل زمان را که اثری معنایی است ترسیم کند؛ تا بدینوسیله اختلافهای جزئی زمانهای مختلف معنی را به صورت تصویر نشان دهد. مقصود اواز این عمل نمایاندن ارتباط میان زمانهای مختلف در زبان انگلیسی است.

۱-۳-۱- طرز کار زبان - چاره‌ای نیست جز اینکه ساختمان زبان را از مطالعه تکلم «یک نفر در زمان معین» بدست آوریم؛ ولی قبل از اینکه به ساختمان زبان از این راه رسیم باید مختصری به عمل تکلم که زبان گفتاری بر آن مبتنی می‌باشد توجه کنیم زیرا آشنائی به عمل گفتار ما را به بررسی و پژوهش در زبان «فرد» و طبقه‌بندی آن رهنمون می‌گردد. از این راه میتوان قوانین دستوری برای زبان مورد بررسی فراهم آورد و با دسته‌بندی این قوانین شیوه تکلم جامعه‌ای را - که فرد نمونه‌ای از آنست - یافت و برای آن دستور زبان نوشت.

در خصوص طرز کار و نحوه انتقال معنی نظریات مختلف ارائه گردیده ولی با معرفی کشفیات «پاولوف» - عالم وظائف الاعضاء شناس روسی - مطالعات زبان‌شناسی متوجه پدیده‌های انگیزه و «بازتاب» شده و در نتیجه به جنبه‌های «رفتاری» این علم توجه بیشتری گردیده است. «بلوم‌فیلد» به رفتار زبانی و رفتار غیر زبانی اشاره و آنها را از یکدیگر متمایز میکند. برای مثال او می‌گوید اگر شخص احساس تشنگی کند (انگیزه) و اگر او خود لیوان آب را بردارد و آب را بنوشد و به تشنگی خود پاسخ دهد، در این صورت او به تشنگی خود «بازتاب» نشان داده است.

این است که این جوابگوئی به انگیزه و حس شیوه نشان دادن عکس‌العمل دیگر جنبه زبانی ندارد و نمیتوان آن را جزء «بازتابها» و محرکات زبانی قلمداد، بلکه این نحوه عکس‌العمل و انگیزه را باید در قالب وظائف الاعضاء و بازتابهای طبیعی بررسی نمود. ولی اگر شخصی که احساس تشنگی میکند (انگیزه نخست) بگوید «من تشنه

هستم» (عکس العمل نخست) و شخصی که اظهار او را می شنود (انگیزه دوم) لیوان آب را باو بدهد «عکس العمل دوم»، در اینصورت ارتباط را رابطه زبانی میخوانیم؛ البته نحوه این انتقال معنی ممکن است بصورت های متفاوت پدید آید. بجای اینکه شخصی بگوید تشنه ام ممکن است جماعتی این اظهار را کند و بجای کسی که می شنود و شخصی که اظهار تشنگی میکند ممکن است باز عده ای مخاطب واقع شوند، در هر حال در این روابط سه عامل وجود دارد: گوینده، ارتباط، شنونده. روان شناسان علائم این روابط را بدین ترتیب نامگذاری میکنند. از نظر سخنگو عمل تکلم عارضه^۱ است و از نظر شنونده باز تاب^۲ است و آنچه وسیله این ارتباط است نماد^۳ میباشد. مراحل عارضه و باز تاب را میتوان مشاهده کرد، ولی مرحله رابطه یا نماد در حقیقت واسطه میان این دو عامل است که در فکر گوینده و شنونده جای گرفته است که آنرا نمیتوان دید. وارد این بحث نمیشویم که تمایل به نوشیدن آب و اظهار لفظ «آب» به چه نحو گفته میشود و در قالب چه زبانی در میآید، زیرا اگر چند گوینده و چند شنونده ملیت های مختلف داشته باشند مسلماً آنها کلمات متفاوت برای بیان لفظ (آب) بکار خواهند برد.

۲=۳ نماد و نشانه^۴

اینکه فرق میان «نشانه» و «نماد» چیست «ریچارد واوگدن»^۵ به تعریف این خصوصیت پرداخته و میگویند «نمادها خود عبارت از نشانه هایی هستند که مردم برای انتقال مفاهیم بکار میبرند». از گفته

۱- Symptom

۲- Signal

۳- Symbol

۴-Sign و Symbol ۵-The Meaning of Meaning, London, 1936, p.23

این دو دانشمند اینطور برمیآید که «نشانه‌ها» برای نشان دادن اموری غیر از آنچه از خود آنها استنباط میشود بکار میروند. از طرفی نمادها ممکن است علائم زبان‌شناسی باشند، یا اینکه آنها علائم زبان‌شناسی نباشند. علائم اشاره، علائم راهنمایی و رانندگی، پرچم‌ها، القباء نایب‌ایان، القباء تلگرافی و جز اینها همه نشانه‌های مختلفی هستند که جنبه زبانی ندارند ولی در عین حال ناقل مفاهیم و مقاصد میباشند. «سوسور» رابطه علائم زبانی و غیرزبانی را اینطور طرح میکند. او میگوید علمی که به مطالعه اثر نشانه‌ها در زندگی مردم میپردازد این دانش مسلماً جزئی از روان‌شناسی اجتماعی است که آن را «نشانه‌شناسی»^۱ میخوانیم؛ این علم به قوانین و روابط نشانه‌ها رسیدگی میکند.

اختلاف دوم نشانه بانماد این است که نشانه‌ها خود دو دسته هستند یکی نشانه‌هایی که دستگاه و ساختمان دارند و دیگر نشانه‌هایی که متغیرند یعنی دستگاه ندارند. مثلاً نشانه‌هایی که با حرکات دست و صورت ایجاد میشود هر یک آن ناقل معنی و مفهوم خاصی است؛ ولی «دستگاهی» بعنوان دستگاه حرکات دست و صورت وجود ندارد. مثال دیگر نشانه‌های راهنمایی و رانندگی است که هر علامت معرف مقصود خاصی است ولی اجزاء هر نشانه با دیگر نشانه‌ها در ارتباط نمیباشد و از مجموع این نشانه‌ها نیز یک «دستگاه» انتقال مفاهیم پدید نمی‌آید. مثلاً یک علامت برای «توقف ممنوع» و یک علامت برای «دور زدن ممنوع» و یک علامت برای «سبقت نگرفتن» وجود دارد ولی ارتباطی

میان این علائم نیست و جمع این علائم ایجاد دستگاه نمی‌کند. ولی نشانه‌های موسیقی و نشانه‌های زبانی در داخل دستگاه هستند که اولاً اجزاء آن بایکدیگر در ارتباط میباشند و ثانیاً از اجتماع اجزاء آنها یک تشکّل پدید میآید که آن تشکّل را «دستگاه» میخوانیم؛ البته این خصوصیت را میتوان در زبان نیز مشاهده کرد. درست است که در دستگاه زبان کلمات ذات مثل آب و خاك كوه و دشت یا کلمات معنی مثل فضل و دانش دارد، با وجودیکه هریک ناقل معنی هستند آنها بهم ارتباط ندارند؛ ولی دستگاه زبان که ترکیبی از این اجزاء است خود یک دستگاه پیوسته و مرتبط بهم میباشد که هر جزء آن با اجزاء دیگر از یکطرف و با دستگاه زبان از طرف دیگر در ارتباط هستند.

از قدیم میان دو دسته از علائم تمیز قائل میشدند یکی علائمی که در آنها نشانه با معنی ارتباط دارد (آن را در یونانی ایکون^۱ گویند) که در آن رابطه بین شکل و معنی آن وجود دارد. دیگر علائم قراردادی که در آنها ارتباطی میان شکل نشانه و مفهوم آن نیست. مثال دسته اول: «عکس» اشیاء یا اشخاص است که شبیه موضوع آنهاست یا نقشه، علائم جاده‌ها، مدلها و ماکت‌های ساختمان که جزء «ایکونیک» هستند. در تمام اینها کم و بیش رابطه‌ای میان دو عامل «تصویر - اصل مقصود» وجود دارد؛ ولی در علائم موسیقی، نمایش نامه، رقص، نقاشی، حجاری دیگر علائم با حرکات و با مقصود تشابه ندارند؛ علائم دیگری نظیر علائم «مرس» خط و نقطه یا علائم الفباء وجود دارد

که ارتباط آنها با مقصود کمتر است، آنها را علائم قراردادی یا غیر «ایکونیک» می‌خوانیم. زبان مرکب از همین علائم قراردادی است که الزاماً رابطه‌ای میان علائم با اصوات و مفاهیم آن وجود ندارد؛ ولی گاه میتوان رابطه‌ای میان شکل کلمات و معنای آنها بنحوی جستجو کرد. مثلاً در فارسی کلمه «سکسکه» با حالت این عمل بی شباهت نیست و در تلفظ این کلمه دوسکته وجود دارد. علائم ممکن است تغییر حالت دهند یعنی حالت «ایکونیک» آنها بتدریج به خصوصیت «قراردادی» بدل شود. مثلاً الفباء مصری قدیم بر پایه شباهت علامت با معنی مبتنی بود (ایکونیک) ولی اکنون در الفباء‌های رایج جهان کمتر میتوان ارتباط میان نوشته کلمات و مفاهیم حاصل از آنها یافت. امروزه سعی میشود که برخلاف رابطه دیداری رابطه شنیداری در علائم مشخص باشد. مثلاً در سیستم کتابت نابینایان رابطه میان حروف خط آنها با نحوه‌ای که الفاظ تلفظ می‌گردد وجود دارد، در این مثال البته ارتباط لمسی است، که مسلماً بر خلاف ارتباط زبانی است که بصورت دیداری یا شنوایی میباشد.

همین رابطه زبان با علائم و نشانه‌هاست که بتدریج زبان را در ارتباط با سایر علوم خاصه علوم مهندسی و الکترونیک و روانشناسی و علوم اجتماعی درآورده است. زبان از یکطرف با دانستنیهای نو مثل علم وظائف‌الاعضاء، روانشناسی، جامعه‌شناسی، منطق در ارتباط است و از طرف دیگر با دستگاههای الکترونیک رابطه نزدیک دارد. مثال دیگر خصوصیت فیزیکی با دستگاه‌نشانه‌ها نمایاندن رابطه زبان فرد با زبان بصورت عامل اجتماعی است.

۱-۲-۳. رابطه زبان فرد با زبان جامعه

زبان‌شناسی نو سعی دارد ساختمان زبان را بصورتی که یک شخص تکلم میکند با «زبان» بصورت یک پدیده اجتماعی جدا کند. قبل از «سوسور»، دانشمند سوئیسی، تا این حد باین دشواری توجه نشده بود. ولی سوسور با بحث جدا کردن «زبان» در سه قشر آنرا بصورت تازه‌ای معرفی کرد^۱. قبلاً این مطلب باختصار ذکر شد، ولی نظر با اهمیت فوق‌العاده‌ای که بیان سوسور دارد و از سه نظر یعنی از نظری فردی، از نظر دستوری و از زاویه‌ای اجتماعی به زبان مینگرده، به توجیه نظرته‌ی او میپردازیم و این بیان دقیق را بعنوان یک مثال دیگر برای شناخت عامل فیزیکی و تمیز آن از دستگاه نشانه‌ها ذکر مینمائیم. از جهات ذیل زبان فرد و زبان اجتماع با خصوصیت فیزیکی و نشانه‌ای رابطه دارد:

الف - زبان از نظر فردی - از نظر فرد عامل بکار بردن علائم است، در حالیکه از نظر اجتماعی یا ساختمانی زبان یک دستگاه علائم یا دستگاه رمز و نشانه‌هاست که وقتی یک فرد این علائم را بکار میبرد در حقیقت یک عامل غیر قابل لمس یا عامل معنوی را بصورت امری قابل لمس و ذاتی در آورده‌است.

۲-۲-۴. زبان اجتماعی

الف - زبان گنجینه‌است از علائم که در مغزهای مردم صاحب زبان که بدان تکلم میکنند محفوظ است. حال آنکه فرد خود جزئی از این

گنجینه را به حالت واقعی و مادی درمیآورد. ماده اولیه زبان اجتماعی غیر ذاتی است و حال آنکه ماده اولیه زبان فرد اصوات است که میتوان آنها را باز شناخت و مقایسه کرد و اندازه گرفت. همین نظر است که (اوگدن و ریچارد) مواد فراهم آورنده «زبان فرد» را که عامل مادی و امری قابل اندازه گیری است «انگرم» و قابل سنجش خوانده‌اند.

پ - «زبان فرد» عبارت از قسمتی از «زبان» است که بوسیله یک نفر در زبان معنی بکار میرود؛ حال آنکه «زبان اجتماعی» ترکیبی است از رفتار زبان‌شناسی اجتماعی که متشکل از افراد میباشد. اگر بخواهیم ارتباط زبان فرد با زبان اجتماعی را نشان دهیم میتوان آنرا در این رابطه خلاصه کرد: $\text{زبان اجتماع} = (\text{زبان فرد})^N$

ت - در زبان فرد سخنگو حق انتخاب دارد که از این مخزن وسیع زبان آنچه میخواهد بتواند برگزیند. در این انتخاب میتوان گل چینی که شاهکار ادبی باشد نمایان ساخت یا بی سلیقه‌گی بخرج داد و خود را وسیله مضحکه دیگران کرد. ولی در زبان اجتماعی دیگر امر انتخاب در میان نیست، دستگاه زبان در همان چهارچوب ثابت خود بر متکلمان حکومت میکند.

ث - در زبان فرد عامل زبان بمنزله مسیر رودخانه‌ای است که از اقیانوسی سرچشمه میگیرد و در حرکت است؛ در حالیکه در مخزن دستگاه زبان یعنی در زبان اجتماعی این اقیانوس حرکت بسیار کند و آرام دارد. «زبان فرد» حرکت و جهش دارد، حال آنکه دستگاه زبان آرام و کم حرکت است؛ قرن‌ها وقت لازم است تا تکانی در ساختمان و دستگاه زبان بوجود آید. بعبارت دیگر «زبان فرد» مثل سلولهای بدن

انسانی میباشد که در هر لحظه هزاران سلول ساخته میشود و هزاران راه عدم میپیماید، حال آنکه رشد و تکامل و زوال بدن انسانی نسبت به مراحل تغییرات سلولها به مراتب کندتر میباشد. ممکن است هزاران سلول در بدن بوجود آیند و هزاران از میان بروند یا تغییر شکل پیدا کند، بدون اینکه تغییر محسوسی در ساختمان بدن انسان پدید آید.

ج - زبان فرد دوچهره دارد: (۱) عامل جسمی یا فیزیکی (۲) عامل غیرمادی. اصوات و حرکات فیزیکی قابل اندازه گیری هستند که از خود معنی میسازند و انتقال مفاهیم را مباشرت میکنند. از اینرو زبان فرد، ترکیبی از عوامل جسمی و روحی است؛ حال آنکه «زبان» بصورت اجتماعی تنها یک پدیده روحی و غیرمادی است که نمیتوان آن را سنجید و اندازه گرفت. حتی اگر بخواهیم زبان اجتماعی را بسنجیم، آنچه در حقیقت سنجیده میشود باز همان «انگرم» و خصوصیت فردی است که ظاهر میگردد.

در مطالعه زبان آنچه مورد توجه و مبنای رسیدگی قرار میگیرد همان زبان فرد است. با توجه باینکه زبان تنها یک پدیده فیزیکی نیست و باید عامل (روانی) را نیز بآن علاوه کرد، دانش معنی شناسی در جستجوی ایجاد همین رابطه است تا عامل معنی را بشناسد و حتی در موقع لزوم بطور موقت معنی را از زبان فرد جدا و فقط ساختمان زبان را رسیدگی کند و بعداً در بحث زبان بعنوان عاملی اجتماعی باز معنی را دوباره به زبان پیوند دهد. کنار گذاردن موقتی عامل معنی در مطالعه ساختمان زبان شبیه طرز کار علم ریاضیات است که در این علم نیز امور بصورت حروف و علائم درسیاید تا قضایا و مشکلات حل شود و پس از

حل شدن مسائل دو باره امور جنبه خارجی و مادی میابند.

۳=۲ اجزاء زبان

گفته شده که از نظر فیزیکی زبان مانند رشته اصوات است که چون دانه های تسبیح بهم بافته شده و بدنبال هم می آیند. ولی زبان شناسان تشبیه اصوات را بدانه های تسبیح تشبیه پسندیده ای نمیدانند، زیرا در تسبیح هر دانه از دانه دیگر جداست؛ حال اینکه در زبان اجزاء آن بهم مرتبط است و یکی را از دیگری نمیتوان جدا ساخت. بحق باید گفت که اجزاء زبان مانند سلولهای یک عضو مثلاً مانند چشم انسانی میباشد درست است که هر سلول را میتوان جدا مطالعه کرد، ولی این سلولها خود تشکیل یک اجتماع میدهند که از ارتباط آنها مثلاً «بینائی» نتیجه میشود. پدیده «زبان» یا این سلولها بمنزله اجزاء زبان هستند و بینائی در حقیقت در حکم عامل «معنی» میباشد.

۳=۲=۱ واحدها و اجزاء صوتی کلمه

اگر چند کلمه فارسی را که با صوت /ك/ آغاز میشود در ستونهای افقی و عمودی قرار دهیم و آنها را بلند و رساتلفظ کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که صوت «ك» گاه قداسی است یعنی از برخورد زبان با جلوی کام ادا میشود، گاه میانی و گاه نیز پسین است که صوت در انتهای حلق ایجاد میگردد. در مثالهای پائین این خصوصیت را میتوان دید:

«دسته اول»

<u>ك/ك/ پیشین</u>	<u>ك/ك/ پسین</u>
کیف	کاف
کیپ	کوب
کیس	کاسه

ولی /ك/ در کلمه «کیف» که از تماس زبان با جلو کام پدید میآید و /ك/ در کلمه «کاف» را که از برخورد زبان با قسمت انتهائی نرمکام ظاهر میشود با هم جایجا کنیم، تغییری در معنی پدید نمیآید؛ فقط ممکن است این تغییر بگوش صاحب زبان خوش آیند نباشد. پس عامل پیشین یا پسین بودن صورت /ك/ در فارسی عامل ممتاز یا مشخص نیست، ولی اگر بجای «ك» نوع آوائی آن یعنی «گ» را جایگزین کنیم، در اینصورت در کلمات پائین اختلاف پدید میآید:

«دسته دوم»

<u>ك/ك/ بی آوائی</u>	<u>ك/ك/ آوائی</u>
کر	گر
کیس	گیس
کُل	گل

در مثالهای دسته اول اختلاف دو ستون در این بود که دو یا چند نوع «ك» از برخورد زبان با قسمتهای مختلف کام بوجود آمده بود، حال اینکه در مثالهای دسته دوم «ك» یکبار آوائی و یکبار دیگر بی آوا ادا گردیده است؛ در نتیجه /ك/ در حالت آوائی بصورت /گ/

و در حالت بی‌آوا بشکل /ك/ بگوش می‌رسد؛ در نتیجه در معنی تغییر پدید می‌آید. بدین ترتیب تغییر «آوا» در زبان فارسی عامل اصلی است ولی خصوصیت و تغییر مخرج - پشین یا پشین بودن برخورد زبان با کام - عامل غیر اصلی می‌باشد. ممکن است در یک زبان دیگر یا این خصوصیت وجود نداشته باشد یا بعکس باشد و در نتیجه در تعداد واحدهای صوتی آن تغییر پدید آید. از این مثالها چنین نتیجه می‌گیریم که مثلاً در فارسی عامل برخورد زبان با کام خصوصیت اساسی و عامل ممتاز نیست و در نتیجه در معنی تغییر پدید نمی‌آورد و بالمال واحد صوت بر اثر تغییر مخرج دارای دو جزء نمی‌شود که از بکار بردن یکی بجای دیگری تغییر «ممیز» پدید آید. در صورتیکه همین عامل مخرج /K/ در زبان سانسکریت خصوصیت ممیز است و موجب تغییر معنی می‌شود، ولی در زبان فارسی عامل بودن آوا یا نبودن آن مثلاً در صوت /ك/ عامل اصلی است. و در نتیجه این اختلاف دو واحد صوتی پدید می‌آید که یکی را /ك/ آوائی یعنی /گ/ و دیگری /ك/ بی‌آوا یعنی /ك/ مینامیم.

همین اختلاف علم صوت‌شناسی را دو پاره می‌کند: (الف) دانشی که مطالعه خصوصیات فیزیکی اصوات را تعهد کرده و آنها را تعریف و علامت‌گذاری می‌کنند (علم فونتیکز): (ب) علمی که کمتر توجه به خصوصیات فیزیکی اصوات دارد و تنها عهده‌دار دسته‌بندی صوتها می‌باشد که آن را در امریکا علم فونیمیکز و در مکاتب اروپائی فونولوژی مینامند.

۴-۳ اجزا مشکله معنی

وقتی ارسطو «کلمه» را واحد و کوچکترین جزء تکلم اعلام کرد، قرن‌ها در این قول اتفاق نظر بود و اظهار نظر تازه‌ای که مخالف نظر ارسطو باشد در این زمینه اظهار نمی‌شد. ولی در این سی سال اخیر که مطالعات دامنه‌داری در دهها بلکه صدها زبان مختلف بعمل آمده، نتیجه این بررسیهای وسیع این شده که از اعتبار گفته «ارسطو» کاسته شده است. دیگر زبان شناسان کلمه را کوچکترین واحد معنی دار نمی‌شناسند، بلکه واحد کوچکترین جزء کلمه بنام تک و واژه یا «مرفیم» شناخته شده که بعنوان کوچکترین واحد ناقل معنی بحساب آمده است؛ اعتراض به نظر ارسطو این است که بنا به تعریف او حدود کلمه نامعین میشود. مثلاً در فارسی کلمه «پسند» یک کلمه، باز «نپسند» یک کلمه، «میپسندم» یک کلمه و بالاخره «نمی‌پسندیده بود» نیز بصورت یک کلمه ظاهر میشود. برای اینکه بحث زیاد مفصل نشود و کلماتی مثل «نمی‌پسندیده بود» را یک جمله بدانیم و آنرا دیگر کلمه نشناسیم، میگوئیم «پسند» و «پسندید» و «نپسندید» هر یک بصورت یک کلمه شناخته شده‌اند، حال آنکه امروزه بیان مطلب را بصورت دیگری عنوان میکنیم. میگوئیم: «پسندید» دو تک و واژه و «نپسندید» سه تک و واژه و «نپسندیدم» چهار تک و واژه و «نپسندیدمش» پنج تک و واژه میباشد؛ بالاخره «می‌پسندیدش» را شش تک و واژه می‌شناسیم. صورت جدا کردن این تک و واژه‌ها را میتوان در مثالهای پائین مشاهده کرده. مثلاً ناجوانمردی یک کلمه است، در حالیکه از نظر کوچکترین جزء معنی دارد این کلمه مرکب از نا - جوان - مرد - ی یعنی چهار تک و واژه میباشد که میتوان آن را بدین ترتیب تجزیه کرد:

na —	علامت نفی
—javan —	ریشه اسمی
— mard	وند اسمی
— i	علامت دستوری

اگر استدلال زبان‌شناسان و معنی‌شناسان قرن اخیر را بپذیریم، میتوان «تک‌واژه» را کوچکترین جزء معنی‌دار زبان دانست. «تک‌واژه» خود نیز بتنهایی یک شکل و حالت خاص ندارد، بلکه از نظر ساختمان دارای دو صورت است و میتوان وجوه آن را تک‌واژه‌های منفصل و تک‌واژه‌های متصل ناسید. در مثال بالا در کلمه «نمی‌پسندیدش» «پسند» یعنی «فعل امر» میتواند بطور مجزای بکار آید؛ حال آنکه هیچ‌یک از تک‌واژه‌های دیگر مثل: —na —mi —id —am —esh — تک‌واژه‌های منفصل نیستند و تنها استعمال نمیشوند.

در علم مطالعه «کلمه» یا در «کلمه‌شناسی» یا واژه‌شناسی^۱ از دو نظر به کلمه و اجزاء سازنده آن توجه میشود: یکی از نظر ساختمان اجزاء «کلمه» که آنرا واژه‌شناسی^۲ خوانیم و دیگر مطالعه معنی اجزاء کلمه که آنرا معنی‌شناسی^۳ مینامیم.

باید بیاد داشت که در علم «معنی‌شناسی» توجه تنها بشکل کلمات نیست، بلکه مراد از کلمه ترکیبی از ریشه (رادیکال) همراه با وندها است که این مجموعه خود کلمات را میسازد. از نظر علم معنی‌شناسی اختلافی میان ریشه یا رادیکال که غالباً بصورت

۱ - Lexicology

۲ - Morphology

۳ - Semantics

تک واژه منفصل است و تک واژه های متصل (پیش وند و پس وند) نمیباشد. در امر تمیز کلمات از یکدیگر باید در به کاربرد دو اصطلاح دقت شود: یکی (لغت شناسی) ^۱ و یکی (لغت نویسی) ^۲. درست است که امروزه ارتباطی که بررسیهای «معنی» بوجود آورده رابطه نزدیک میان «لغت» یا کلمه شناسی و «لغت نویسی» بوجود آمده است، ولی این ارتباط نباید این دو مفهوم را باهم مخلوط سازد.

امر دیگری که در مطالعات معنی شناسی اهمیت دارد، مطالعه ریشه لغات ^۳ میباشد. این رشته یکی از بخش های مهم زبان شناسی است که در زبان شناسی نوین بدان بصورت دیگر توجه میشود. امروزه مطالعه در ریشه لغات تنها با ذکر اصل آن لغت اکتفا نمیگردد، بلکه به تمام مسیر حرکتی که یک کلمه از روز نخست تا کنون داشته توجه میشود. دیگر اینکه وقتی به مطالعه یک لغت میپردازند، تنها آن لغت بخصوص را دنبال نمیکنند بلکه لغات دیگری که تشابه مسیر و شباهت حرکت با این لغت را دارند نیز شامل این مطالعه میشوند. امروزه بر اثر این روابط و نزدیکی خاص که میان «لغت شناسی»، «لغت نویسی» «ریشه لغات» و اصول زبان شناسی ساختمانی بوجود آمده است، جملگی این عوامل در مطالعات معنی شناسی مؤثر میباشند.

۳-۵ ارتباط اجزاء کلمه

در بعضی از زبانهای جهان بسیاری از کلمات حکم جمله را دارند.

۱ - Lexicology

۲ - Lexicography

۳ - Etymology

مثلاً در ترکی، فارسی و زبان اسکیموها دیده میشود که یک کلمه مثل «نمی‌پسندیدنتان» در حکم جمله است و در عین حال از اجزاء مختلف مرکب میباشد و کار کلمه را میکند. در زبان اسکیموئی کلمه ذیل - که بمعنی «آنها اکنون مرتباً ما را فریب داده‌اند» از نظر قواعد فاصله یک کلمه است؛ ولی در عین حال در حکم جمله میباشد. این کلمه اسکیموئی که یک کلمه ولی حکم یک جمله است، در انگلیسی ارزش کلمه مجزایانه تک‌واژه و در فارسی از هفت کلمه مجزا یا یازده تک‌واژه مرکب میباشد. تجزیه تک‌واژه‌های این کلمه اسکیموئی در زبان فارسی بدین طریق است:

آنها اکنون مرتباً ما را فریب میدهند = v کلمه (در فارسی)

nakomajn'ytamjun'n'ybolomyk و یازده تک‌واژه :

۱- آن-ها - ۳ اکنون - ۴ مرتب - ۵ آ - ۶ ما - ۷ را - ۸ فریب - ۹ داد - ۱۰ ه - ۱۱ اند، که در آن یازده تک‌واژه وجود دارد. مطلب قابل اهمیت دیگری که در ارتباط اجزاء کلمه باید بدان توجه شود این است که یا عبارات خود به تنهایی توانائی انتقال معنی دارند یا اینکه قبلاً باید پیوسته به اطلاعاتی دیگری باشند. مثلاً در عبارت «مواظب باش» این لفظ باید با سابقه عنوان شود، ولی عبارت «بالاخره زمستان فرا رسید» خود به تنهایی معنی را منتقل میسازد. از اینرو از مطالعه روابط کلمات علم «نحو» بوجود میآید که در «نحو» روابط میان کلمات مطرح است. بدین ترتیب در زمینه‌های مختلف زبان‌شناسی دو دستگاه وجود دارد یکی دستگاهی که بمطالعه اجزاء میپردازد و دیگر دستگاهی که عهده‌دار کار روابط است؛ این بحث قبلاً وقتی که به شرح

«اجزاء زبان و روابط آن با معنی» فصل ۴ - ۱ پرداختیم اشاره شد. از نظر اهمیتی که بحث کلمه از سه دیدگاه متفاوت دارد یعنی:

الف - از نظر ساختمان واژه (مرفولژی) ب - از نظر معنی کلمه (لکزیک) پ - از نظر ارتباط کلمات بهم (نحو)، از اینرو فصلی را به بحث درباره کلمه و خصوصیات آن تخصیص می‌دهیم.

فصل چهارم کلمه و خصوصیات آن

از قدیم کلمه صاحب قدرت سحرآمیز و دارای توان مافوق انسانی بوده است. اینکه هنوز مردم در معابر دعا مینویسند و مؤمنان به اثر دعا معتقد هستند و آب آنرا بخورد مریض میدهند تا از آن شفا حاصل آید، یکی از سنن قدیم در اعتقاد به قدرت و اعجاز کلمه میباشد. اینکه مردم خداشناس سعی دارند آنی از فکر پروردگار غافل نباشند و خود را با خواندن «ورد» سرگرم دارند، این خود نموداری از قدرت کلمه است. تاریخچه اینکه از قدیم کلمه صاحب قدرت فراوان بوده است به قرنهای قبل کشیده میشود. حتی میتوان گفت آنقدر که کلمه صاحب قدوسیت بوده خود زبان تا این حد مقدس شناخته نشده بود. فلاسفه و شعرا غالباً از قدرت کلمات در جلا دادن به مغز و روشنی بخشیدن به جسم فراوان سخن گفته‌اند و از توانائی آسمانی کلمات گفتگو کرده و قدرت زیستن و عمر طولیل کردن را بکلمات نسبت داده‌اند. شاید از همین نظر باشد که ارسطو قدرت زبان را در کلمه مستقر کرد و شاید او - بدون توجه به خصوصیات دستوری - کلمه را واحد سازنده زبان خوانده است. بر اثر همین اهمیت کلمه بود که از آن تعاریف مختلف و گاه توصیف‌های متضاد پدیدار شده است. شاید همین کثرت و تنوع تعاریف موجب بهم زدن تعریف جامع و مانع از «کلمه» شده باشد.

۱- تعریف کلمه

باید گفت که برای یافتن تعریف کلمه لازمست از چند نظر آنرا مورد توجه قرار دهیم. اولاً چون کلمه خود از اصوات ساخته شده از اینرو ارزش «صوتی» دارد؛ ثانیاً چون کلمه از یک یا چند عامل معنی دار دستوری فراهم آمده، از اینرو اجزاء متشکله آن خصوصیت دستوری دارد؛ ثالثاً چون کلمه از ترکیب تکواژه ها ساخته شده و جای این کلمه از نظر کلمات قبلی و بعدی آنها مورد اهمیت است از نظر نحو یا ترکیب مورد بررسی است؛ رابعاً چون کلمه خود ناقل معنی است از اینرو ارزش معنائی دارد؛ و بالاخره چون کلمه جزئی از سازمان و ساختمان زبان است، از اینرو جزئی از دستگاه زبان شناخته میشود.

آنچه در باره کلمه مورد توجه و در عین حال مورد اشکال است یافتن نقطه پایان آن در جمله و جستجو کردن مرز و ارتباط آن با کلمات مجاور میباشد. بر اثر همین روشن نبودن مرز آن است که اصطلاح کلمه در زبان شناسی ارزش فراوان نیافته و بجای آن نقطه تکواژه (مرفیم) بعنوان کوچکترین واحد دستوری معنی دار تحصیل مقبولیت کرده است.

۲- تعیین مرز کلمه

نظر باینکه هر زبان خصوصیت خاص خود را دارد و نمیتواند از آن خصوصیات تجاوز و عدول کند، از اینرو با توجه باین موارد میتوان مرز کلمه را باز شناخت و آن را از کلمات مجاور جدا کرد. مثلاً در فارسی هیچ گاه دو کنسون در اول کلمه یا اول هجا قرار نمیگیرد، از اینرو هر وقت دو کنسون پیش هم آید میدانیم که این نقطه مسلماً مرز کلمه

نمیباشد. در لاتین و یونانی قدیم کلماتی که دارای انفجار صوتی است فقط در اول هجا قرار میگیرند؛ بدین ترتیب در این زبانها وضع هجاهاى نخستین باز شناخته میشود. یا در عربی هیچگاه کلمه با ویل آغاز نمیگردد این خود نیز وسیله ممیز و مشخص مرز کلمه میباشد. با توجه باین مثالها میتوان مرز کلمه را باز شناخت و در کلام پیوسته آنها را از یکدیگر جدا کرد. یکی از عوامل مهم زبان شناسی که در تعیین مرز کلمه مؤثر است، عامل «فاصله» یا مکث میباشد که به مدد آن میتوان کلمات یا جملات هم صدا را که دارای دو معنی هستند از یکدیگر تمیز داد. در مثالهای قابل توجهی که هاکت^۱ معرفی میکند این معنی روشن تر شده است. در دو مثال زیر این دو جمله هر دو یک تلفظ دارند، ولی دارای دو معنی ممتاز میباشند. اختلاف معنی این دو جمله با عامل «فاصله» یا مکث تمیز داده میشود:

The sun's rays meet ↓ اشعه خورشید برخورد میکنند.

The sons raise meat ↓ پسر ها بکار گله داری (تهیه گوشت) مشغولند

در کتاب انگلیسی اینجانب که در عداد نشریات دانشگاه منتشر شده است^۲ بحث مبسوطی در خصوص تمیز کلمات دو جزئی و کلمه ای که خود بصورت یک کلمه مرکب است وجود دارد و وجه تمیز این دو صورت

۱ - Hockett C, *A Course in Modern Linguistics*, New York, 1958, pp. 54-61

۲ - Ekhtiar Mansur, *From Linguistics to Literature*, Tehran University Press, 1962.

عامل « مکث » یا « فاصله » میباشد . بطوریکه اهل فن در این قول متفق هستند، در انگلیسی فرق میان دو صورت ادای کلمه : Whitehouse (یکبار بمعنی خانه رئیس جمهور امریکا و یکبار بعنوان یک منزل با نمای سفید) یا کلمه Blackbird (یکبار بمعنی کلاغ و یکبار بمعنی پرندۀ سیاه) در اختلاف « مکث » یا فاصله آنهاست . اختلاف این دو در این است که یکبار این دو کلمه با یک تأکید ادا میشود و یکبار دیگر با دو تأکید . بدین ترتیب در مثال Whitehouse که یک تأکید دارد یک کلمه و در مثال دو تأکید آن دو کلمه بحساب بیاید . البته در تلفظ این دو مثال جز عامل تأکید خصوصیت فاصله نیز دخیل میباشد ؛ پس در انگلیسی به یاری تأکید میتوان تا حدودی مرز کلمه را باز شناخت . آشنائی بساختمان تک و واژه ها و تغییرات آخر کلمه میتواند وسیله ای برای شناخت مرز و حدود کلمات باشد .

هنوز نمیدانیم در فارسی الفاظی نظیر: بر- بر- میبریم - نمیبردم - نمیبرده بودم - نمی برده بودشان و مثالهای دیگر آیا هر یک یک کلمه است یا از کلمات چند مرکب است !

در ایتالیائی آخر کلمه و تأکید ماقبل آخر و اینکه انتهای کلمه بچه صوتی پایان میپذیرد وسیله تشخیص مرز کلمه است . در فنلاندی - که یکی از زبانهای بسیار دشوار جهان است - پسوند مشخص و سمیز مرز کلمه میباشد . در فارسی از محل تأکید میتوان حکم « بمرز کلمه کرد » ، زیرا در فارسی نزدیک به نود و چند درصد کلمات هجای انتهائی آنها قبول تاکید میکند (از این قاعده فعل ماضی - حالت ندا و صورت « ی » نکره مثلاً در لفظ « کتابی » و نیز نزدیک به سی کلمه غیر منصرف

مثل: مگروالتی و شاید جز آن استثنا می‌باشد). از اینرو هر وقت در فارسی صورت موکد پدید می‌آید، میتوان حکم کرد که انتهای کلمه نیز در همان هجا قرار دارد. البته در فارسی بر اثر همین ثابت بودن جای تأکید است که یافتن مرز کلمه و در نتیجه تشخیص ابتدا و انتهای کلمات سهل است. ولی در زبان‌هایی که کلمات بهم زیادتر متصل میشوند مثل سانسکریت - در آن به یاری « ساندھی » میتوان چند کلمه را بهم چسباند - یاد در فرانسه که کلمات با « لیزون » بهم وصل میشوند، در نتیجه مرز کلمات بهم می‌خورد. در این صورت بویژه نمیتوان با عامل تأکید کلمات را از هم جدا کرد، بلکه باید به راه‌های دیگر دست زد.

البته اطلاع از دستور و قواعد ساختمان زبان می‌تواند حدود کلمه را مشخص کند و پیش‌وند و پس‌وند را از هم باز شناسد؛ ولی وقتی استثنائات پدید می‌آید ناچار قواعد کلی بهم می‌خورد. مثلاً اگر در انگلیسی بگوئیم که /s/ انتهای « -s » در آخر اسم علامت جمع است باز مواردی پیش می‌آید که کلمات یا جمع آنها با « s » پایان نمی‌پذیرد مثل children یا اینکه جمع آنها اصولاً با مفرد آنها یکی است مثل sheep یا deer و امثال اینها. در مورد کلمات مرکب یعنی کلماتی که از یک یا دو یا چند کلمه ساخته شده و بهم وصل شده‌اند، وضع در زبان‌های جهان صورت مختلف دارد. در فارسی تمیز اینکه کلمه‌ای مرکب یا مفرد است دشوار می‌باشد، زیرا وقتی می‌گوئیم میهن /mihán/ تأکید بر هجای آخر ولی باز در کلمه « میهن پرست » mihanparást تأکید نیز بر هجای آخر است و بالاخره در کلمه میهن پرستیدن /mihanparastidán/ باز تأکید بر هجای

آخر باقی میماند؛ از اینرو در فارسی میتوان حکم به مرز کلمه کرد . در انگلیسی وضع چنین نیست، بلکه در کلمات مرکب اغلب جای تأکید بر کلمه اول است مثلاً در ginger-beer-bottle که یک کلمه مرکب است تأکید بر هجای اول میباشد و اگر این ترکیب به دو کلمه تخفیف یابد مثل beer-bottle باز تأکید بر کلمه نخستین است . ولی بهر حال نمیتوان جای تأکید را معین نمود و در نتیجه امکان یافتن مرز کلمه در انگلیسی از طریق تأکید عملی نمیباشد . دشواری دیگری که پیش میآید زمانی است که یک کلمه کار جمله را میکند . مثلاً در فارسی موقعی که میگوئیم : دیدمش /didameš/ این اظهار از نظر دستگاه صوتی یک کلمه ولی از نظر معنی یک جمله است . تنها اختلافی که در این دو صورت وجود دارد این است که در حالت کلمه بودن، آهنگ آن مسطح و تابع آهنگ کلمه است ؛ حال آنکه همین عبارت وقتی بصورت جمله درآید آهنگ جمله را بخود میگیرد که آن آهنگ مستقل است . پس در این صورت «دیدمش» خود یک کلمه است که اگر همراه با یکی از آهنگهای جمله زبان فارسی شود (مثل آهنگ اظهاری، سئوالی، و جز آن) آنوقت بصورت جمله درمیآید . «میبه» زبان شناس فرانسوی که قبلاً نیز از او یاد کردیم، برای کلمه بصورت عریان ارزشی قائل نیست؛ او روح کلمه را در جمله میجوید . با توجه به گفته های اومیتوان چنین تشبیه کرد که کلمه بمنزله ماهی است و جمله بمشابه آب که از ترکیب این دو عامل معنی بوجود میآید ، از اینرو به گفته او کلمات به تنهایی دارای اعتبار نمیباشند . وارد این بحث که کلمه چه نقشی در زبان دارد و جمله چه خصوصیتی را ایفاء میکند نمیشویم . بحث

پرفسور «گاردنر» که او جمله را واحد گفتار و کلمه را « واحد زبان » می‌شناسد در اینجا وارد نمیکنیم و به توجیه و اختلاف این واحدها نمیپردازیم. ولی به همان بحث « تربتس کوی » که او بیاری تضاد و تقابل‌ها توانست واحدهای صوتی را از هم تمیز دهد برمیگردیم. گفته فونولژیک « تربتسکوی » را با اظهار « مالدینوفسکی » که جنبه اجتماعی دارد و معنی را در « اوضاع و احوال » میجوید تلقین میکنیم و نتیجه میگیریم که باید معنی کلمه و در نتیجه حدود و مرز آن را در جمله جستجو کرد و خصوصیات آن را در جمله و اوضاع و احوال باز شناخت. از ذکر مطالب بالا اینطور میتوان نتیجه گرفت: برای تعیین مرز کلمه نباید تنها به راههای صوتی مثل تا کید و آهنگ یا عوامل واژه‌شناسی یعنی خصوصیات پس‌وند میان‌وند و پیش‌وند و ریشه و بالاخره به وضع و سازمان جمله اکتفا کرد، بلکه باید عوامل ساختمان واژه و عوامل صوتی و نحوی را با عامل معنی و خصوصیات اجتماعی تلقین کرد و آنها را بهم پیوست و از ترکیب این عوامل به یافتن مرز کلمه توفیق یافت.

۳-۴ رابطه صوت، شیء، تصویر ذهنی با معنی - از قدیم اینک کلمات

« عیناً بجای اشیاء نمی‌نشینند و اینک برای تصویرهای ذهنی کلماتی بکار می‌رود که خود آن کلمات نیز « نمادهائی » برای بیان مفاهیم ذهنی میباشند بحث‌های فراوان شده است. بخصوص افلاطون در باب نظرات « سمبلیک » و بحث در دستگاه نماد به گفتگوهای سودمند پرداخته است. در کتاب « معنای معنی » که قبلاً بآن اشاره شد، بحث این است وقتی

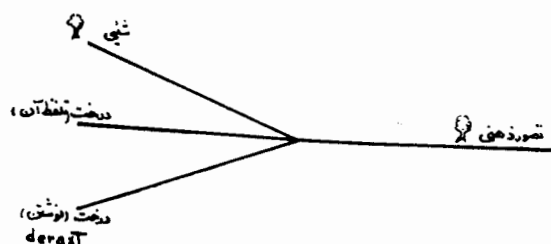
از یک «تصور ذهنی» یا بقول سوسور «تصویر ذهنی» نمادی میسازیم و آن نماد را بجای آن «تصویر ذهنی» بکار میبریم، بعداً خود این نماد یا بصورت مکتوب یا بحالت ملفوظ درمیآید؛ اکنون میخواهیم بررسی کنیم که در این «تبدیل» چه اتفاقاتی رخ میدهد.

بحث «اگدون و ریچارد» نویسندگان «معنای معنی» این است که آیا عکس قضیه هم صحیح میباشد؟ یعنی از دیدن صورت نوشته مثل کتاب یا از شنیدن نماد آن یعنی (ك - ت - ا - ب) دو باره عیناً همان صورت ذهنی که گوینده در مغز داشته در شنونده یا خواننده پدید میآید یا اینکه نمادها یکسان است ولی تصویر ذهنی گوینده با تصویر ذهنی شنونده فرق دارد؟

درست است که رابطه نزدیک میان مفهوم ذهنی با نمادها یا (سمبلها)، چه بصورت نوشته چه بصورت ملفوظ، وجود دارد؛ ولی مطلب در این است که در این دو تبدیل: (۱) تغییر صورت ذهنی به خط یا صوت (۲) دریافت نماد چه بصورت صوتی یا به شکل خط و تبدیل مجدد آن در مغز شنونده به مفهومی که گوینده انتقال آن را قصد داشته به چه صورت عملی میگردد؟

با وجودیکه «سوسور» اولین کسی نبود که به تمیز و تشخیص این صورتهای پرداخت، ولی انصافاً و بدون تردید او یکی از پیشاهنگان این بحث مهم و پیچیده است؛ که البته معنی شناسان گفتگوهای ظریف و دقیق او را اقتباس کردند و نظرات سودمند او را بصورتهای مختلف ارائه

نمودند. آنچه «سوسور» دال^۱ یا نام میخواند در حقیقت این «دال» یکمرتبه بصورت ذهنی^۲ در مغز ما انباشته‌است و یکبار همین دال‌چه در عالم خارج بصورت نمادهای شنوائی و دیداری ظاهر میگردد و یکبار دیگر همین شیئی در عالم خارج صورت و بنام مدلول است^۳.
نقش معنی‌شناسی امروز ایجاد رابطه بین شیئی و تصویر ذهنی و نمادهای شنوائی و دیداری میباشد. البته میتوان در تبدیل رابطه ذهنی به شیئی به سه نماد یا سه مرحله نمادی نیز توجه کرد.



با وجودیکه امر تبدیل تصویر ذهنی به دو صورت : ملفوظ و مکتوب حائز اهمیت است، ولی برای ساده کردن بحث موقتاً این دو خصوصیت را بهم پیوند میکنیم و آن را جمعاً «اسم» میخوانیم تا بتوان روابط شیئی را با تصویر ذهنی و بالعکس رابطه تصویر ذهنی با شیئی را بررسی کرد.

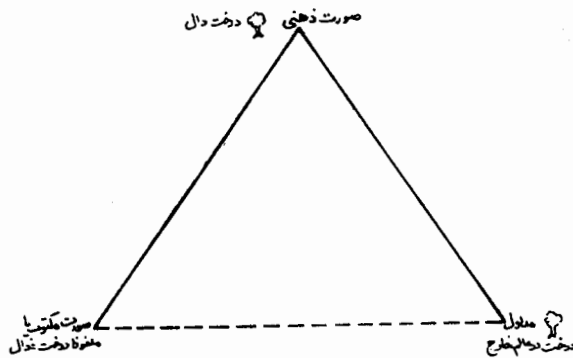
۱ - Significant = name

۲ - Image acoustique = sense

۳ - Thing = signifié = referent

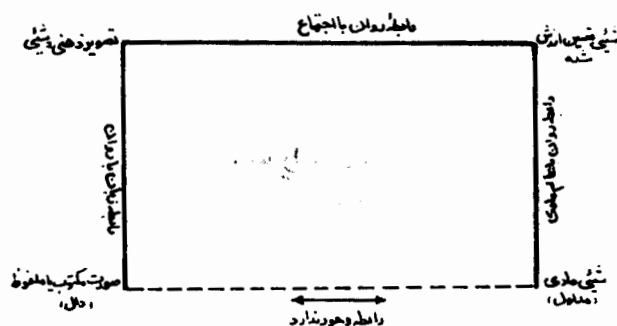
۴-۴ رابطه معنی با شکل کلمه - دستور - ریشه کلمه - برای بیان

و نمایش رابطه اسم ، با مفهوم (تصویر ذهنی) و شیئی مادی در خارج ، مساعی فراوان بکار رفته و معنی شناسان این رابطه را بصورت‌های و اشکال مختلف نشان داده‌اند . در کتاب « معنی معنا » اوگدن و ریچاردز این رابطه را بر مثلثی نشان داده‌اند که یک رأس آن اسم (چه بصورت ملفوظ و چه بصورت مکتوب) و یک رأس آن مفهوم (صورت ذهنی کلمه) و یک رأس دیگر آن وجود شیئی یا ماده درعالم خارج است. در تصویر زیر میتوان این ارتباط را ملاحظه کرد.



آنچه بسیاری از زبان‌شناسان بدان توجه دقیق کرده ولی معنی شناسان بدان اهمیت چندان نداده‌اند ، تشخیص و تمیز دو مرحله یعنی دو صورت مکتوب و ملفوظ است که آنرا اسم خواندیم . زیرا برای «معنی شناس» هر دو صورت یکی است و لزومی ندارد آنها را از یکدیگر جدا کنیم . ولی آنچه برای «معنی شناس» مورد توجه است تجزیه صور مختلف « تصویر ذهنی » است که در این حال ناچار مثلث ، بصورت مستطیل

در خواهد آمد و رابطه «معنی» در چهار نقطه یا در چهار ضلع این مستطیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت (رابطه صورت ملفوظ یا مکتوب کلمه با معنی آنها را در چند صفحه بعد در ذیل کلمات شفاف و تیره به تفصیل بحث خواهیم کرد).



اگر مطالعه این مستطیل را از گوشه پائین چپ آن آغاز کنیم اول بصورت ملفوظ یا مکتوب شیئی (اسم) سیرسیم و اگر از آنجا بطرف بالا حرکت نماییم تصویر ذهنی شیئی (اسم) در قسمت بالای چپ مستطیل قرار میگیرد؛ اگر باز از طرف چپ بالا بطرف ضلع راست فوقانی برویم به گوشه راست فوقانی که تصویر ذهنی ارزش یافته شیئی است بر میخوریم؛ البته در ضلع راست فوقانی مرحله ای است که علوم اجتماعی، روان شناسی، اخلاق، آداب، عادات، نحوه تفکر جادارد. در این مرحله نهائی یعنی در گوشه راست پائین مستطیل ارتباط تعیین ارزش شده شیئی با شیئی مادی است که این قسمت را باید مرحله فعالیت روانشناسی خواند. قسمتی که با این علامت — — — — — نشان داده شده است (ضلع تحتانی مستطیل) مرحله ای است که عدم رابطه صورت مکتوب یا ملفوظ شیئی (نام) را با خود

شیئی نشان میدهد. «سوسور» به تجزیه «تصویر ذهنی» کلمه پرداخته و برای هر جزء کلمه یک رابطه قائل است و اعتقاد دارد که یک کلمه چه از نظر ارتباط آن با معنی و چه از نظر ساختمان میتواند حائز خصوصیات مختلف باشد.

«سوسور» کلمه فرانسه *enseignement* را مثال میآورد^۱ که این کلمه از نظر صورت میتواند با کلمات دیگری که از جهت شکل دستوری یا معنایی با این کلمه تشابه دارند نوعی رابطه داشته باشد. کلمه *enseignement* را میتوان بدین ترتیب از نظر معنی شناسی تقطیع کرد:

۱) *ensign* —

۲) — *ne* —

۳) — *ment*

الف - از نظر شکل ظاهری این کلمه نخست در جزء اول یعنی *—ensign*

با کلمه ای نظیر *enseignons* شباهت دارد ولی از نظر دستوری بین این کلمه و *enseignement* شباهتی نیست، چون یکی اسم و دیگری فعل میباشد.

ب - از نظر معنی میان این کلمه و کلماتی نظیر *education* و *apprentissage* دو ارتباط وجود دارد: یکی شباهت معنی و دیگر اینکه این سه کلمه هر سه از نظر دستوری «اسم» هستند؛ ولی از نظر ساختمان تشابهی میان آنها نیست.

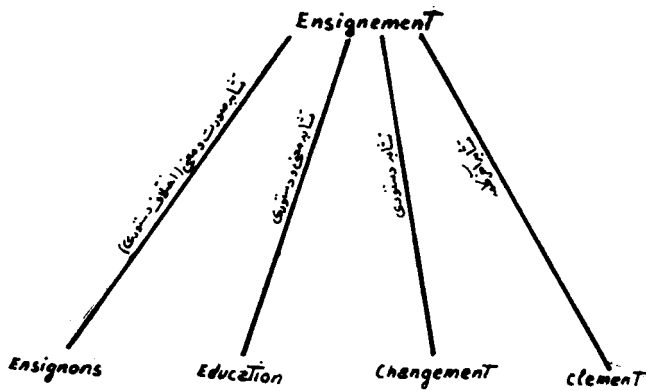
۲- در قسمت انتهائی کلمه *enseignement* یعنی جزء *—ment* از

۱ - Ulmann S., *Semantics*, Oxford, 1964, p. 239.

دو نظر میان این کلمه و کلمات *change ment* و *armement* ، *element* و *justement* رابطه وجود دارد:

الف - از نظر دستوری تمام این کلمات اسم هستند،

ب - از نظر جزء انتهای کلمه یعنی پسوند *-ment* - شباهت دارند. ولی بین این کلمات و کلمه *ensignement* ارتباط معنایی وجود ندارد.



از این بحث چنین نتیجه میشود که بین کلمات چهار نوع رابطه ممکن است وجود داشته باشد:

الف - شباهت شکل ظاهری،

ب - شباهت معنی،

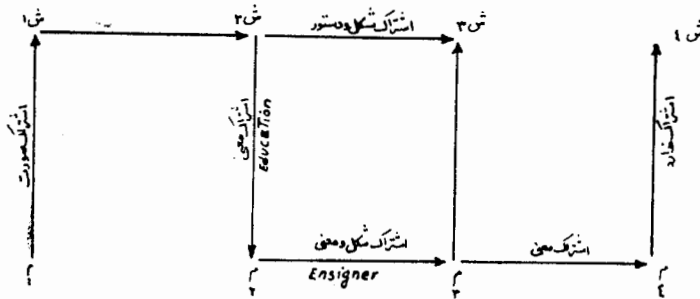
پ - شباهت ساختمانی و دستوری،

ت - ارتباط ریشه‌ای.

اگر باز به کلمه *ensignement* برگردیم میتوان این روابط را بر

تصویر پائین نمایش داد.

ممکن است چندین رابطه میان یک کلمه از نظر مفهوم و از نظر شکل و وضع دستوری وجود داشته باشد که این روابط را در مورد کلمه *enseignement* ملاحظه کردیم. اکنون میتوان بصورت دیگر این رابطه را در شکل پائین نمایش داد (در این شکل مفهوم را با علامت «م» و شکل را با علامت «ش» نشان داده ایم).



اگر مجدداً کلمه *enseignement* را بعنوان مرکز انتخاب کنیم و رابطه دیگر کلمات مثل *element - changement, education, ensinons* را با آن بسنجیم، میتوان بچهار رابطه که ذکر آنها گذشت رسید.

فصل پنجم

درجات رابطه شکل کلمه با معنی

(کلمات شفاف و تیره)

از مباحثی که مورد توجه بسیاری از معنی‌شناسان منجمله «اولمن» قرار گرفته، رابطه شکل کلمه با معنی آن میباشد که میتوان کلمات را از این نظر به دو دسته شفاف (رابطه نزدیک بین تلفظ کلمه و معنی آن) و تیره (رابطه دور یا حتی عدم ارتباط بین صورت کلمه یا تلفظ آن با معنی) تقسیم کرد. از نظر اهمیت این رابطه به تحلیل و بررسی این پدیده معنی‌شناسی خواهیم پرداخت.

زبان‌شناسان و معنی‌شناسان در شناخت کلمات شفاف و تیره به موارد مختلف اشاره کرده‌اند که از آن جمله به قطعه شعری در نمایشنامه «رستو و زولیت» شکسپیر که در آن مفهوم rose - چه آنرا نام بریم و چه نام نبریم مفهوم درک میگردد - اشاره گردیده است. البته در این باب دو سؤال پیش می‌آید: آیا اگر نام اشیاء تغییر یابد همراه آن معنی کلمات نیز تغییر میکند که جواب به این پرسش منفی است، سؤال دیگر اینکه لحن ادای کلمات چه تغییراتی در معنی آنها پدید می‌آورد؟

اگر بخواهیم بر شائقان این دو نظریه نام نهمیم باید یکی را سنت گرایان و دسته دیگر را طبیعت‌خواهان بنامیم.

دسته اول (سنت گرایان) بر این اعتقاد هستند که قرارداد خود یک نوع رابطه اجتماعی است چون زبان خود یک قرارداد است از این رو رابطه معنائی نیز بر پایه همین قراردادها و روابط مبتنی می باشد.

دسته دوم یعنی طرفداران طبیعی بودن رابطه زبان با معنی، عقیده دارند که یک رابطه مخصوص میان لحن از یک طرف (در لفظ) و معنی (در فکر) از طرف دیگر وجود دارد. این نظریه امروز در شرف متروک شدن است، در حالی که در قرون گذشته بیش از این «قراردادی بودن» رابطه کلمات با فکر جانبدار داشت (وقتی در خصوص دلالت در حکمت اسلامی در این کتاب بحث میکنیم همین طرز فکر را در میان متفکران ایرانی مسلمان نشان خواهیم داد). پس از تفحص فراوان، اکنون بحث باین جا رسیده که شناخت زبان بصورت یک پدیده قراردادی یا انگیزه ای اصولاً گفتگوی جالبی نیست، زیرا هر عبارت مرکب از کلمات است که خود این کلمات قراردادی (تیره) میباشد؛ باین شرح که علقه و رابطه ای میان معنی کلمه و صورت صوتی آنها وجود ندارد. اگر کلمه از نظر معنی با صورت صوتی مربوط باشد، آن را «روشن» خوانیم؛ هر چه این رابطه کمتر گردد از شفافیت کلمه کاسته می شود تا اینکه کلمه «تیره» به لفظی اطلاق می گردد که کوچکترین رابطه ای میان صورت کلمه و معنی آن دیگر برجای نمانده باشد. عوامل مختلف در روشنی و تیرگی کلمات دخیل است که میتوان به عامل انگیزه، خصوصیات کار برد، تغییر و میدان عمل پدیده انگیزه بعنوان سه عامل اساسی اشاره کرد. برای بهتر روشن شدن مطلب بجاست که به سه صورت انگیزه یعنی: انواع انگیزه - تغییرات انگیزه - سابقه و سنت انگیزه قبلاً اشاره کنیم.

۵-۱ انواع انگیزه در این بحث باز کلمات به شفاف و تیره و درجات

مختلف شفافیت و تیرگی محض تقسیم میشوند.

الف - صورت شفاف کلمات : در این بحث باید به خصوصیات

صوتی - خصوصیات صرفی و خصوصیات معنایی اشاره کرد.

عامل صوت در شفافیت کلمه دخیل است و ارتباط صوتی با معنی موجب تجلی و ظهور و بالاخره شفافیت کلمه میشود. مانند کلمات انگلیسی: buzz و crack و hum و flop و slop و roar و صداها مثال دیگر که صورت صوتی کلمه با معنی آن در ارتباط نزدیک می‌باشد و صورت صوتی به شفاف کردن معنی مدد میدهد، این رابطه ممکن است فیزیکی یا روانی باشد. در الفاظ انگلیسی مانند wriggle و slither-slink-gloom خصوصیت صوتی با معنی در پیوستگی است. نیز ممکن است صورت تقلیدی کلمات بر اثر وجود اشتراك و رمز باشد، مانند کلمات زیر که بر اثر شباهت صوتی مثلاً وجود sn- یا fl- یا صورتهای دیگر دو کنسونی در اول کلمه دارای معنای مشابه میگردند. مثلاً کلمات انگلیسی زیر مانند: snuff و sniff یا stand و stag و stop و station و stagnate یا snake و snail و flare و glare و stare که در هر دسته شفافیت پدیدار است. باین معنی که مثلاً در کلماتی که با کنسون دو تایی st- آغاز میشوند معنی مشترك بین این کلمات وجود دارد و همین رابطه نزدیک صورت صوتی با شباهت معنایی موجب «شفافیت» این کلمات گردیده است. در بسیاری از زبانها با وجود آنکه میان آنها از نظر خانواده زبانی نزدیکی وجود ندارد، میتوان مفاهیم مشابه را بصورتهای صوتی نزدیک بهم یافت. چنانچه فاخته در زبانهای زیر با صورت صوتی مشابه ادا

می‌گردد: cuculus لاتین cucu در زبان رومانی cuculo ایتالیائی cuclillo اسپانیولی coucou فرانسه cuckoo در انگلیسی. گاه ممکن است وجود شفافیت بر اثر شباهت صوتی عامل تقلید یا شباهت صوری باشد، چنانچه در فارسی «گل تاج خروس» بر اثر شباهت این گل با «تاج خروس» بدین صورت نامیده شده است که عامل رنگ قرمز در این پیوستگی نیز نقش مؤثر دارد. در نام خروس به تقلید از صدای حیوان است که به تدریج به coquelicoq استعاره از رنگ قرمز تاج خروس بدل گردیده است.

ب - صورت تیره کلمات : بسیاری از کلمات تیره هستند. یعنی یا از روز نخست رابطه‌ای میان صورت صوتی و معنی آنها وجود نداشته، یا اینکه بتدریج این شفافیت کدرو تیره شده است. چنانچه در زبانهای که از یک شاخه فامیلی هستند مثل انگلیسی، فرانسه، ایتالیائی، سوئدی کلمه گوشت به صورت‌های غیر مشابه و درهم آمده است و برای کلمه گوشت این الفاظ در چند زبان بکار میرود در انگلیسی meat در فرانسه viande در ایتالیائی carne و در سوئدی kott است که در این مثالها کوچکترین شباهت صوتی بچشم نمی‌خورد.

یکی دیگر از پدیده‌ها که در شفافیت و تیرگی کلمات دخیل است انگیزه‌های صرفی و انگیزه‌های معنایی میباشند. برخی کلمات با توجه به ریشه آنها «شفافیت دارند» و میتوان از ریشه کلمه یا از شکل وند (بیش وند یا پس وند) پی‌بسته معنی آنها برد. مثلاً پس وند re - در کلمات speaker, و reader, singer معرف این معنی می‌باشد. در کلمات مرکب یک نوع شفافیت ظاهر است باین معنی که مفهوم یک کلمه

مرکب تقریباً برابر با اجزاء متشکله آن کلمه می باشد. مثلاً لفظ «خانه بدوش» از ترکیب خانه و «بدوش گرفتن» حاصل آمده است؛ یا کلمه مرکب boyfriend از پیوستگی دو کلمه boy و friend نتیجه شده است. البته نباید این مطلب را کلی دانست چنانچه اطفال دبستانی انگلیسی زبان بشوخی می گویند من ژله دوست دارم و ماهی هم دوست دارم ولی jellyfish (نوعی خرچنگ دریائی) را دوست ندارم. که در اینجا مراد از jellyfish ماهی ای است که اوراق شده و از هم دررفته است و دیگر بمعنی ماهی یا بمفهوم مزه ژله نمی باشد.

۲-۵ تغییرات انگیزه - در زبان دو پدیده همواره در کار است که یکی را سازه یا پدید آورنده انگیزه باید خواند و نیز پدیده دیگر که منفی است باید آن را زائل کننده انگیزه نامید.

الف - از دست دادن انگیزه - از دست دادن انگیزه نیز به چند صورت حاصل می آید یکی از موارد آن عامل صوتی است که پدیده هائی نظیر همانند سازی و دگرگون سازی در کم کردن انگیزه مؤثر است:

انگلیسی	فرانسه	لاتین
cicade	cigala	cicade
stroke	cigogne	ciconia
swan	cygne	cycnus

تغییر صوتی ممکن است از شفافیت کلمه بکاهد و خاصیت تقلیدی آن را کم کند و بتدریج صورت صوتی تازه بوجود آورد. مثلاً در انگلیسی و فارسی لفظ زمزمه و murmur هر دو جزء زم و mur را در خود مکرر دارند. تحرك صوتی ممکن است کلمات را بهم بفشرد و آنها را بسیار

خلاصه و فشرده و کوتاه سازد و موجب ازدست رفتن درجه شفافیت آنها شود. مثلاً کلمه $\text{lord} \rightarrow \text{hlaford} \rightarrow \text{halfweard}$ که بتدریج به کلمه lord بدل شده است. البته ترکیبات مرکب خود ممکن است یک جزء آن شفافیت خود را ازدست بدهد و در نتیجه کلمه یکسره غیر شفاف شود. مثلاً روزهای هفته در انگلیسی روزی جملگی شفاف بوده اند، ولی اکنون در میان هفت نام روزهای هفته فقط یک یا دو روز شفافیت خود را حفظ کرده و بقیه نام روزها هفته تیره شده اند و روابط صوتی با معنای خود را از کف داده اند.

ب - کسب انگیزه - عامل دیگری که در مقابل زائل کردن درجه انگیزه و کاستن از شفافیت آن عمل می کند پدیده «کسب انگیزه» است. کسب انگیزه نیز مانند عامل زائل کننده انگیزه به سه وجه عمل درمی آید:

صوتی - صرفی - نحوی. تغییرات صوتی. مثل صورت بدل: عکس به عسک یا pavillon به papillon که در آن $v \rightarrow p$ بدل شد موجب تشدید انگیزه گردیده است.

تغییرات صرفی را با توجه به عامل زبان شناسی که «ریشه شناسی عام» خوانده میشود میتوان بیان کرد، ولی همین لفظ عام - که باید در حقیقت آنرا عامه خواند - مورد ایراد قرار گرفته است. زبان شناسان خاصه زبان شناسان قرن نوزده فرانسه و آلمان بر این عقیده هستند که پدیده ریشه شناسی عام یا عامه خود عکس العملی است در مقابل نشانه ها

از طریق ریشه‌شناسی عام که مردم تمایل دارند بهر قیمتی که شده قسمتهای توصیف نشده زبان را بصورتی توجیه کنند. البته انگیزه‌ای که بدین طریق پدید می‌آید بیشتر جنبه روانی دارد و کمتر میتوان آن را به اموری نظیر اثرات تاریخی ربط داد. مثل لفظ:

fagus → fouet → fouetter

یکی دیگر از تغییرات که موجب تشدید انگیزه میگردد عامل نحوی است که به چندین صورت پدید می‌آید: اثر انگیزه بر معنی و برجا گذاردن صورت مثل:

ouvrer → ouvrable → travaillé

که در فرانسه میتوان روز کار را jour ouvrable گفت؛ گاه انگیزه موجب ها کردن معنی است مانند:

brydguma (bryd-guma) → bridegroom

گاه عامل ریشه صرفی کلمات هم بر صورت و هم بر معنی اثر میگذارد و هر دو را عوض می‌کند مانند:

sint-vluot → sunde → sündflat

وبالآخره در زبانهایی که صورت هجائی آنها صوتی نیست، ناچار ریشه شناسی بر صورت نوشتاری تأثیر میگذارد مثلاً:

souverain → sovereign که /g/ → reign

البته مردم غیر متخصص از درهمی ریشه لغات خبر ندارد و اگر ریشه لغات برای آنها توجیه شود در عجب خواهد ماند که چه کلمات ظاهراً مشابه از ریشه‌های متفاوت میباشند. از این رولازمست که بین ریشه‌شناسی علمی^۱ و ریشه‌شناسی عام فرق بگذاریم. البته

شناسی عام بیشتر از ریشه‌شناسی علمی مقبول عموم است و در آن مبنای اختلاف و تناسب لغات بر پایه منطق مبتنی می‌باشد، در حالیکه ریشه‌شناسی علمی با صورتهای نوشتاری جور در نمی‌آید و زیاد با منطق ظاهری نمی‌خواند؛ از اینرو دشوار است که این روابط را در ریشه‌شناسی عامیانه بپذیریم.

۳-۵ سنت انگیزه - «سوسور» در زمره نخستین کسانی است که به عامل تیرگی و شفافیت لغات و خصوصیت رنگ گیری و رنگ پریدگی واژگان توجه کرده است. «سوسور» حتی یک قدم پیش‌تر گذاشته و پیش‌بینی می‌کند که روزی زبانهای جهان بر اثر همین عامل «شفافیت» و تیرگی و درجات آن طبقه‌بندی شوند. «سوسور» حتی بین زبانهای واژگانی که در آنها لغات سنتی برتری دارد و زبانهای دستوری که رابطه لغات بر اساس ریشه آنها مبتنی است تمیز قائل می‌شود. بحساب «سوسور» زبان انگلیسی تیره و زبان آلمانی شفاف‌تر می‌باشد. در این طبقه‌بندی زبانی که خصوصیت واژی آن کمتر است زودتر دستخوش عوامل دستوری قرار می‌گیرد مثل زبان چینی که یک هجائی است و بدین ترتیب این زبان در نخستین درجه تیرگی قرار خواهد گرفت.

عامل زمان ممکن است زبانی را از صورت واژه‌ای به شکل دستوری یا بالعکس بچرخاند، بدین ترتیب زبانی که شفاف است تیرگی می‌پذیرد و زبانی که تیره است شفافیت می‌یابد. زبانهای اولیه هند و اروپائی و زبان انگلیسی کهن و فارسی باستان همه: نظیرلاتین و آلمانی کنونی شفافیت داشته‌اند که بتدریج از درجه شفافیت آنها کاسته شده و کدر و

تیره شده‌اند که میتوان انگلیسی‌کنونی را بسیار تیره و فارسی امروز را نسبت به فارسی باستان نیز غیر شفاف و تیره خواند.

البته زاویه دید «سوسور» و میزان سنجش او در تیرگی و شفافیت فقط انگیزه صرفی است، ولی زبان‌شناسان دیگر نظیر ییلی^۱ دنباله افکار او را در زمینه تغییرات شفافیت و تیرگی لغات رها نکرده و آن را به پدیده‌های دیگر زبانی جز عامل صرفی مانند خصوصیت نحوی و صوتی کشانده‌اند.

میتوان درجات شفافیت و تیرگی را در سه زبان آلمانی (شفاف) انگلیسی و فرانسه (تیره) مقایسه کرد. این تغییرات یا موجبات ترکیبی دارند یا پیوسته به عامل مشتق می‌باشند. در خصوصیت ترکیبی میتوان به مثالهای زیر توجه کرد:

فرانسه	انگلیسی	آلمانی
dé	Thumb	Fingerhut (کلاه- انگشت)
phonétique	Phonetics	Lautlehre (علم صدا)
oxygène	Oxygen	Sauerstoff (ماده اسیدی)

در آلمانی کلمات مرکبی است که در انگلیسی و فارسی بجای آن مفاهیم در عوض کلمه بصورت عبارت بکار میرود:

فارسی	انگلیسی	آلمانی
تغییرات معنی	change of meaning	Bedeutungswandel
خود تحقیر کردن	inferiority complex	Minderwertigkeitskomplex

صورت دیگر این است که کلمات در آلمانی یکپارچه است و در انگلیسی بصورت بیش از چندین کلمه درمی آید و این خود موجب میشود که از شفافیت کلمه در فارسی و انگلیسی بکاهد:

فارسی	انگلیسی	آلمانی
مربوط به علوم انسانی	pertaining to the human science	geisteswissenschaftlich
مربوط به تاریخ افکار	connected with the history of ideas	geistesgeschichtlich

عامل دیگری که در سنت انگیزه اثر دارد خصوصیت اشتقاق است.

قیاس میان کلمات مشتق در زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی تعجب آور است. زبان شناس آلمانی گرو^۱ تعدادی واژه در این زبانها که جملگی از فعل «برداشتن» مشتق بودند گرد آورده و آنها را با دیگر مقایسه کرده است. در بسیاری از این موارد ملاحظه می گردد که در آلمانی حالت شفافیت و در فرانسه و انگلیسی صورت «تیرگی» بچشم می خورد.

فرانسه	انگلیسی	آلمانی
passé	past	Vergangenheit متوجه گذشته
cause	cause	Ursache مطلب اصلی

در رابطه این تناسب میان انگلیسی، فرانسه و آلمانی میتوان گفت که در بسیاری از موارد انگلیسی به آلمانی نزدیکتر از فرانسه به

آلمانی می باشد. بدین شرح که در انگلیسی افعال با حرف اضافه می آیند، در حالیکه در آلمانی فعل و حرف اضافه بهم می پیوندند و این نقش را انجام میدهد؛ ولسی در فرانسه این صورت معنائی به یاری یک لغت صورت می گیرد. این خصوصیت را میتوان در مثالهای مقایسه ای پائین ملاحظه کرد:

فرانسه	انگلیسی	آلمانی
entrer	come in	eintreten
sortir	go out	hinausgehen

در آلمانی مشتقاتی وجود دارد که هم سنگ آن در فرانسه یا انگلیسی بصورت لغتی که مرکب از ریشه ووند باشد نیست، بلکه بصورت یک عبارت است. میتوان این مثال را در وجه تصغیر ملاحظه کرد که این صورت در آلمانی با علاوه کردن یک پس وند و در فارسی در کلمات مردك، دخترک، پسرک با پس وند /ك/ منتقل میگردد، در حالی که در انگلیسی همین علامت تصغیر با یک کلمه نشان داده میشود:

فارسی	انگلیسی	آلمانی
خواهرک	little-sister	Schwesterchen

از نظر استفاده از مشتق، انگلیسی بقدر آلمانی قدرت مشتق سازی (شفاف نشان دادن کلمات) را ندارد و اگر در انگلیسی ساختن مشتق اجباری باشد، صورتهای اشتقاقی از ریشه های لاتین ساخته می شود:

فرانسه	انگلیسی	آلمانی
loi - legal	law - legal	Gesetz - gesetzlich
bouche - oral	mouth - oral	Mund - mundlich

از این مثالها میتوان نتیجه گرفت که در میان این سه زبان آلمانی دارای درجه شفافیت خاص است، ولی در مقایسه دو زبان انگلیسی و فرانسه با یکدیگر باز میتوان گفت که در غالب موارد درجه «شفافیت» در انگلیسی بیش از فرانسه است. انگلیسی از اینکه از نظر ریشه‌زبانی نزدیک به آلمانی و از نظر عاریه گرفتن لغات متمایل به فرانسه است، حالتی فی مابین و حد وسط دارد؛ میتوان درجه شفافیت آنرا «شفافیت متوسط» خواند. البته در مورد لغات علمی وضع بصورت دیگری است؛ زیرا تقریباً در سه زبان ریشه‌های لغات از لاتین و یونانی گرفته شده است و جملگی شفافیت نزدیک بهم دارند.

۴-۵ رابطه شکل کلمه با معنی - از مطالب بالا میتوان چنین نتیجه گرفت و باین بیان پرداخت: امکانات دیداری شفافیت کلمات بیشتر صورت صرفی دارد در حالیکه اثرات انگیزه بیشتر متوجه حالات نحو می‌باشد.

درجات شفافیت و «تیرگی» هر زبان بستگی به وضع عاریه گرفتن لغات از زبانهای دیگر دارد. زبانی که قدرت لغت سازی پیوسته و غیر گسسته دارد (مانند آلمانی - فارسی باستان - لاتین - یونانی) بایک نگاه به لغت میتوان با استفاده از شفافیت آن به اصل و نسب و ریشه آن پی برد. از همین دیدگاه است که زبان‌شناسان قرن نوزدهم آلمان زبان خود را می‌ستایند و آن را از نظر قدرت معنی و «شفافیت» افضل تر و بالاتر از سایر زبانهای اروپائی خاصه فرانسه و انگلیس میدانند. «گرو» اعتقاد دارد که امکان لغت سازی در انگلیسی و فرانسه بسیار محدود است،

حال آنکه امکان لغت‌سازی در آلمانی بسیار زیاد می‌باشد. نیز در آلمانی همیشه اصل و نسب ریشه‌لغات هویدو همراه لغت است؛ حال آنکه در صور ترکیبی لغات نمیتوان به ریشه‌آنها پی برد و آنها را باز شناخت. بدین ترتیب در آلمانی و عربی بدون نیاز به علم ریشه‌شناسی بایک نگاه به لغت میتوان از تاریخیچه آن خبر گرفت. در آلمانی ضابطه بر این است که مفاهیم تازه را می‌گیرند و آنها را ترجمه می‌کنند و لغات را از زبان خود انتخاب می‌نمایند و آن اجزاء را بهم لحیم کرده و جوش میدهند؛ آنها با این شیوه لغت می‌سازند. حال آنکه چون در انگلیسی و فرانسه امکان جوش دادن و چسبانیدن لغات بهم آسان نیست، این خود موجب کسستگی و پارگی مفاهیم می‌شود. مثلاً کلمه تلویزیون در انگلیسی و فرانسه از لغت آن نمیتوان درک مفهوم نمود و معنی آنرا نظاره کرد (شفافیت نیست)، در حالیکه این کلمه در آلمانی بصورت «دور دیدن» Fernsehen است و از کلمه میتوان پی بمعنی مفهوم برد.

دشوار است که در یادگیری بتوان به حجت گفت که برای دانشجو و طلبه زبان خارجی کدامیک از دسته‌های لغات: تیره یا شفاف فرا گرفتن آنها سهل‌تر و سریع‌تر است. زیرا بعضی لغات را بصورت کلیشه و یکپارچه فرا می‌گیرند و یکپارچه هیکل و شکل و لغت در مغز آنها نقش می‌بندد (مثل فارسی و انگلیسی). در مورد این زبانها و این اشخاص دیگر بحث تیرگی و شفافیت در میان نیست. ولی در مقابل دسته‌ای دیگر از یادگیرندگان هستند که لغات را از راه اشتقاق فرا می‌گیرند (لغات شفاف) در این حالت تیرگی یا شفافیت لغت دخیل است. در فرا گرفتن دستور زبان عربی از همین خاصیت شفافیت لغات در این زبان

استفاده می کنند، در سنت تدریس عربی مثلاً از صورت «کتب» زیاده بر ۱۴ اشتقاق در ابواب مختلف می سازند. این درجه شفافیت لغات است که مثلاً از ملاحظه صورت /yaktobuna/ «یکتوبونه» بفوریت می توان ریشه و بایی که لفظ در آن بکار رفته باز شناخت؛ شاید بتوان از این نظر عربی را یکی از شفاف ترین زبانها نام برد. این است که در آلمانی و عربی - برخلاف فارسی و انگلیسی و فرانسه - زیاد نیاز به حفظ کردن لغات نیست. تنها از فرا گرفتن لفظ «کتب»: که ریشه نوشتن دارد میتوان معنی ۱۴ لغت دیگر که در ابواب مختلف بکار میرود باز شناخت و از عامل «شفافیت» برای فرا گرفتن بقیه مشتقات استفاده نمود. میتوان باز از لغات آلمانی زیاد که در قیاس با الفاظ فرانسه آمده است یاد کرد:

فرانسه	آلمانی
gare	Bahnhof ایستگاه راه آهن
avion	Flugzeug شیمی پرنده
camion	Lastauto اتومبیل باری

البته یاد گیری کلمات آلمانی بمراتب سهل تر از فرا گرفتن همین صورت کلمات در فرانسه است، زیرا مثلاً لفظ Flugzeug مرکب از کلمات thing و fly است که بر اثر شفافیت لفظ میتوان معنی کلمه را حدس زد. ولی اگر شخص با لفظ avion یا camion آشنا نباشد، بر اثر تیرگی لغات او قادر به حدس معنی این کلمات نخواهد بود.

البته این خصوصیت تیرگی و شفافیت کلمات در امر آموزش و در فراگیری زبان مؤثر میباشد. دانش پژوهی که با زبان عربی آشناست به سہولت میتواند از همین خاصیت شفافیت لغات استفاده کند و برای مفاهیم مشابه کلمات را به ابواب مختلف برد و لغت سکه زده را جاری

کند یا حتی خود لغات تازه سکه زند. برعکس در زبان‌هایی که لغات عربیان (تیره و غیرشفاف) است، شخص باید برای هر مفهوم یک لغت فراگیرد و برای مفهوم مشابه آن باز لغت تازه بیاد سپرد. این همان دشواری است که «گرو» آنرا مانع زبانی^۱ خوانده است. البته سزاوار نیست و شاید هم نادرست باشد اگر امروز درجات انگیزه و یادگیری را تنها پیوسته به عوامل تیرگی و شفافیت بدانیم، زیرا بدون شک پدیده‌های آموزشی دیگر نیز در کارند که بر یادگیری اثر می‌گذارند. با این وصف دیده می‌شود زبان‌هایی که یادگیری آنها بر پایه ریشه لغات مبتنی است مانند: عربی، لاتین، فارسی باستان، انگلیسی باستان می‌توان در این زبان‌ها معنی یک لغت را فرا گرفت و بیاری آن مفهوم ده‌ها کلمه دیگر را حدس زد (شفافیت) ولی در زبان‌هایی که ریشه‌ها فعال نیستند و زبان و لغات آن محدود می‌باشند (تیره)، باید برای مفاهیم مشترك و پیوسته لغات نو فرا گرفت.

فصل ششم

انتقال معنی

۶-۱ نظریات نوین انتقال معنی - دانشمندان سرزمین غرب نحوه‌های مختلف از نظریه انتقال معنی یاد کرده و تشبیهات فراوان برای نمایاندن مقصود خود ارائه کرده‌اند. درضمن این تشبیهات گفته شده است که فکر انسانی بمنزله مایع داخل سطل آبی است که با حرف زدن یا نوشتن این مایع به مغز شنونده جریان مییابد. این امر انتقال را که در این مثال آب ولی در کیفیت فکراست موضوع «انتقال معنی» خوانیم^۱. البته آرزوی گوینده این است که بتواند آنچه در سر دارد عیناً و بدون کم و کاست به شنونده منتقل کند، ولی بعلمی که تعداد آنها فراوان است این انتقال هیچگاه کاملاً صورت نمیگیرد. دانشمندان در این اندیشه هستند تا وسائلی برانگیزند قبل از رسیدن فکر گوینده به مغز شنونده، در این میان امر انتقال «معنی» تقویت شود؛ این تقویت را تصفیه یا «فیلتر» کردن فکر خواننده‌اند.

البته نمیتوان گفت که نقش انتقال معنی رساندن فکری از مغزی به مغز دیگری است. بلکه فکری که در سر گوینده است و بزبان میآید قبلاً این تصور یا این فکر در مغز شنونده نیز بنحوی وجود داشته است؛

بعبارت دیگر تنها قصد ما روشن کردن این رابطه میباشد. از این رو نقش انتقال معنی در حقیقت ایجاد رابطه‌ای است بین دو مطلب که مرکزیکمی در سرگوینده و سررشته و مرکز دیگری در مغز شنونده است. اگر شنونده مطلب گوینده را ندارند؛ در این صورت او به درك مقصود گوینده توفیق نمی‌یابد. پس از آنچه گوینده قصد بیان آن را دارد باید قبلاً محمل و ماوایی در سر شنونده داشته باشد. از اینجا است که میگوئیم نقش این تفاهم و انتقال معنی در حقیقت ایجاد یک رابطه است. در مورد آموختن هم همین صورت وجود دارد که بتدریج گوینده از معلوم به مجهول میرسد تا بالاخره مجهول را می‌گشاید. وقتی که مثلاً معلم در باب «همکاری» برای شاگردان خود صحبت میکند، قبلاً این مطلب در سر شنوندگان او بصورتی وجود داشته است؛ در حقیقت گوینده این مبحث را با ذکر مثال و شواهد روشن و آشکار می‌سازد. وظیفه ایجاد این رابطه این است که بر اثر جریان فکر از سر معلم بشاگرد بتدریج افکار آنها «رنگ» یکدیگر را بگیرد و بهم نزدیک شود.

البته موضوع دریافت و پذیرش و امر یکسان و یک‌رنگ نمودن افکار بستگی بطرز عنوان کردن مطلب از طرف گوینده و دریافت آن از طرف شنونده دارد. گاه ممکن است شنونده فکر گوینده را مشابه دریافت کند و گاه ممکن است جزئی از آن را بگیرد و حتی گاه ممکن است آنچه را اخذ میکند خلاف نظر گوینده باشد.

روانشناسانی که علاقمند به دانش معنی‌شناسی هستند در جستجوی این حقیقت می‌باشند تا از موانع انتقال معنی بکاهند و راه آن را بنحوی

بجویند تا این موانع از سر راه برداشته شود. باید با قول «مالینوسکی» هم صدا شویم که میگوید: «مفهوم و معنی در دل کلمات نهفته نیست بلکه معنی در «اوضاع و احوال» اجتماعی، وضع ادای کلمات، ساختمان جمله، اثر کلمات مجاور بر یکدیگر و ده ها عامل دیگر مبتنی میباشد»^۱. یک کلمه ممکن است با گرفتن حرف اضافه ای که بدنبال آن میآید معنی آن متضاد با حالت مجرد آن گردد؛ یا کلمه ممکن است آهنگ های مختلف گیرد و معنی آن یکسره عوض شود. اینها مواردی است که شنونده میتواند معانی و مفاهیم متفاوت را انشاء کند و بصورت مختلف ایجاد پیام نماید. از نظر شنونده نیز باز تمام این مراحل فرق میکنند هر شنونده به تناسب آنچه شنیده؛ آنچه از آهنگ درک کرده؛ آنچه از ساختمان جمله دریافته؛ آنچه بر اثر وضع اجتماعی و تحصیلی و خانوادگی و سیاسی و مذهبی و آنچه بعلمت وضع جملات و کلماتی که در ساختمان جمله آمده مقصود شنونده را مختلف دریافت می کند.

از اینرو میتوان گفت که «معنی» در دل کلمات و در ضمیرنماها نیست، بلکه معنی در کنه «اوضاع و احوال» قرار دارد که هر پیام با توجه به وضع گوینده و شنونده تغییر میکند. کار روانشناسی در انتقال معنی اهمیت بسزا دارد، زیرا اگر مبنای انتقال معنی در مغز گوینده (ارسال کننده پیام) و در مغز شنونده (دریافت کننده پیام) ریشه گرفته باشد، باید گفت که مطالعه پیشرفت معنی شناسی بیشتر بستگی به همت و همکاری روانشناسان و دانشمندان علوم اجتماعی دارد تا آنها این رابطه را بجویند و

خصوصیات فردی را در اوضاع و احوال مختلف که بظاهر ممکن است بی‌حد و منتهی باشد بشیوه عملی بررسی کنند. نظر باینکه مطالعه حالات روانی و اثرات فکری گوینده و شنونده با توجه به تعداد گویندگان و شنوندگان بسیار متعدد و فراوان است، از اینرودسته بندی این انعکاسات فکری باید از راههای عملی صورت گیرد و مراحل مختلف آن بوسیله دانستنیهای نو بررسی گردد.

۶-۲ تعریف انتقال معنی - برای اینکه انتقال معنی صورت گیرد باید کلمات یا اصوات که سازندگان نمادها هستند برای گوینده و شنونده دارای ارزش مشابه باشند و آنچه گوینده اظهار میکند تقریباً همان تصور ذهنی را برای شنونده پدید آورد. در غیر این صورت انتقال معنی بوجود نیاید؛ حتی اگر عیناً تصور ذهنی‌ای که برای گوینده وجود دارد برای شنونده نیز همان تصور ذهنی پدید آید. مثلاً اگر دو ریاضی‌دان که هر دو تقریباً تصور ذهنی مشابه از یک مسئله ریاضی دارند ولی یکی مطلب را بفارسی و دیگری آنرا بالمانی عنوان کند، در این صورت معنی منتقل نمیگردد؛ با وجودیکه ایجاد بروز تصور ذهنی مشابه نیز وجود داشته است. اگر نمادها برای دو طرف (گوینده و شنونده) روشن و مشابه باشد و هر دو تصور ذهنی یکسان از بحث واحد داشته باشند و در ضمن وسائل انتقال پیام نیز فراهم باشد، آنوقت با جمع این خصوصیات میتوان به انتقال پیام امید داشت.

در خصوص مراحل انتقال معنی جداول و پیکرهای مختلف معرفی

و عنوان شده است. در اینجا جدولی که از اقتباس چندین جدول و آمیزش عوامل آنها بهم جمع آمده ارائه میکنم. بطور کلی در انتقال معنی چهار عوامل اصلی وجود دارد (گوینده^۱ پیام^۲ وسیله^۳ شنونده^۴ که هر یک از این عوامل خود خصوصیتی دارد که جدول پائین ارتباط آنها را بیکدیگر و نقش آنها را در ایجاد پیام نمایش میدهد:

شنونده	وسيله	پیام	گوینده
توانائی دریافت	دیدن	اجزاء متشکله پیام	قدرت انتقال مقاصد
اطلاع از طرز فکر گوینده	شنیدن	ساختمان پیام	اطلاع از نحوه فکر گوینده ^۵
اطلاع از موضوع پیام	لمس کردن	محتوی	اطلاع و دانش از پیام ^۶
وضع اجتماعی	بوئیدن	وضع آماده کردن پیام	وضع اجتماعی ^۷
تمدن-فرهنگ زبان	چشمیدن	دستگاه زبان یادستگاه دیگر ^۸ (نوشتن)	تمدن و فرهنگ و زبان

۱-۲-۶ - گوینده باید توانائی ترکیب کردن و قالب بندی مقصود خود را داشته باشد و مطلب را چنان تنظیم کند که دریافت کننده بتواند آنرا ضبط و درک و ارزیابی نماید. گوینده باید از نوع و ساختمان پیام اطلاع داشته باشد و آن را در قالب تعاریف و اصطلاحات عرفی و قابل فهم شنونده بریزد، تا اشخاصی که در این سطح درک هستند

۱ - Source or Sender

۲ - Message

۳ - Channel

۴ - Receiver

۵ - Attitude

۶ - Knowledge

۷ - Social System

۸ - Code

قادر بفهم گفته او بشوند. وضع اجتماعی: پدر و مادر، مدرسه، مقدار تحصیلات، خصوصیات اقتصادی در ساختمان پیام مؤثر می‌باشد. بالاخره عامل مهم دیگر خود امر زبان است که پیام را می‌سازد و آنرا در یک رمز لفظی یا مکتوب میریزد و پیام را بتمدن و فرهنگ آن زبان مربوط می‌سازد.

۶-۲-۲ پیام - خود پیام باید از اجزائی ساخته شود که بتواند ناقل قصد گوینده باشد و ساختمان پیام از نظر زبان و خصوصیات آن باید با عرف زبان سازگاری داشته باشد. آنچه در پیام ریخته میشود باید بتواند اطلاعات کافی از مطلب پیام را منتقل کند. پیام باید بصورتی فراهم آید که بتواند باسانی در قالب لفظ یا در شیوه کتابت ریخته شود و بسهولت از فکر بصورت رمز کتبی یا رمز شفاهی درآید.

۶-۲-۳ وسیله - پیام را میتوان باوسائل بصری و سمعی و امکانات مختلف دیگر مثل یاری گرفتن از پرده سینما یا امکانات تقویت شنوایی مثل رادیو و ضبط صوت و نظایر آن، بالاخره با وسائل لمس کردن و با امکانات بوئیدن و چشیدن به شنونده منتقل کرد. امروزه برای بهتر منتقل کردن «پیام» از ترکیب این وسائل استفاده میشود مثل تلویزیون و سینما که ترکیبی از وسائل دیدن و شنیدن و خواندن میباشد که جملگی بعنوان یک وسیله درآمده اند.

۶-۲-۴ شنونده - پیامی که باین ترتیب فراهم آمد و با وسائلی بگوش شنونده رسید، اکنون باید از تمام مراحل که به رمز ساختن و قالب بندی پیام منتهی گردیده بگذرد و در قالب و لفافه های مختلف پیچیده شود و به شنونده برسد. اکنون شنونده باید مجدداً آنرا باز کند

وازم مرحله رمز در آورد؛ یا بعبارة دیگر «قالب شکنی» کند و آنرا دوباره به فکر بدل سازد. دشواری انتقال معنی این است که «فکر» خود فی نفسه هرگز قابل انتقال نمیباشد؛ فکر باید اول به رمز بدل شود و قالب بندی گردد بعداً بوسیله ای به شنونده رسد و سپس شنونده رمز آنرا دریافت کند و آنرا کشف نماید؛ یا بعبارة دیگر قالب شکنی کند و از کشف این رمز رشحاتی از فکر گوینده به مغز شنونده راه یابد.

با ذکر این مثال شاید روشن شده باشد که اولاً انتقال مطلب بصورت فکر یکسره و مستقیماً غیر مسیر است؛ ثانیاً چگونگی ایجاد قالب بندی خود مرحله مهمی است؛ ثالثاً انتقال پیام خود سوانح فراوان دارد. از اینرو باید بدنبال وسائلی بود که این امانت (پیام) را از مغز شنونده با کمترین تغییر ممکن به رمز بدل کرد و این امانتی (که اکنون بصورت رمز ملفوظ یا مکتوب است) بگوش شنونده رساند و بالاخره مجدداً این امانتی بازو رمز آن را گشود یا قالب ها شکسته گردد تا بتواند در مغز شنونده تعیین ارزش شود. بدین ترتیب در انتقال معنی هفت مرحله اساسی وجود دارد.

۱- فکر (درسر گوینده)

۲- تبدیل فکر به تصور ذهنی از راه دستگاه تعیین ارزش گوینده

۳- تبدیل تصور ذهنی به نماد (شنوائی یا دیداری)

۴- دریافت پیام (شنوائی یا دیداری)

۵- تبدیل مجدد پیام به نماد (از صورت فیزیکی بصورت نمادی

یا سمبلیک)

۶- ایجاد تصویر ذهنی در شنونده

۷- تبدیل تصور ذهنی شنونده به فکر و مرحله تعیین ارزش مجدد و دریافت مقصود گوینده.

۳-۶ قوانین انتقال معنی - جداول معرف انتقال معنی فراوان عنوان شده ولی اصول آن هنوز بصورت قانون و در قالب قاطعیت در نیامده است؛ از اینرو انتقال معنی تابع قانون خاص نمیباشد. اکنون در بیشتر کشورهای غربی - خاصه در آمریکا و بخصوص در دانشگاه‌های بزرگ - مراکز مهم مطالعه انتقال معنی وجود دارد. آنها بدنبال وسائلی هستند که کار این هفت مرحله را قابل محاسبه و قابل بررسی دقیق تر سازند، بدین صورت: (شنونده → وسایل سمعی و بصری و جزآن → فکر در گوینده).

دانشمندان در صدد هستند تا وسائلی برانگیزند که فکر با گذشتن از وسایل سمعی و بصری و با یاری گرفتن از وسایل عکاسی، نقاشی، فیلمبرداری، صورتحلیل روانی و حتی داستان نویسی و در نتیجه بهتر به شنونده برسد. وسائلی که جلوی درهمی یا noise را میگیرند و آن وسایل مقصود را فیلتر و تصفیه میکنند تا در نتیجه فکر بهتر و اصیل تر بشنونده منتقل گردد فراهم تر آید. در حقیقت دانشمندان این علم بدنبال امکانات و وسایل عملی هستند و کمتر در پی نظریات و تئوریهای انتقال معنی میباشند. گفته شد که «معنی و فکر» مستقیماً قابل نقل نیستند، بلکه معنی باید نخست بصورت رمز درآید و قالب بندی شود و بعد آن رمز است که منتقل میگردد. اینجاست که دستگاههای مختلف رمز و قالب بندی وسایل تبدیل رموز و بالاخره امکانات انتقال رموزها بیکدیگر بتدریج فراهم میآید و در نتیجه تسهیلاتی برای انتقال «فکر» از شنونده به گوینده پدیدار میشود.

معنی‌شناسان امروز به یاری و همکاری روان‌شناسان می‌خواهند از ساختمان «فکر» بیشتر خبر گیرند و با کمک علماء «انتقال معنی» ایجاد دستگاه‌های مختلف رمز نمایند و با همکاری مهندسان الکترونیک این دستگاه‌ها رمز را با وسائل سمعی، بصری و امکانات ماشینی دیگر به شنونده یا بیننده منتقل نمایند؛ باید بخاطر داشت که الزامی ندارد حتماً میان دستگاه‌های رمز با دستگاه فکر رابطه وجود داشته باشد. البته از قدیم سعی بر این بوده است تا ارتباط زبان انسانی را مطابق نظریات منشاء زبان به طبیعت مربوط سازند. این دانشمندان منشاء و اصل زبان را از تقلید طبیعت و صدای حیوانات میدانند^۱. اکنون معنی‌شناسان، روان‌شناسان، مهندسين الکترونیک و علاقمندان بدان‌ش انتقال معنی هم باهم کار میکنند تا پیام گوینده بهتر به شنونده برسد. البته این انتقال هیچگاه کامل صورت نمی‌گیرد، یعنی بهیچ وجه نسبت $\frac{۱}{۲}$ نخواهد بود و مسلماً همیشه مخرج این کسر از یک کمتر خواهد بود. یعنی امکان ندارد بتوان عیناً و بدون کم و کاست پیام گوینده به شنونده برسد. در مورد نا کامل رسیدن پیام الزامی ندارد که همیشه پیام دشوار توسط عالم و دانشمندی تدوین گردد تا شنونده نتواند آنرا دریافت نماید. گاه دیده میشود پیام بسیار سهل خود دستخوش دشواری انتقال است. مثلاً یک کارمند جزء که سواد ناچیز دارد ممکن است نامه‌ای بیک لیسانسیه که رئیس اوست بنویسد، ولی دریافت کننده پیام پس از مدت‌ها فکر باز نتواند متصود و منظور فرستنده پیام را کشف کند؛ در

۱ - Bow Wow, Ding-Dong, Pooh-Pooh -Gesture
(Onomatopoeia)

حالی‌که هم موضوع پیام بسیار ساده است و هم ارسال‌کننده پیام شخص پیچیده و دشواری نمی‌باشد. در جوامع ابتدائی هر وقت می‌خواستند مطلبی را منتقل کنند تصویر آنرا میکشیدند. یعنی رابطه‌ای میان فکر و نماد وجود داشته است. مثلاً برای نشان دادن «خانه» یک شکل مختصر از خانه را میکشیدند تا مفهوم منتقل گردد، ولی بتدریج کار بصورت «نماد» درآمد و مفاهیم اول بصورت ذهنی بدل شد و از صورت ذهنی به نماد شنیداری یا دیداری مبدل گشت.

یکی از فرق‌هایی که میان انسان و حیوان وجود دارد - جز قوه ناطقه - همین بحث توانائی در ساختن نماد و ارتباط دادن آنها بیکدیگر میباشد که حیوانات از این قدرت غافل و قاصر هستند. در حیوانات ماده فکری شیئی^۱ وجود دارد و آنها میتوانند این ماده فکری را به نماد بدل سازند، ولی آنها نمیتوانند این نمادها را تحت نظم و بصورت دستگاه‌نشانه‌ها در آورند. مثلاً اگر یک گربه بخواهد بچه خود را از سگی بترساند، نمیتواند با ایجاد نماد هیکل سگ را برای بچه خود نمایان سازد، بلکه باید سگ را مستقیماً به او نشان دهد تا در بچه گربه وحشت از سگ پدید آید. در حالی‌که بچه انسان هیکل سگ را در لفظ «سگ» خلاصه میکند و با تلفظ آن تصور ذهنی سگ در شنونده پدید می‌آید و این انتقال پیام از راه مباشرت «نماد» صورت می‌گیرد.

۴-۶ نماد و نشانه در انتقال معنی - در انسان انتقال فکر در لباس

نمادها صورت می‌گیرد و آنچه انسان‌ها با تمدن‌های مختلف را از هم متمایز می‌سازد همان درجات و نوع و تعداد پیچیدگی و کمال همین

دستگاه نشانه‌سازها می‌باشد. اکنون که زبان‌های سرخ‌پوستان آمریکا مورد مطالعه است و از بررسی آنها مطالب بسیار جالب در زمینه زبان‌شناسی و حتی معنی‌شناسی فراهم آمده است، میتوان مثالی چند از رابطه ساختمان زبان (نمادها و نشانه‌ها) با فکر آورد. در زبان «نوتکا»^۲ که از زبانهای سرخ‌پوستان آمریکای شمالی است - تصور یا نشانه‌ای برای «فاعل» وجود ندارد، در این زبان وضع هر شیئی یا پدیده در ارتباط با اشیاء مشخص میشود و پدیده‌ای فی‌نفسه و بالاستقلال برجا و برپای خود نیست. وقتی این دشواری پس از ممارست فراوان کشف شد باعث اعجاب مبلغین مذهبی گردید. ضمناً آنها متوجه یکی از دشواریهای کار خود شدند، زیرا در میان این مردم تصور (فاعل) و در نتیجه تجسم (خدا) به عنوان خالق انسان و جهان کار دشواری است. بر اثر همین عدم وجود «فاعل» است که سخنگویان به این زبان اصولاً تصویری از «خدا» و «فاعل» نمیتوانستند داشته باشند تا در نتیجه به مسیحیت بگروند و به خداپرستی روی قبول نشان دهند.

مطالعه نمادها و نشانه‌ها و نشان دادن فکر به یاری نمادها عمر طولانی ندارد. در چند قرن قبل که هنوز ریاضیات و نمایاندن مواد شیمیائی بصورت نشانه‌ها در نیامده بود، ناچار آنچه میگفتند جزء به جزء مینوشتند. امروز بجای اینکه بگویند در یک موکول آب دو موکول هیدروژن و یک موکول اکسیژن وجود دارد تنها این بیان را با H_2O نمایان میسازند و در نتیجه یک سلسله مطالب که قبلاً در چند سطر نوشته میشد اکنون آن را بصورت یک فرمول ساده نشان میدهند.

اینکه که مطالعات فضائی بشدت و بطور جدی ادامه دارد، دیگر همین دستگاه نمادهای کنونی ریاضی هم ناقص بنظر میرسد و دیگر بکار نمیآید. در نتیجه نیاز به فرمولهای بزرگ است که در حقیقت خودنماد فرمول بسیار مفصل است که آن باید خود مجدداً در یک نشانه دیگر خلاصه شوند. از اینرو دهها بلکه صدها نشانه خود بصورت یک نشانه در میآید. بعداً که این نشانه‌ها مفصل و زیاد شدند مجدداً آنها در یک نشانه دیگر خلاصه میگردند؛ بدین ترتیب چندین قشر از نشانه‌ها پدید میآید و در نتیجه میتوان به مطالعات فضائی که ارقام احتیاج به خلاصه کردن چندین درجه دارند دست زد و مطالب فراوان را درعلائمی چند خلاصه کرد.

در نقاشی غیر سمبلیک قرون گذشته وقتی میخواستند منظره‌ای را نشان دهند ناچار کلیه درختها، جویبارها، گاو در مزرعه، کوهها را رسم میکردند. اکنون در نقاشی سمبلیک در همان محفظه محدود تابلو و به یاری گرفتن از وسائل خلاصه کردن، میتوان موضوع چند تابلو را در یک تابلو جمع آورد. مثلاً اگر در یک تابلو خشم را با یک نشانه و مهر را با نشانه دیگر نشان دهیم، میتوان بجای اینکه تنها مردخشمناکی را در یک تابلو نمایان سازیم، داستانی را که در آن خشم و مهر با هم گرد آمده باشد در یک تابلو نمایان ساخت و ارتباط آنها را نشان داد. البته رمز یا دستگاه نماد و نشانه و انواع آن برای هر گروه و طبقه فرق میکند. ممکن است پیامی که برای اطفال ده ساله مدارس تهران فرستاده میشود در یک دستگاه رمز آورد که مسلماً این دستگاه رمز برای دانشجویان

دانشگاه یا برای متخصصین آن فن بچه گانه و بی ثمر خواهد بود.

وقتی دو عالم ریاضی با هم سخن میگویند، درجه رمز پیام آنها چند برابر زمانی است که اگر این دو عالم ریاضی دان مطالب خود را بزبان ساده برای دانش آموزان دبستانی بیان نمایند؛ با وجودیکه در هر دو حال موضوع پیام یکی میباشد. البته درجه خلاصه کردن رمزها که در قشرهای افقی و بر رویهم صورت میگیرد ممکن است بی پایان باشد، ولی از نظر عمودی یعنی خلاصه کردن یک فرمول ریاضی برای بچه دبستان دیگر قالب بندی خود سرزو حصر معین دارد. غالباً به جایی میرسیم که بهیچ وجه نمیتوان مطلبی از پیامی را بهمان صورت به شنونده منتقل نمود. مثلاً اگر یک فرمول ریاضی را هر قدر هم ساده کنیم که فقط در آن یک درجه نمادی باقی باشد، باز این فرمول برای طفل دبستانی نامفهوم است.

البته نوع قالب بندی و درجات و قشرهای نمادی در سرعت کشف یا باز کردن رمز که آن را قالب شکنی خوانده ایم^۱ مؤثر میباشد، این سرعت بستگی بنوع رمز، اطلاعات شنونده، عوامل انتقال رسو و خصوصیات دیگر دارد. اینجاست که اگر رمز پیچیده باشد، شنونده نیاز به تکرار دارد و گاه اگر رمز زیاد دشوار شود هر قدر هم گوینده پیام خود را ساده کند و درجه رمزی بودن آنرا کمتر سازد، باز شنونده نمیتواند رمز را کشف نماید (مانند بحث در خصوص روابط کرات آسمانی برای دانش آموزان کلاس اول دبستان است). همانطور که شنیدن و خواندن دارای دستگاه رمز مختص به خود میباشد که در یکی القاء صوتی و در دیگری علائم کتابتی است، میتوان برای «دیدن» هم نمادها و دستگاه نشانه های قراردادی

وضع کرد که بوسیله آن بتوان از دیدن یک تابلو یا یک تصویر ترتیب تصاویر بدنبال هم درك معنی نمود و با یاری نمادها و نشانه ها ایجاد الفباء دیداری که معرف نشانه هاست کرد. همانطور که در زبان چینی با نقاشی حروف مطلبی را میخوانند، میتوان ترتیبی داد تا با نمادهای نقاشی مطالب مفصل را در یک تابلو جا داد و نمادهای دیداری را مثل علائم الفباء بهم پیوست.

در تعلیم و ترتیب سعی میشود که یک مطلب را از چند راه منتقل سازند و این تکرار خود در نشان دادن مقصود بسیار مؤثر میباشد. میتوان مطلبی را نوشت (نماد دیداری) و در عین حال میتوان آنرا گفت (نماد شنوائی) و میتوان در حال تصویر آنرا نمایش داد (نماد تصویری). در تعلیم و تربیت با استفاده از شیوه تلفیق این وسائل و با استفاده از امکانات تکرار به صورتهای متفاوت، مطالب را جالب تر و آسان تر به یاد گیرندگان منتقل میسازند.

در نمادسازی چندین مرحله است که در اینجا میتوان چند قشر نماد را نشان داد. برای مثال میتوان گفت وقتی که ما تصویری را بر روی صفحه تلویزیون ملاحظه میکنیم، در این تصویر چهار تا پنج درجه نمادی بدین ترتیب وجود دارد:

اولاً بقول افلاطون آنچه بصورت شیئی می بینیم واقعیت نیست، بلکه حقیقت اشیاء در مغز انسانی نهفته است؛ ثانیاً از راه عکاسی ماعکس طبیعت را می بینیم نه خود آنرا، ثالثاً در تلویزیون همین عکس که خود

دو درجه از نماد را حائز است به ذرات کوچک تجزیه میشود؛ رابعاً این ذرات کوچک باز بهم می‌چسبند و بما شکلی را نشان میدهند؛ در نتیجه تصویری بر روی صفحه تلویزیون که دیگر عکس طبیعت نیست بلکه نقطه‌های بهم چسبیده است ظاهر میشود. پس در تصویر تلویزیون چهار تا پنج درجه نمادی وجود دارد.

فصل هفتم

رابطه الفاظ و فکر

۷-۱- زبان و فکر- کلماتی که معرف نمادها هستند ممکن است رابطه خود را با اشیاء حفظ نمایند. یعنی از گفتن «میز» شیئی چوبی در نظر آید (با توجه باینکه امروزه از شنیدن میز بیشتر ممکن است «مقام» منتسب به آن میز در نظر شنونده مجسم شود تا خود میز چوبی) ولی برای امور غیرمادی کلمات دارای معانی بسیار متفاوت میباشند. مثلاً ممکن است «مذهب» یا «دموکراسی» یا «آزادی» هر یک در مغز گوینده و شنونده یا در شنونده های مختلف دو یا چند تصور ذهنی متضاد را پدید آورند. مثلاً در بیان لفظ مذهب ممکن است چنین صورتی پیش آید:

مذهب ← نماد ← مفهوم ← { اخلاق-جامعه
زبان-خانواده

در مورد افعال هم وضع چنین است. وقتی میگوئیم باغبان «چمن را زد» در حقیقت باغبان چمن را نزده است، بلکه قیچی چمن را زده است؛ که در آن درجات و واسطه ها بتدریج از نظر محو گردیده است. در این صورت باغبان و شیشی (یا قیچی) برای باغبان بصورت نماد میباشند. از نظر نمایاندن رابطه کلمات با فکرمیتوان مجدداً به شرح مستطیل انتقال معنی که یکبار شرح آن گذشت پرداخت.

در مثلی که بدنبال نظریات «اوگدن و ریچاردز» ارائه شد؛ همین

مثلت از طرف معنی شناسان دیگر خاصه «اولمن» اقتباس و قبول گردید . در آن رابطه شیئی با تصور ذهنی و با نام شیئی و بالاخره رابطه تصور ذهنی با نام برمثلی نشان داده شده است . نیز باین نکته اشاره گردید که از نظر اهمیتی که مرحله «تصور ذهنی» دارد ، باید نقطه رأس مثلث را گسترش داد؛ از اینرو این مثلث به سریع بدل میشود که در آن بجای سه گوشه چهار بعد ملاحظه میگردد . برای اینکه بتوان رابطه این چهار بعد را با یکدیگر بهم مربوط کرد و بمنظور اینکه بتوان آنچه علوم در روشن کردن این مراحل نشان میدهند بهتر نمایان ساخت ، این رابطه را با مثال مهره های شطرنج که توسط «سوسور» زبان شناس سوییسی عنوان گردیده مجدداً معرفی میکنیم:

نشانه	علوم اجتماعی و روانشناسی	تعیین ارزش
اسب با مقایسه با سایر مهره ها انتقال معنی: رادیو-تلویزیون و جز آن	زبان-مذهب-خانواده	
اسب در شطرنج		
نماد	(رابطه ناچیز وجود دارد) کلمات شفاف و تیره	

ماده و جسم (اسب شطرنج از چوب یا عاج یا فلز ساخته شده است)
یا کلمه اسب مرکب از «ا-ب-س» است . در این مثال به تحلیل

اسب شطرنج میپردازیم. یکبار صحبت از ماده سازنده اسب شطرنج است که از چوب، عاج یا فلز یا ماده دیگر ساخته شده است. گرچه بین چوب و فلز در عالم خارج فرق است، ولی ما باین اختلاف در این مرحله توجهی نمیکنیم و این جنبه را وارد بحث معنی‌شناسی نمی‌نمائیم. این بحث مشابه گفتگوئی است که در رابطه شکل و هیکل کلمات با معنی آنها در فصل کلمات «شفاف و تیره» بیان کردیم. از آنجا کار معنی‌شناسی آغاز میشود که اشیاء بصورت نمادها درمی‌آیند. در مرحله طرف چپ تصویر بالا جسم بصورت نماد ظاهر میشود و بشکل اسب شطرنج درمی‌آید. در این مرحله فقط میدانیم این اسب است ولی وزیر یا پیاده نیست؛ در مرحله سوم که مرحله نشانه است وارد ارتباط مهره «اسب» در دستگاه شطرنج میشویم.

البته اینجا است که به زور اسب نمره میدهیم و بحرکت اسب بر صحنه شطرنج توجه میکنیم و بطور کلی آنچه از عهده این مهره ساخته است می‌سنجیم. در مرحله تعیین ارزش^۱ دیگر کمتر توجه به خصوصیت اسب بطور کلی داریم، بلکه توجه ما به مرحله‌ای از بازی شطرنج است که مثلاً اسب اکنون در مقابل پیاده بخصوص در وضع معین قرار گرفته و میتواند فلان فیل را بکشد و وزیر را بخطر اندازد یا آن را از صحنه شطرنج خارج سازد. این مرحله‌ای است که در آن ارزش این اسب بخصوص با خصوصیت اسب بطور کلی فرق دارد. بالاخره در مرحله ششمی بودن اسب مراد توجه به شکلی است که اسب شطرنج معمولاً بدان

شکل درمیآید، باید توجه داشت که دلیل ندارد همیشه رابطه منطقی میان اسب شطرنج یا اسب بطور کلی^۱ و اینکه چرا آن را asb یا ۱-س - ب میگوئیم یا بدینصورت /ash/ تلفظ میکنیم وجود داشته باشد.

۷-۲ مرحله تعیین ارزش - در مرحله تعیین ارزش میتوان مراحل

یا درجات قائل شد. ممکن است به درجات مختلفی که تغییر معنی در دو قطب صورت میگیرد توجه کرد. مثلاً از «خوب به بد» میتوان چندین مرحله تشخیص داد. روانشناسان که سرگرم اندازه گیری درجات تغییرات معنی هستند میخواهند خصوصیات امور و حالات مختلف آنرا اندازه گیری کنند. برای مثال میتوان درجاتی که از یک مرحله مثلاً (بسیار عالی) تا رسیدن به (بسیار بد) وجود دارد سنجید و عکس العمل افراد را نسبت باین درجات اندازه گرفت. البته بین عواملی که تضاد وجود دارد مثل سفیدی خیره کننده تا سیاهی محض که فقدان نور است، یا بین «خوب و بد» نیز میتوان چندین مرحله تمیز داد. در مطالعات روان شناسی تغییرات درجات معنی بین خوبی و بدی را به هفت مرحله پائین تقسیم کرده اند:

←—————←

بسیار عالی - خیلی خوب - خوب - متوسط خوب - متوسط بد - بد - بسیار بد

برخی از مطالب غیر از خوبی و بدی یا سیاهی و سفیدی هستند که آنها بسهولت قابل دسته بندی نیستند و در نتیجه اشخاص نظرات مختلف و گاه متضاد نسبت بآنها دارند. البته کمتر ممکن است شخص عادی

پیدا شود که سیاهی را سفید گوید یا چیز «ضعیم» را «نازک» تشخیص دهد، ولی در موارد اجتماعی و روحی قضاوت مردم به قاطعیت اموری مانند سیاهی و سنگینی و سبکی نیست، بلکه نظر آنها متفاوت است. مثلاً ممکن است در «کومک کردن به فقرا» مردم نظرات متفاوت یا حتی متضاد داشته باشند: یکی آنها جزء امور «بسیار عالی» و انسانی و شخص دیگر بر عکس آنها جزء امور بسیار «نادرست» و بیکاره پروری طبقه‌بندی کند. اگر در یک سلسله مطالب که تعیین ارزش میشود مثلاً: عامل «کومک به فقرا» نیز وجود داشته باشد (و قبلاً استنباط‌تهیه کننده برنامه هم این باشد که بدون شک این امر جزء مطلب خیرخواهانه و پسندیده بحساب خواهد آمد) در این صورت ممکن است در بررسی، موضوع بصورت مختلف جلوه کند و در نتیجه قضاوت نسبت به برنامه‌ای که یک جزء آن «کومک کردن به فقرا» بوده است آشفتگی پدید آید.

آنچه در این مطالعه مورد توجه است شنیدن یک کلمه و محدود شدن فکر شخص دریافتن محیط آن کلمه میباشد. پژوهش روان‌شناسی در تفاوت و تعبیر استنباط اشخاص در محیط یک کلمه محصور است. پژوهنده می‌خواهد دریابد که چرا یکی «کومک به فقرا» را بسیار پسندیده و دیگری آنها بسیار ناپسند میدانند و علت این تغییرات و اختلاف در قضاوت اشخاص چه بنیاد و پایه‌ای دارد. مرکز تحقیقات روانشناسی دانشگاه تهران با همکاری استادان دانشگاه «النوی» امریکا بهدایت پروفیسور آرچر اکنون سرگرم مطالعه‌ای است که از همین راه علمی

خصوصیات ملی و فرهنگی مردم ایران را بسنجد و قضاوت مردم را نسبت با مور اندازه گیری و بررسی و طبقه بندی یا حتی با خصوصیات معنایی سرزمین های دیگر مقایسه نماید.

۷-۳ اختلافات معنایی^۱ - بحث اختلافات معنایی این است که یک عامل زبانی یا دستوری انتخاب شود (غالباً اسم یا فعل یا قید را برای این منظور برنمیگزینند) بلکه این جزء زبان بیشتر «صفت» میباشد. علت برگزیدن «صفت» این است که اولاً در اسم خاصه در اسم معنی مردم تصور خارجی یکسان ندارند و در نتیجه آنها نظرات متفاوت نسبت بآن دارا میباشند؛ دوم اینکه صفت دارای درجات است حال آنکه فعل مثل (زدن) یا اسم مثل «میز» دیگر درجات ندارد. بعبارت دیگر یا شخصی «میززند» یا «نمی زند» ، یا چیزی «میز» است یا «نمیز» نیست، دیگر درجات « میز بودن » و «زدن» وجود ندارد؛ اگر بخواهند شدت « زدن » را نشان دهند در حقیقت «قید» این نقش را بعهده میگیرد نه خود فعل . اگر بخواهیم انواع میز و درجات خصوصیت «میز» را نمایان سازیم، این امر بیاری «صفت» مباشرت میشود . دلیل دیگر برای انتخاب «صفت و قیود» در این مطالعه این است که «صفت» تضاد دارد. مثلاً خوبی ضد بدی است در حالیکه میز الزاماً ضد صندلی نمیباشد، روی این اصل از میان اجزاء کلام «صفت» برای این منظور برگزیده شده است . در مطالعه پرفسور آرچر پنجاه ایرانی با وضع اجتماعی ، سن و هوش مشابه و نزدیک بهم انتخاب شدند و عکس العمل آنها نسبت به

۲-۶ صفت مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. این ۲-۶ صفت به سه دسته قسمت شده‌اند:

الف - صفت‌های مرتبه‌دار مثل خوبی و بد

ب - صفت‌های قوت و ضعف‌دار مثل سبکی و سنگینی

پ - صفت‌های عمل‌کننده مثل زیادی و کمی

در این مطالعه مردم جامعه ایران به دو دسته پیش افتاده و عقب مانده تقسیم گردیدند، تا موارد و مراحل سنجش اختلاف معنی در میان آنها از نظر وضع اجتماعی محاسبه و طبقه‌بندی گردد. در این بررسی دقت شده که از اثر صفت‌ها برویهم دوری شود. یعنی اتفاق نیفتد که صفت دسته الف و صفت دسته ب جمعاً مورد رسیدگی قرار گیرد، تا مرز اختلاف هر صفت برای یک نفر نامشخص گردد. اثر صفات بر یکدیگر را اثرات معنائی^۱ گویند. البته باید توجه داشت که تمدن و فرهنگ بر معنی کلمات اثر دارد. مثلاً لفظ «ایران» برای سربازان باز در راه وطن تا برای یک نفر ایرانی کم احساس نسبت به میهن خود تا برای یک خارجی که بایران فقط بعنوان یک نقطه از کره ارض می‌نگرد فرق دارد. برای یک ایرانی وطن پرست خاك «ایران» معنای احساسی و برای یک برزیلی سرزمین «ایران» فقط جنبه جغرافیائی یا قرینه محلی^۲ دارا می‌باشد. از اینرو «ایران» که امری مادی و سرزمین جغرافیائی است، برای دو نفر: یکی ایرانی «وطن پرست» و دیگری یک برزیلی دارای دو درجه از معنی و مفهوم می‌باشد، از اینرو باید بدنبال ضابطه‌ای بود تا بتوان امور

مادی و غیر مادی را طبقه بندی کرد. میتوان درجات احساس اشخاص نسبت بامور غیر مادی را در هفت دسته خلاصه کرد و این عوامل را در درجات احساس مؤثر دانست:

۱- اخلاقی

۲- درجه سختی و سستی

۳- آزادی و باز نظری

۴- اجتماعی

۵- عقلی

۶- احساس یکتاپرستی

۷- احساس قابل لمس^۱

با توجه به عوامل هفت گانه بالا و با توجه به دسته بندی صفت ها و به طبقه بندی مردسی که این امور را قضاوت میکنند، میتوان درجات اختلاف معنائی را در اشخاص مختلف تمیز داد و آنها را اندازه گرفت و در نتیجه نسبت به افکار طبقات مختلف یک جامعه قضاوت کرد. این مرحله از علم معنی شناسی را مرحله چگونگی تعیین ارزش نامند.

۴-۷ زبان و معنی از نظر مردم شناسی - تعریف ثابتی از تمدن و فرهنگ^۲ نمیتوان کرد. ولی اگر جنبه علمی و فنی تمدن و فرهنگ را در نظر گیریم، باید گفت که تمدن عبارت از همان مجموعه قواعد و قوانینی

۱ - Morality, Toughness, Liberalism, Sociability, Rationality,

Uniqueness, Tangibility

۲ - Culture

است که رفتار و روابط مردم را تحت قاعده می‌آورد. کار مردم شناس این است که با توجه به خصوصیات زیست شناسی به امکانات این روابط رسیدگی کند. زبان که خود واسطه این روابط می‌باشد و در امر سازندگی معنی دخالت دارد، در این ارتباط دارای اثر فراوان است. ممکن است از زاویه‌ای که «داروین» به نظریه زیست شناسی خود به جهان نگریسته، از همان زاویه نیز بزبان نگاه کرد و امر زبان را مثل تکامل انتخاب طبیعی حیوانات پیوسته به این عوامل دانست. میتوان گفت که زبان نیز بیک عامل تکامل پذیر است که از مرحله‌ای بمرحله دیگر اعتلاء مییابد. البته اگر زبان را دستگاه علائم قراردادی ملفوظ (یا مکتوب) بدانیم، دیگر تفاهم حیوانات از طریق زبان نخواهد بود.

در حیوانات انتقال معنی و این رابطه بر دو عامل مبتنی است: (۱) احساس یا دستگاه اعصاب که در حیوانات بر پایه عکس العمل یا بازتاب است (۲) اوضاع و احوال.

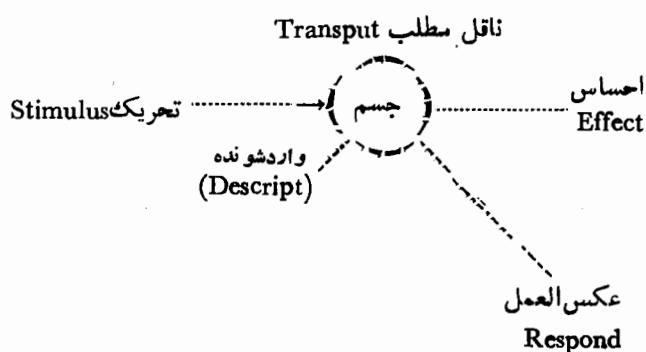
با این فرق که حیوانات برای امور و دشواریهای خود طرح و نقشه و برنامه‌های وسیع ندارند، بلکه آنها مشکل خود را در آن و در یک لحظه حل میکنند. انتقال معنی در حیوانات تابع این قاعده است که این پیوستگی یک رابطه ساده و بدین طریق میباشد:

انتقال معنی → عکس العمل و اثر محیط

بنظر میرسد که در مورد انسان هم همین عامل توارث و عکس العمل و کار دستگاه اعصاب وجود دارد، ولی در انسان بصورت گسترش یافته‌ای درآمده است و در نتیجه انسان را صاحب عکس العمل هائی با طرح و نقشه کرده

که ما آن را «هوش» میخوانیم. اگر عامل طرح و نقشه مبنای هوش باشد، باید گفت که یا هوش به این مفهوم در حیوانات وجود ندارد یا اگر دارد بسیار ضعیف است و در محوطه «عکس العمل» محدود و محبوس میباشد. میمون که قدرت استفاده اواز محیط بهتر از سایر حیوانات است، معهذاً نمیتواند جز از راه «نمایش» دادن مطلب خود را بصورتی که انسان از طریق طرح نقشه منتقل میکند به دیگری بفهماند. وقتی که انسان بتدریج از مرحله میمونی گذشت: یعنی توانست که عکس العمل های خود را مرتب کند آنوقت صاحب پیش بینی میشود و در نتیجه ایجاد طرح و نقشه و دستگاه میکند. بر اثر این تکامل، بتدریج «زبان» که مباشر این طرح و نقشه است وسیله این انتقال میگردد. اگر با این شیوه و استدلال زبان را یک عامل اجتماعی بدانیم، باید گفت که فرا گرفتن یک زبان امری مربوط به زیست شناسی است. از همین نظر است که باید حساب فرا گرفتن زبان دوم را با زبان اول جدا کرد و بین آموختن زبان مادری که منشاء آن بر غریزه است با یاد گرفتن زبان دوم که اکتسابی است فرق گذاشت.

بدین ترتیب مشخص گردید که «زبان» از جهتی یک رابطه اجتماعی و از جهتی دیگر یک خصوصیت غریزی است که اثر فیزیکی و عکس العملی و تحریکی دارد. میتوان این روابط را با شیوه اندازه گیری عکس العمل ها که توسط پرفسور «آزگود» پیشنهاد شده سنجید و این ارتباطات را بطریق پائین نمایش داد:



عکس العمل = وجود انسان + تحریک
از اینرو زبان عبارت از این رابطه است:

descript مورد بحث = شیئی + نماد

معنی Semantics = اثر فردی و اجتماعی Effect + ناقل مطلب Transput + Descript مورد بحث

D + T + E = S

و تئیه اثری پدید آمد و ظاهر شد باز دو عامل برای اثر مؤثر می‌افتد که یکی اثر فردی و دیگری اثر اجتماعی است که از اثر فردی (روانشناسی) و از اثر اجتماعی مطالعات مربوط به تمدن (اجتماعی) پدید می‌آید. بدین ترتیب:

اثرات { اجتماعی (تمدن) →
فردی (روانشناسی) →

با توجه باین دشواریها، امر انتقال معنی صورت می‌گیرد. البته استحضار باین دشواریهای موجب کم کردن اختلاف و درهمی^۱ میشود و باعث می‌گردد که ناچار پیام از فیلتر ریاضافی بگذرد و صاف گردد و بهتر به شنونده برسد. پس باید دانست که هم عامل زبان و هم خصوصیت معنی هر دو در لفات «فردی» و «اجتماعی» محبوس و بهم بسته شده‌اند؛ انتقال معنی و مظاهر دیگر آن باید در رابطه این دو عامل بررسی گردد.

فصل هشتم

دلالت در میان ایرانیان مسلمان

۸۱ سابقه دلالت - اولین بار در نیمه دوم قرن دوم هجری است که در نوشته‌های ایرانیان مسلمان به ارتباط میان اصوات بامعانی برخورد میکنیم . علت توجه به «مخارج الحروف» که در هزار سال قبل بعنوان نام کتاب بوعلی سینا درآمد ، بررسی همین خصوصیت مربوط به تلفظ یا تجوید کلام قرآن بوده است . مسلمانها - خاصه ایرانیان مسلمان - دانش مخارج الحروف را ابداع کردند که تا سه قرن ونیم بحث آن ادامه یافت .

از نظر فلسفی اهمیت بحث در حروف و کلمات برای مدت طولانی نپائید . بتدریج مسلمانها معتقد شدند که کار فیلسوف تنها با تلفظ و حروف نیست و معنی الزاماً در دل کلمات مجرد نهفته نمیشود ، بلکه معنی بیشتر در هیأت کلمات نهان است نه در بیان و شیوه ادای آن . در این باب مثالهای فراوان عنوان شده است . مثلاً گفته اند : اینکه نوع آئینه از چه نوع شیشه و ضخامت آن چقدر باشد مهم نیست ، بلکه جوهر آئینه و خصوصیت و توانائی انعکاس تصویر در آن مورد توجه و حائز اهمیت میباشد . منطقین قرن چهارم میگویند : لفظ ، جنبه مرآت یا آئینه را دارد و چون لفظ وسیله انتقال معنی است ، پس در حقیقت خود معنی امر دیگری غیر از وسیله

میباشد. تا قرن دهم هجری بررسی دلالت لفظ بر معنی بسیار کند پیش میرفت، ولی از آن ببعد بدین ارتباط توجه بیشتر شد. همانطور که در میان مسلمانان صوت شناسی یا «مخارج الحروف»^۱ برای بهتر خواندن قرآن پدید آمد، علم «دلالت» نیز برای بهتر فهمیدن فقه و شریعت اسلامی جلوه گر شد. زیرا در قرآن کلمات و عبارات فراوان است که این عبارات بقول فرنگیها «سمبلیک» هستند؛ یعنی کلمات در مقام مجاز و استعاره و کنایه بکار برده شده اند. به اعتقاد ایرانیان معنی ظاهری، ناقل مقصود الهی نیست. این است که علم «اصول» به فقه علاوه شد تا در لباس منطق از خطای مباحث فقهی جلوگیری کند.

دشواری این بود که اعراب الفاظ ظاهری قرآن را قبول میکردند، ولی مسلمانان غیر عرب بر این اعتقاد بودند که جملگی کلمات قرآن تنها یک معنی ندارد، بلکه در قرآن کلمات بسیار است که صاحب معانی فراوان میباشد: یعنی یک لفظ در مقابل چندین تصور ذهنی قرار گرفته است.^۲

۸=۲ منشأ دلالت لفظ و کلمه و جمله - از نظر لغوی «لفظ» بمعنی بیرون انداختن است. لفظی که در اینجا مراد است کلام ملفوظ است که عبارت از آنچه به لفظ در آمده و از دهان خارج گردیده میباشد. در میان قدما، حتی در بین متأخرین، در تعیین مرز میان «کلمه» و «لفظ» اختلاف است. مردم عادی این دو را اغلب مترادف یکدیگر میشناسند، ولی میتوان گفت که لفظ جنبه فیزیکی و مادی دارد - چه معنی داشته باشد چه نداشته باشد. اگر لفظ دلالت بر معنی کند، آنوقت لفظ بصورت

۱ - برخی از مسلمین مانند اساعیلیه چهار تاویل و تفسیر قرآن شدند و فرق دیگر برای قرآن صور: محکم، متشابه، نص و ظاهر قائل گردیدند و بعضی نیز الفاظ را حمل بظاهر کلمات کردند.

«کلمه» در میآید؛ پس هر کلمه مسلماً لفظ است ولی هر لفظی الزاماً «کلمه» نمیباشد. عبارت دیگر لفظ امر «عام» و کلمه بیان «خاص» است. مطلب دیگری که باید بدان توجه شود موضوع آهنگ یا الحن یا بقول عربها هیأت کلمه است. تا کلمه در جمله بکار نرود یعنی دارای آهنگ نباشد، معنی از آن استنباط نمیشود. اجزاء کلمه مثل «م» در لفظ «میز» ناقل جزئی از معنی آن شیئی نمیباشد. مثلاً در «میز» (اجزاء م-ی-ز) هر یک ناقل معنی نیستند. حتی «موی» که قسمت بیشتر از کلمه «میز» را شامل است، کوچکترین جزئی از مفهوم «میز» را گواهی نمیکند؛ ولی در مورد جمله اینطور نیست چه اجزاء جمله خود دارای معنی مستقل میباشد. بقول اصولیون اجزاء کلمه «مهمل» است، ولی اجزاء جمله «مستعمل» یا موضوع میباشد. از اینجا فرق میان لفظ و کلمه و جمله از نظر دالات معنی مشخص میگردد.

بحث در منشاء کلمه در میان فلاسفه یونان نیز به تفصل وجود داشته است. ارتباط الفاظ با معانی را جمعی «قراردادی» و دسته‌ای «طبیعی» میدانستند. برخی مثل افلاطون اعتقاد دارند که لفظ «آتش» همیشه با خصوصیت گرمی توأم است. در زبانهای اولیه چون هنوز معانی فراوان و متعدد بر کلمات انباشته نشده بود، از اینرو تا حدی از کلمات معانی آنها درك میشد و هر کلمه معرف خصوصیت خاص بود.

دسته دیگر بر این عقیده‌اند که ارتباط الفاظ با معانی آنها بر پایه «قرارداد» و «جعل» است و دیگر رابطه لفظ با معنی جنبه «طبیعی» ندارد. آنچه امروز بیشتر مورد قبول و گفتگو است همین نظر اخیر یعنی: قراردادی بودن ارتباط لفظ و معنی میباشد.

«عباد بن سلیمان صمیری» عقیده دارد که اگر مبنای «قرارداد» تنها بر پایه رابطه لفظ با معنی باشد، ممکن است بجای آتش لفظ «پنبه» را جعل کرد؛ در این صورت در کلمات حالتی وجود دارد که آن حالت خود جزئی از خصوصیت معنائی کلمه را منتقل می‌سازد؛ این شبیه همان رابطه «طبیعی» بودن لفظ برای معنی می‌باشد. سلیمان صمیری از طرفداران پرو پا قرص رابطه طبیعی معنی با لفظ است. از «عباد بن سلیمان» پرسیدند لفظ «اذغاع» (که لفظی مجعول و بدون معنی است) چه مفهومی را می‌تواند ناقل باشد؟ او در جواب گفت که اگر این کلمه معنی خارجی داشته باشد، باید بچیزی سخت و محکم اطلاق گردد نه به چیزی روان یا نرم یا کوچک.

البته پایه فکر متفکران ایرانی مسلمان بر مفاهیم قرآن یا گفته‌هائی نظیر «الاسماء تنزل من السماء» که برای اشیاء و اسماء قدرت آسمانی قائل می‌باشند مبنی گرفته است.

در قرآن آیه‌ای است که خداوند به آدم دستور می‌دهد که اسماء را بسازد و آن را بدیگران بیاموزد^۱. بر اثر این گفته‌هاست که اشخاصی نظیر عباد بن سلیمان صمیری، ابوالحسن اشعری، ابن قوزک به طرفداری از طبیعی و ذاتی بودن رابطه لفظ با معنی برخاسته‌اند و این رابطه را توقیفی (یعنی اینکه الفاظ از جانب خداوند متعال به پیغمبران بوسیله وحی رسیده است) خوانده‌اند.

برخی دیگر از متکلمان اسلامی نه طرفدار وضع هستند نه جانب دار «توقیف»؛ بلکه این دسته به امر تقلید بشر از طبیعت اعتقاد دارند و می‌گویند: همانطور که بشر آواز خواندن را از طیور و صدای آب و تنیدن

و علم آدم الاسماء كلها وقال انبئهم باسماء هولاء

ولانه ساختن را از عنکبوت و خانه بنا کردن را از زنبور و شکار را از حیوانات آموخته است، بهمین ترتیب نیز بشر «زبان» را از طبیعت تقلید کرده است. اروپائیان در خصوص چگونگی رابطه لفظ با معنی چند نظریه عنوان کرده‌اند که اهم آنها نظرات: بو- و و، دینگ- دانگ، پوپو و بالاخره نظریه حرکت دست یا عضلات صورت یا بالاخره خصوصیت «رُست» میباشد. نظریات متکلمان اسلامی که طرفدار طبیعی بودن رابطه لفظ و معنی و اهل توقیف هستند با افکار اروپائیان همین مسلک مشابهت نزدیک دارد.

«ابن جنی» در کتاب «الخصائص» قریب به هشتاد صفحه از نوشته خود را به بحث الفاظ تخصیص داده است. او به رابطه لفظ با معنی و اینکه شکل و خصوصیت صوتی کلمات بی ارتباط با معنای آنها نیست اشاره میکند. او برای مثال میگوید کلمه «مسک» (مُسْكَ) و مسک (پوست) از نظر لفظ مشابه هستند از اینرو هر دو حالت گیرندگی و قبض دارند؛ یعنی از نظر معنی نیز مشابه میباشند. او در جای دیگر مثال دیگر میآورد و علاوه میکند که کلمات مشتق از یک ماده همه دارای معانی مشترك میباشند. مثلاً جبر از کلمات: «مَجْرَب» و «اجبار» مشتق شده و کلیه کلماتی که از این ریشه مشتق هستند در همه آنها اثر «زور» و «زور گفتن» نمایان است. «ابن جنی» میگوید: کلماتی که دارای صورتهای مشابه هستند غالباً معانی مشابه دارند مثل: «آفل» غروب و «غابر» بمعنی «غایب»؛ باین شرح که هر دو کلمه دارای یک وزن هستند و در هر دو آنها حالت ناپدید شدن به چشم میخورد.

بدین ترتیب هر کلمه از دو جزء ساخته شده است: یکی ماده کلمه که همان حروف یا اصوات آن کلمه است و دیگر هیأت آنست که شامل آهنگ و وزن یا لحن آن کلمه میباشد. کلماتی که بروزن نوسان، غلیان، ضربان و جریان است در همه آنها حالت اضطراب و تحرك و روانی ملاحظه میشود. «ابن جنی» سپس بحث را به حروف یا «اصوات» میکشاند و شرح مبسوط از این خصوصیت میدهد. مثلاً میگوید که وجود حرف «ق» در کلمات «درشتی» را میرساند، حال آنکه حرف «خ» غالباً حاوی «رخوت» است. مثلاً «قصم» به معنی خوردن چیزهای «سخت» و «خصم» برای خوردن چیزهای «نرم» بکار میرود؛ این رابطه بعلت تقابل دو صوت «خ» و «ق» در دو کلمه خصم و قصم میباشد.

البته در همین زمینه «ابن فارس» و «ابن دری» نیز مثالهای فراوان عنوان کرده اند که جملگی مؤید رابطه میان صورت و کلمه و معنی آن میباشد. در کتابهای «ابن دری» مباحث جالب در باب اسماء خاص وجود دارد که او اسماء طوائف - خاصه قبایل عرب - را با رفتار و عادات و آداب آنها مقایسه کرده و تشابهی میان اسماء آنها با خصوصیات رفتار این مردم یافته است. از مثالهایی که «ابن دری» عنوان میکند نام طایفه «قصاعه» است؛ مردم این طایفه عمر خود را به سفر میگذرانند و بنقاط دور دست میروند. آنها نظیر ایل جمهور که در ایران سکونت دارند و به نقاط دور دست سفر میکنند میباشد؛ از اینرو نام قبیله با شیوه زندگی آنها تناسب دارد. یا همین ایل «جمهور» که افراد آن با هم زندگی اشتراکی دارند، نام ایل با طرز زندگی آنها شبیه میباشد.

۸۳ ارتباط قراردادی - در اوائل مشروطیت در ایران ، «میرزا حسین نائینی» در چند جزوه به بحث در «قراردادی» بودن الفاظ پرداخت و او یکسره امر طبیعی بودن رابطه لفظ و معنی را باطل دانست . او اعتقاد دارد که کلمات طبیعی یا تکوینی یا توفیقی نیستند بلکه آنها جملگی قراردادی و جعلی میباشند . او به امر محدود بودن (لفظ) و نامحدود بودن معانی توجه میکند و باین نتیجه میرسد که بر اثر همین عدم توازن میان محدودیت قالب الفاظ و نامحدودیت زمینه معنی است که رابطه لفظ و معنی باین صورت درآمده است^۱ .

«میرزا حسین» بر این اعتقاد است که «طبیعت» راه را نشان داده تا بر آن پایه الفاظ را «قرارداد» کنیم . او علاوه میکند که شاید در اوائل کار که مفاهیم آنقدرها زیاد و پیچیده نبودند، روزی رابطه‌ای میان الفاظ و معنی وجود داشته، ولی امروزه با کثرت معانی و ثبات بودن الفاظ این ارتباط دیگر بهم ریخته است .

سوجبی که باعث وضع الفاظ تازه شده و علتی که به الفاظ موجود معانی جدید انبار نموده همان کثرت احتیاجات بشر برای ایجاد مفاهیم و انتقال مقصود میباشد .

۱ - همین معنی را شبستری در گلشن راز در اشعار نغز و پرمعنائی آورده

که فقط به نقل چهار بیت آن اکتفا میکنیم:

چو محبوس آمد این الفاظ مسموع	نخست از بهر محسوس اند موضوع
ندارد عالم معنی نهایت	کجا بیند سر او را لفظ غایت
چو اهل دل کنند تفسیر معنی	بمانندی کند ، تعبیر معنی
به محسوسات خاص از عرف و عام است	چو داند عام کان معنی کدام است

البته بشر در تصمیم خود تا حدی آزادی دارد و همین آزادی را باید «ارجحیت یا انتخاب» خواند. اگر گفته «میرزا حسین» را بخواهیم در چند جمله خلاصه کنیم باید گفت: چون انتخاب و ارجحیت محدود است از اینرو قرارداد کننده در محیطی «محدود» میباشد پس از این نظر او تابع «جبر» از خارج است ولی او در عین حال از داخل دارای «اختیار» و انتخاب میباشد. که همین قرارداد کننده در محیط خود دارای «اختیار» و ارجحیت فراوان است (پس او تابع قرارداد و جعل است).

«میرزا حسین» اینطور نتیجه میگیرد که وضع الفاظ از جهتی طبیعی و از جهتی قراردادی است. نظیر تعبیرات «میرزا حسین» بدین طریق نیز آمده که الفاظ یا تعینی هستند یا تعینی. الفاظ تعینی یعنی نامهایی که روی اشیاء تازه بوجود آمده میگذاریم مثل نامی که کارخانه های سازنده مواد شیمیائی یا داروئی روی محصولات خود میگذارند. ولی دسته دیگر یعنی الفاظ «تعینی» آنها واضح معینی ندارد و ممکن است تعیین نام با اوضاع و احوال شبیه باشد مثل لفظ سه چرخه برای وسیله ای که سه چرخ دارد و این کلمه به اعتبار اینکه این وسیله دارای «سه چرخ» میباشد وضع گردیده است.

۴-۸ حالت اشیاء نسبت به وضع آنها - امور و اشیاء چندین حالت

دارند بدینقرار: حقیقی - اعتباری - انتزاعی. امر حقیقی مثل وجود اشیاء که زبان شناسان غرب آنرا «انگرم» یا شیئی خوانند؛ خصوصیت اعتباری در حقیقت امری است که بر اثر تصاحب یا بواسطه حالت خاص شیئی ظاهر

میگردد و خود مستقیماً شیئی نیست مثل مالکیت که به اعتبارخانه‌ای که شیئی است حاصل می‌آید یا زوجیت یا امتیاز معدن و جز آن. دسته دیگر از امور انتزاعی هستند که نه شیئی حقیقی‌اند (حقیقی) و نه پیوسته به شیئی حقیقی می‌باشند (اعتباری) بلکه آنها در خارج ما بازاء ندارند، ولی آنها منشاء انتزاعی دارند و در حقیقت یک رابطه را می‌رسانند مثل «فوق» که با مقایسه با «تحت» یا «خوب» که با قیاس با «بد» مشخص می‌گردد. امور انتزاعی خود دو دسته می‌شود یکی انتزاعی حقیقی (مثل دیوار بالا و دیوار پائین) که امری انتزاعی است ولی پیوسته به شیئی است و دیگر امور انتزاعی مجازی مثل خوبی و بدی که ربطی به شیئی خاص ندارد.

۵-۸ تعریف دلالت از نظر غالب متکلمان اسلامی - معنی دانان

ایرانی مسلمان برای دلالت توصیفی کرده‌اند که وصف آنها بیشتر شبیه وضعی است که در منطق یا فلسفه یا ادبیات از نماد^۱ میشود. آنها تقریباً در این تعریف اتفاق نظر دارند و می‌گویند:

«دلالت حالتی است در شیئی که از علم به آن، علم به شیئی دیگر حاصل آید»

در این تعریف شیئی اول را مدلول و شیئی دوم را دال و رابطه بین مدلول و دال یعنی رابطه شیئی و نماد را دلالت خوانیم. اینجا به بحث یک‌یک کلمات سازنده این تعریف می‌پردازیم:

«مدلول» شیئی اول و «دال» شیئی دوم و حاصل آید (انواع دلالت) است که در اینجا بحث لزوم پیش می‌آید.

البته شیئی ممکن است ماده یا مفهوم (لفظ و غیر لفظ) باشد که اساسی عام که در آن دلالت کلمه بر معانی وضعی است آنرا دلالت «تواطی» خوانند.

۸-۶ انواع دلالت - (۱) دال و مدلول هر دو لفظ باشند مثل : افعال مانند رفتن و زمانهای آن (۲) - دال لفظ و مدلول غیر لفظ باشند مثل کلمه اسب و جسم اسب (۳) - دال غیر لفظ و مدلول لفظ باشد : مثل آنچه نوشته شود مانند کتاب که دال نوشته (کتاب) غیر لفظ و مدلول (لفظ) کتاب میباشد.

دال و مدلول هر دو غیر لفظ باشند (مثل بازوبسته کردن انگشتان برای حساب) چنانچه در این شعر اعداد (دال) غیر لفظ هستند و آنها معنی «خست و تنگ نظری» را میدهند : (این قسمت در علم عقود بررسی میشود).

ایا شاه محمود والاتبار سه اندر سه آمد نه اندر چهار

(۴) در بیت بالا از ترکیب سه و سه و تکرار چهار بار با سه و عدد نه رقم ۹ که نشانه «خست و تنگ» نظری است نتیجه میشود؛ این را حالت دال و مدلول هر دو بصورت غیر لفظ گویند.

در صفحه قبل در تعریف دلالت کلمه علم دو بار تکرار شده است (دلالت حالتی است در شیئی که از علم بآن علم به شیئی دیگر آید). در مورد «علم» باید گفت که یا علم قطعی است مثل ریاضیات یا علم بصورت عادی است که جنبه قطعیت بقدر ریاضیات ندارد. گویا قصد از تعریف

دالات در اینجا صورت اعم علم باشد چه قطعی و چه عادی آن^۱ .
 آنچه در این دو صورت «علم» مورد توجه است دو حالت تصور و
 و دیگر تصدیق است که با تحلیل این نظر چهار صورت پدید میآید:
 ۱- از تصور دال تصور مدلول حاصل میشود مانند مفردات که
 از دیدن کلمه آب و باد و خاک ، تصور آب و باد و خاک نتیجه میشود .
 ۲- از تصدیق دال تصدیق به مدلول حاصل گردد مثل: برهان
 که از کومک گرفتن از معلومات به مجهول میرسیم (مانند در مثال
 انسان فانی است؛ من انسان هستم ؛ پس من فانی هستم)
 ۳- از تصور دال تصدیق به مدلول پیدا شود مانند : دالتهای
 علت و معلول مثل اینکه ، دودی میبینیم بعد تصدیق میکنیم که باید
 آتشی وجود داشته باشد .

۴- از تصدیق به دال تصور به مدلول حاصل شود (من چون

۱- در اینجا بحث «صدق» و «کذب» مطرح است که در سازندگی «علم»
 اثر دارد. متکلمان قرن سوم هجری قمری نظیر نظام و شاگرد او جائز نظریات
 مختلف عنوان میکنند. نظام عقیده دارد که عقیده گوینده مهمتر از کلام اوست.
 او چند آیه از قرآن مثال میآورد تا نظر خود را ثابت کند . در آیه های
 «اذا جاءك المنافقون، قالوا انا شهدناك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله ؛
 والله يشهدان المنافقين» و قتی منافقین (آنهائی که دل زبان آنها با هم مختلف است)
 گواهی دهند که تو رسول خدا هستی ، چون خداوند رسالت پیغمبر را خبر داده و
 خدا نیز منافق بودن منافقین را شهادت داده، پس شهادت منافقین بی اعتبار است
 و آنرا باید حمل بر منافق بودن کرد. جائز برای صدق دو شرط عنوان کرده
 یکی مطابقت اظهار با واقع و دیگر مطابقت اظهار با اعتقاد گوینده. با تعریف
 جائزشش صورت پیش میآید ؛ خبر : صادق - کاذب؛ مخبر: اعتقاد دارد یا
 اعتقاد ندارد؛ مخبر شک دارد یا شک ندارد .

میدانم دود وجود دارد خود بخود تصور آتش پیدا میشود).

ایرانیان مسلمان این روابط را منظم نمودند و به بحث‌جنبه‌های استدلالی آنها پرداختند و با یاری علم منطق آنها را دسته‌بندی کردند. میدانیم منطق عبارت از یک سلسله قواعد و روشهایی است که یاری آنها میتوان از خطاهای ذهن جلوگیری کرد. هر علم برای جلوگیری از خطای خود «منطق» خاص خود را دارد که آن را «متدلوزی» خوانیم. منظور از منطق این است تا از خطاهای ممکن ذهن جلوگیری شود. منطق علم فقه را «اصول»، منطق علم زبان را «دستور»، منطق علم شیمی را «لابراتوار»، منطق ریاضیات را «محاسبه و عدد»، و منطق علم زبان‌شناسی را «معنی‌شناسی» یا دلالت گوئیم که با توجه به رابطه اشیاء با نماد و تصور ذهنی مفهوم پدید می‌آید. پس به یاری منطق میتوان به انواع دلالت و روابط شیئی (نخست) با شیئی (دوم) و از ارتباط آنها با یکدیگر سپس به تعریف دلالت رسید.

در تعریف دلالت لفظ «حاصل آید» وجود دارد که آنرا در علم اصول «لزوم» خوانند. «لزوم» یا بصورت عقلی است یعنی لازم و ملزوم باهم می‌آیند یعنی هر جا علم به دال پیدا کردیم از آن طریق علم به مدلول پدیدار می‌شود، یا اینکه لزوم عقلی نسبت و برائز ملازمه پدید می‌آید که در اینجا عامل تکرار: تبادرو تباین حاکم است (ولی در این خصوص باید توجه داشت ملازمه وقتی تکرار میشود غالباً محیط تکرار تغییر میکند و لزومی هم ندارد که محیط همه تکرارها یکسان باشد).

۸-۷ منطق و دلالت - البته باید به مفهوم (منطق) توجه بیشتر

شود. وظیفه منطق این است که از خطای ذهن جلوگیری کند. در ریاضیات چون نمادها برای مدلول بخصوص برگزیده و بطور قراردادی انتخاب شده‌اند و برای هر مدلول فقط یک دال وجود دارد، از اینرو «ریاضیات» دچار و گرفتار امکانات خطای ذهن نیست و خود زبان سمبل‌های خود را ساخته است باین معنی که در آن یک علامت فقط ناقل یک معنی می‌باشد.

از ریاضیات که بگذریم علوم دیگر مثل علوم اجتماعی این شرط را ندارند. یعنی ممکن است یک دال چندین مدلول یا برای چند دال یک مدلول وجود داشته باشد. مثلاً برای «شجاعت» ممکن است چندین تصور ذهنی در اشخاص مختلف پدید آید.

هر چه از درجه «اثباتی» بودن علوم کاسته شود بیشتر آن علوم به «منطق» نیاز دارند. اینک درجات کمی نیاز به وجود منطق در علوم مختلف را بترتیب ذکر میکنیم: ریاضیات، فیزیک، شیمی، جغرافی، علوم اجتماعی، تاریخ، علوم روانی، ادبیات کلام و شعر و جز آن. بدین صورت مشخص میشود که منطق فقه «اصول» است، یعنی علم اصول است از خطای ما در مباحث فقهی جلوگیری میکند.

با توجه به این بحث میتوان برای زبان‌شناسی دو منطق قائل شد: یکی دستور زبان و دیگری معنی‌شناسی یا «ممنتیکز». با ضابطه دستور زبان میتوان از خطاهای لفظی و ساختمانی و دستوری زبان جلوگیری کرد و با ضابطه «معنی‌شناسی» ممکن است از خطاها و امکانات مخدوش بودن رابطه دال با مدلول و عامل «تصور ذهنی» جلوگیری نمود.

باید دید که صورت «نوشته» است که از دیدن آن مفهوم یا تصور

ذهنی پدید می‌آید، یا اینکه علامتها هر یک دارای «دال» ثابت هستند. فرق انواع علائم مثل علائم رانندگی با حروف این است که در علائم رانندگی هر علامت مثل (توقف ممنوع) فقط یک مطلب را نشان میدهد، در حالیکه ترکیب حروف مثل «بابا خدا سلامت ییا مرزه» ممکن است هم معنی ظاهری لفظ را بدهد و هم معنی متضاد آنرا نیز منتقل سازد (یعنی هم دعا باشد و هم نفرین). نظر باینکه مسلمانان غیر عرب مثل ایرانیها و مصریها و اسپانیولیها کلمات قرآن را حامل و ناقل چند معنی میدانستند که نیاز به کشف معانی نهفته آنها بود، از اینرو بتدریج منطق فقه که علم «اصول» است بوجود آمد، تا باین موارد متضاد و مشابه و تحلیل معانی کلمات پردازد. از اینرو که بحث «وضع الفاظ» مورد توجه قرار گرفت و جای خود را در چند قسمت از علوم منجمه علم کلام باز نمود؛ اینکه کلمات چگونه در مقابل الفاظ قرار میگیرند البته خاص عربی نیست و در همه زبانها وجود دارد.

برای مثال چند نمونه آنرا ذکر میکنیم تا ملاحظه شود اگر به ظاهر کلمات توجه گردد تا چه اندازه تغییر و دگرگونی یا حتی گمراهی پدید می‌آید. یکی از این موارد تغییر، توجه به خصوصیات حروف اضافه و نحوه بیان مطلب در استدلال آنها میباشد.

در اصول قاعده‌ای است که میگویند در هر سالبه کلی الزام ندارد عکس آن نیز درست باشد. اصولیون برای این بیان مثالهای متعدد آورده‌اند که به چند نمونه آن در اینجا اشاره میکنیم:

الف - دیوار موش دارد

ب - موش گوش دارد

نتیجه : دیوار گوش دارد (نتیجه نادرست)

مثال دیگر :

الف - هرچه از دست نداده ایم آن را دارا هستیم

ب - حسن دوشاخ از دست نداده است

نتیجه : پس، حسن دوشاخ دارد (نتیجه نادرست)

مثال دیگر :

الف - پلنگ در قایق است

ب - قایق در دریاست

نتیجه : پس پلنگ در دریاست (نتیجه نادرست)

از دوره زنون با استفاده از معانی مختلف حروف اضافه و آهنگ و لحن کلمات و چرخاندن مبتدی و خبر، بمنظور استدلال نظرات خاص، توجه بوده است. سوفسطائیان از انواع راههای بازی با الفاظ و تحریف معانی آنها استفاده‌های بسیار میکردند و از این راه فن جدل را هنر خاص خود نمودند؛ آنها از این طریق طرف خود را مجاب و او را به اطاعت از نظرات خود مجبور مینمودند.

اکنون برای بهتر روشن شدن مطلب یکی از سه مثال را که ذکر کردیم مجدداً مطرح میکنیم:

در مثال (پلنگ در قایق است - قایق در دریاست - پس پلنگ در دریاست)؛ اشتباه از اینجا رخ داده است که لفظ «در» یک شکل دارد ولی در حقیقت «در» دارای دو مفهوم میباشد؛ عبارت دیگر صورت نوشته «در» دارای چندین مفهوم است. در اینجا به دو مفهوم حروف اضافه: «در» و «بر» که تقریباً ضد یکدیگر هستند ولی صورت نوشته آنها مشابه است رسیدگی می‌کنیم.

اگر مفهوم هر حرف اضافه در اینجا «در» و «بر» را در جای خود بکار بریم، در این صورت باز مبحث از تلفیق دو معنی «در» درست در نمی‌آید. باین معنی که می‌گوئیم: پلنگ در قایق است. قایق بردریاست، پلنگ در قایق و قایق بردریاست.

اگر باز توجه نکنیم ممکن است این بار دو اشتباه دیگر رخ دهد: و «پلنگ بردریاست» یا «قایق در دریاست» نتیجه گردد. ولی اگر «در» را به مفهوم درست آن بکار بریم مثال درست درمی‌آید مثلاً: کاه در خشت است؛ خشت در دیوار است؛ پس کاه در دیوار است.

در مورد استعمال کلمات و عبارات البته وضع شخصی گوینده و حالات و اعتقادات او نیز در بیان مطلب اثر دارد. مثلاً اگر یک عالم طبیعی بگوید: «حیات انسان را مادیات متشکله بدن می‌سازد» این اظهار از دهان او مسموع و مقبول است، ولی اگر این بیان از طرف یک معتقد مذهبی عنوان شود، دیگر نمیتوان اظهار او را قبول کرد. پس عامل دیگری که در بیان مطلب اثر دارد وضع و حالت گوینده و ارتباط میان موضوع مورد بحث و شخص بحث کننده میباشد؛ قبلاً در این زمینه به نظرات جائز در مورد صدق و کذب اشاره کردیم.

۸-۸ وضع الفاظ از نظر اصولیون مسلمان - بحث وضع الفاظ در

میان اصولیون اسلامی بسیار مفصل است. در این کتاب سعی شده حتی الامکان آثار فارسی و عربی که در این زمینه ها بحثی دارد بدقت مطالعه گردد؛ مطالب تکراری آنها بکناری گذارده شود؛ ملخص مباحث آنها تلفیق شود؛ بالاخره جملگی این اظهارات بر جدولی جمع آید. جدول پائین (صفحات ۱۳۳-۱۳۲) در حقیقت خلاصه یک سلسله مباحث است که در آثار

اصولیون و متکلمین اسلامی در زمینه وضع الفاظ آمده است.

البته معنی نشده است که یک یک شقوق این مباحث به تفصیل مورد بحث قرار گیرد، ولی در عین حال جهد شده که مطلبی نادیده نماند و برای هر مورد که بر روی جدول آمده است مثالی زبان دار و روشن زده شود تا جهت و خصوصیت بحث روشن گردد. آنچه متکلمین مسلمان بدان اشاره کرده اند، اکنون در علم معنی شناسی در غرب مورد بحث است. ولی مباحثی که چگونه «تصور ذهنی» به فکر بدل میشود؛ اینکه مواد سازنده فکر چیست؛ اینکه مفاهیم چگونه از سری به مغزی دیگر منتقل میگردد؛ بالاخره سراحل تعیین ارزش و راههای درك معنی مواردی است که در سرزمین های غرب مفصل تر مورد بحث قرار گرفته است. بر اثر همین مختلف بودن زمینه بحث است که مفهوم «علم دلالت» در میان منطقین اسلامی با آنچه در غرب بدان «سمن تیکز» اطلاق میشود فرق دارد.

در جدول صفحات ۳۳-۳۲ علامت «ت» معرف «تصور ذهنی»؛

م علامت مصداق خاص؛ م - د علامت «مصادیق» میباشد.

۸-۹ شرح کوتاه از اصطلاحات وضع الفاظ - آنچه اصولیون

ایرانی و غیر ایرانی مسلمان در زمینه شقوق و موارد مختلف «وضع الفاظ» بیان کرده اند بر جدولی آوردیم تا ارتباط خصوصیات و روابط «وضع الفاظ» روشن گردد. اینکه برای بهتر زبان دار کردن مطالب و نکته های این دانشمندان به شرح یک یک صورتهامینپردازیم و برای هر مورد مثالی میآوریم:

۱- دلالت مطابقه - حالتی است که لفظ بر تمام معنی خود دلالت

کند مثل لفظ خانه که بر تمام اجزاء خانه مثل در و دیوار و حیاط دلالت مینماید و صورت شمول و فرا گرفتن دارد. بدین معنی وقتی که میگوئیم «خانه» دیگر استخرو حیاط و درخت و اشجار از آن جدا نمیشد.

۲- دلالت تضمنی - این نوع دلالت اغلب وقتی صورت میگیرد که لفظ فقط بر جزئی از مدلول دلالت نماید. مثل اینکه وقتی میگوئیم خانه سفید است مراد رنگ خارجی خانه میباشد و دیگر به در و دیوار داخلی و حیاط خانه که ممکن است رنگهای دیگر داشته باشند ارتباط ندارد.

۳- دلالت التزامی - این دلالت از رابطه نزدیک مدلول (مثلاً آتش) با دال (مثلاً دود) حاصل میاید، چنانچه از ذکر خورشید نور بنظر میرسد.

۴- مطابقه مرکب - موردی است که لفظ دارای اجزاء قابل تجزیه میباشد که هر جزء آن بر مبنائی که دلالت بر آن ارجاع میشود اطلاق گردد.

۵- مطابقه مفرد - کلامی است که لفظ آن دارای جزء نباشد. مانند علامت تعجب که یک حرف است یا کلامی که جزء لفظ آن مثل «م» در مرد یا «س» در «سیب» دلالت بر جزئی از معنی دیگر آن ننماید، یا کلامی که اگر جزء آن دارای معنی باشد مثل «غلامعلی» در جزء «غلام» و «علی» دلالت بر یک شخص کند، نه اینکه «علی» دلالت بر «معلم» کند درحالیکه از علی مراد حضرت علی علیه السلام باشد.

۶- مفرد مستقل - (لفظ در معنی خاص) مثل ادات و آن عبارت از لفظی است مانند حروف اضافه که خود بتنهائی دارای معنی نیست، ولی وقتی در جمله بکار میرود موجب تغییر معنی فعل یا اسم میشود. چنانچه

در انگلیسی حرف اضافه to میتواند معنای دهها فعل و اسم را عوض کند یا در فارسی لفظ «ب» یا «به» معنی ندارد ولی در «بیر» یا «بزن» یا در «به خانه» و «درخانه» در معنی فعل یا اسم تغییر پدید میآورد.

۷- **مفرد مستقل** - آن لفظی است که هم ماده و هم هیأت آن دالات بر یک چیز کند؛ این مفرد مستقل را اسم خوانیم. ولی هرگاه لفظ مستقل از نظر ماده به معنائی دالات کند و از لحاظ هیئت (بکار رفتن آن در جمله یا حالت زمانی یا آهنگ و خصوصیت دستوری دیگر) دالات بر امر دیگر کند آنرا فعل خوانیم.

۸- **اسم** - این عامل سه حالت دارد:

الف - یک لفظ و یک معنی

ب - یک لفظ و چند معنی (مشترک - حقیقت - مجاز)

پ - چند لفظ و یک معنی (مترادف)

اسم یا جزئی است معین یعنی یک لفظ مثل حسن رضائی تنها به یک شخص بخصوص ارجاع میشود؛ یا اینکه اسم کلی است مثل (حسن) که به چندین وجود عینی بر میگردد که در این حالت «عام» بودن باز مواردی وجود دارد.

۹- **کلی عام (متواپی - مشکک)** - کلی ای که هیچ

یک از اجزاء را مستثنی نکند آن را کلی عام خوانیم. وقتی میگوئیم «گربه» این لفظ تمام گربه ها را صرف نظر از رنگ جثه و سن و بودن در سرزمین خاص شامل میشود؛ ولی کلی مشکک امری نسبی است مثلاً وقتی میگوئیم «شیرینی» ممکن است انواع شیرینی در میوه و شیرینی در قند یا شیرینی های دیگر را مراد داشته باشیم؛ یا اینکه مراد از لفظ شیرینی

درجات شیرینی مورد نظر باشد.

۱۰- مشترك - هرگاه يك لفظ در مقابل زياده بر يك معنی قرار گیرد آنرا مشترك خوانیم؛ در این حالت لفظ یکی و تصورات ذهنی متعدد است. در این جا وجود قرینه‌های حالیه و کلامیه لازم است تا از تداخل تصورات ذهنی جلوگیری گردد تا هر جزء مشترك به يك موضوع بخصوص ربط یابد.

گاه برای يك تصور ذهنی چندین لفظ وجود دارد. مثلاً در انگلیسی كهن بر اثر نفوذ دوسر حله‌ای زبان لاتین و فرانسه به زبان انگلیسی، هزاران كلمه از لاتین و فرانسه وارد انگلیسی شد. از اینرو بعداً در انگلیسی میانه لااقل برای چند قرن هزاران كلمه از دویشه فرانسه - لاتین از یکطرف و از ریشه انگلوساکن از طرف دیگر بوجود آمد که هر كلمه بتدریج معانی متفاوت یافت مانند kingly (از ریشه انگلوساکن) و royal (از ریشه لاتین - فرانسه) و نظائر دیگر؛ یا برای «نخل» دهها كلمه وجود دارد و برعکس کلماتی نظیر عین بمعنی «چشم» عجزو بمعنی «پیر» هر يك به تنهایی برای سی یا پنجاه معنی مختلف بکار میروند (يك لفظ در مقابل چند معنی). گویا در عربی برای لفظ «حمل» شتر یا «سیف» شمشیر کلمات فراوان باشد.

۱۱- حقیقت و مجاز - اگر لفظی در غیر معنای حقیقی خود بکار رود مجاز خوانده میشود و این امر دو شرط و خصوصیت دارد (۱) وجود رابطه بین معنای حقیقی و مجازی (۲) وجود قرینه معین که نشان دهد لفظ در معنای مجازی بکار رفته است. اصل این است که در معنای همیشه ذهن متوجه معنای «حقیقی» است ولی وجود قرینه است که توجه ذهن را بمعنی «مجازی» نیز معطوف میکنند.

۱۲- مجمل و مبین - وقتی معنای یک کلمه روشن نباشد و آن کلمه در عین حال توانائی کشش چند معنی را داشته باشد آنرا مجمل گویند؛ اجمال ممکن است در جمله و خاصه در مورد ضمیرها باشد. اجمال در لفظ مفرد چند نوع است مثل شیرینی که از منابع متفاوت پدید میآید مثل شکر، میوه و جز آن.

۱۳- تضمّن والتزام و مطابقه - هر کجا التزام باشد حتماً «مطابقه» وجود دارد، ولی لازم نیست که همیشه هر کجا مطابقه باشد حتماً التزام نیز وجود داشته باشد. در مثال «انسان حیوان ناطق است» در این مثال مطابقه وجود دارد ولی دلالت انسان بر حیوان تنها تضمّن است (یعنی شامل جزئی از آن میباشد)؛ دلالت انسان با قابلیت و توانائی «کتابت» در انسان امر «التزام» است. یعنی انسان و توانائی کتابت با هم ملازمه دارد. عبارت دیگر انسان توانائی خواندن دارد که ممکن است بعضی از انسانها از این توانائی بهره‌ور شوند و بعضی بهره‌ور نشوند.

این بود شرح کوتاه از چند اصطلاح «وضع الفاظ» در میان منطقیون مسلمان که جدول رابطه این اصطلاحات در صفحات قبل نقل شد. امید است با شرح این مختصر بتوان به رابطه گفته‌های متکلمان ایرانی مسلمان پی برد و گفته‌های آنها را با نظرات علماء معنی شناس غرب مقایسه کرد.

فصل نهم

دسته‌بندی عوامل تغییرات معنی

۹-۱ پدیده‌های تحولات معنی - گفته شد که علم معنی‌شناسی سابقه کهن دارد و از زمانی که برای پیش از یک تصور ذهنی یک لفظ قرار گرفت، اهمیت این علم حس گردید. در سال ۱۹۳۱ استرن سوئدی^۱ مطالبی در همین زمینه در خصوص عوامل تغییرات معنی با توجه به این خصوصیات در زبان انگلیسی نشر داد. سه سال بعد کتاب معروف سوسور^۲ انتشار یافت و درهای نو باین علم گشود. «سوسور» مطالعات معنی را به دو زمینه تطبیقی یا هم‌زمانی و تاریخی یا در زمانی تقسیم و او به عامل زبان از حیث یک شکل توجه کرد که در این ترکیب اجزاء باهم در ارتباط نزدیک هستند.

همین توجه به یکپارچگی زبان موجب ایجاد مکتب ساختمان‌ی در پراک شد که اکنون مراکز زبان‌شناسی امریکا و اروپا بدنبال این نظریه هستند.

در معنی‌شناسی امروز توجه خاص به «سبک» نویسنده و حتی سبکهای فردی یعنی نحوه‌ای که شخص سخن می‌گوید و لغات خود را

۱ - Gustaf Stern

۲ - F. de Saussure کتاب قبلا معرفی شده است

انتخاب میکند میباشد. چون آسر و فرمانده انتخاب لغات مغز است و آن مرکز است که فرمان میدهد تا چه لغاتی برگزیده شود و چه کلماتی مورد توجه قرار گیرند و در نتیجه چگونه فکر و تصور ذهنی موجود به لباس و قالب کلمات درآید، از اینجا مطالعات معنی شناسی رابطه نزدیک با روان شناسی پیدا کرده است. متأسفانه شماره تصورات ذهنی بنظر نامحدود میرسد و در نتیجه ارتباط و محاسبه روابط این تصورات ذهنی بالغات، احتیاج به علم ریاضی دارد. آگاهی بر انواع وسائل دسته بندی و خلاصه کردن، توجه ما را به منطق سمبلیک جلب کرده است. از نظر دسته بندی الفاظ و افکار نیاز به ماشینهای الکترونیکی پیدا شد؛ بالاخره بمنظور مطالعه معنی و یافتن روابط آن با الفاظ، معنی شناسی با فلسفه نزدیک شده است. از اینجا است که معنی شناسی با علوم مختلف منجمله: جامعه شناسی، ادبیات، ریاضیات، منطق سمبلیک، الکترونیک در رابطه نزدیک میباشد. بگفته «سپیر»^۱ زبان چه از نظر تلفظ و چه از نظر دستور و چه از نظر معنی مرتباً در تغییر و تبدیل و تکامل و جابجا کردن مفاهیم و معانی میباشد.

البته منشاء تغییرات فراوان است. زبان متشکل از یک سلسله لغات و یک دسته همبستگی هاست که هر فرد در ربط دادن این عوامل بهم از یکطرف «محدود» و از طرف دیگر تا حدی «مختار» میباشد. همین وجود درجه «اختیار» است که بتدریج در زبان تغییرات پدید میآورد. مثلاً مادر یا پدر فارس زبان خود بیک زبان که دستگاه خاصی است سخن میگوید

ولی وقتی که این مادر یا پدر زبان خود را بفرزند خویش منتقل میسازد، نوزاد عیناً آنرا نمیتواند از آنها کسب کند؛ در نتیجه در آن تغییر بوجود میآورد. در این دست‌بست‌گشتن است که بسیاری از معانی دگرگون میشود و در نتیجه روح و معانی لغات بتدریج پس از چند نسل عوض میگردد.

مطلب دیگر اینکه کلمات حتی اسماء ذات‌مثل «گل» و «کتاب» و «نان» برای اشخاص مختلف مفاهیم و معانی متفاوت دارند. تصور ذهنی «نان» برای یک ایرانی که در نظرش نام سنگک یا تافتون یا لواش ظاهر میشود که جملگی آنها نازک و پهن شده‌است، با تصور ذهنی نان برای یک فرانسوی که نان برای او شئی طویل و مدور است فرق دارد. نیز از جهت مصرف و اهمیت غذایی آن باز موضوع مختلف میشود؛ بدین ترتیب تصور ذهنی «نان» برای یک ایرانی و یک فرانسوی تفاوت دارد^۱.

اگر در اسماء ذات تصور ذهنی یک‌شئی یکسان نباشد، مسلماً اسماء معنی نظیر: شجاعت، عشق، دموکراسی که هر یک چندین تصور ذهنی مختلف و گاه متضاد دارند چگونه میسر است در مغز جملگی مردم تصویر ذهنی مشابه و یکسان بوجود آورد؟

۲-۹ تغییرات و تحولات معنی - «میه» بحث بسوط در خصوص
تغییرات معنی عنوان کرده است. او میگوید کلمه لاتین *monēta* در انگلیسی به کلمات *mint* و *money* و در فرانسه بصورت *monnaie* آمده است.

۱- مثال دیگر اینکه درخت از نظر یک طبیعی‌دان یا از نظر یک باغبان یا از نظر یک مسافر خسته راه‌گم کرده یا از نظر یک تجار یا از دیده‌گاه یک شکارچی - که از نظر لانه پرندگان بآن توجه میکند - فرق دارد.

البته باید یادداشت که لفظ *monēta* خود از فعل *moneo* مشتق است که بمعنی «اعلام کردن یا کاهش یافتن» است. البته اثبات اینکه چگونه لفظ «پول» با «اعلام کردن» ارتباط یافته قدری دشوار است، ولی اگر مختصری از قصه و تاریخچه آن خبردارشویم مفهوم آشکار خواهد شد: *monēta* عنوانی برای خداوند Juno بوده که در معبد او در روم پول ضرب میشده است؛ از آنجا رابطه بین الفاظ فراهم آمده و معنی تغییر کرده است. یا مثال دیگر عبارت *humour* است که انگلیسی آن را از فرانسه قدیم عاریه گرفته است.

میدانیم که گفته شده وجود انسان صاحب چهار طبع: خونی بلغمی - صفرائی و سودائی است که بر مبنای آن خو و سیره اشخاص عوض میشود. چنانچه میگویند فلان شخص بلغمی مزاج است و فلان شخص عصبانی و سودائی است. از اینجا است که کلمه *humour* بتدریج بصورت و بمعنی خلق و خو و خاصه خلق و خوی مطبوع درآمده است. بروز اصطلاحات دیگر نظیر *melancholy* یا *choleric* یا *phlegmatic* یا *sanguine* یا عباراتی مانند *temperament* بر اساس همین مبانی بوجود آمده است. گاه برای تغییر جهت توجه و گریز از برخورد های روانی ضرورت دارد تا عبارتی که مفهوم تند دارد با لفظی که نرم و گرم است همراه آید تا از تندی عمل آن بکاهد. بسیاری از ابزار و تجهیزات جنگی که در کار برد آنها خشونت وجود دارد مثل *machine gun* (مسلسل) لفظ ملایم دستگاه قهوه خورد کنی: *coffee-mill* و بجای زره پوش و تانک عبارت «آشپزخانه غلطان» *rolling kitchen* بکار رفته است، تا بدین ترتیب از خوف «تانک و تفنگ بکاهد».

ادبیات زمینه‌ای است که در آن کلمات بصور مختلف و درمعانی متفاوت و متغییر بکار می‌رود. میتوان شواهد فراوان در تغییر معنی با بررسی آثار نویسندگان نشان داد. یکی از این الفاظ کلمه taboo است که برابر کلماتی که از نظر اجتماعی، مذهبی، اخلاقی به زبان آوردن آنها پسندیده و سزاوار نیست بکار می‌رود. این کلمه دو شاخه دارد: یکی مقدس و دیگری خطرناک و ناپاک. از آنجائی که این لغت به زبانهای دیگر مهاجرت کرده، کلمه مزبور مقابل لفظ polynesy آمده است؛ البته در لفظ taboo یک نوع حالت نهانی و کتمان خاص نهفته است. اهمیت کلماتی که در زیر این نام دسته‌بندی میشوند این است که این کلمات از نظر کثرت استعمال بسیار فقیر و از نظر تکرار بسیار ضعیف میباشند؛ ولی چون استعمال و بکاربردن آنها ضرورت است، این کلمات را در لفافه خوش کلام یا شیرین لحنی^۱ پیچیده و جلوگر میسازند. منشاء حدوث و ظهور کلمات در این سیره معنائی سه عامل است^۲: ترس - توجه به نزاکت و لطافت - محبوبیت و آداب معاشرت.

عامل ترس موجب میشود که کلمات مستقیماً بر زبان جاری نگردد. مثلاً ترس و احترام به خداوند موجب شده که بجای این نام کلمات lord یا master یا seigneur بکار رود. مثال دیگر نیز که نقطه مقابل این لفظ است نام «شیطان» میباشد که در فرانسه آن را به l'autre (دیگری)

۱ - Euphemism

۲- لغت taboo را کاپیتان کوک از جزایر شرق استرالیا وارد انگلیس کرد و از آنجا به زبانهای دیگر رخنه نمود. بعقیده «کوک» این لفظ به مفاهیمی اطلاق میشود که در آن منع و مانعیت استعمال وجود داشته باشد.

می‌خوانند تا از بردن نام شیطان رهائی یابند. البته بیم توجه به خرافات نیز ممکن است مانع ذکر یک نام شود؛ چنانچه بجای سیزده می‌گویند (۱۲ + ۱) و جز اینها.

از عوامل دیگری که در معنی تغییر پدید می‌آورد کلماتی است که به سن‌های خاص اطلاق می‌شود. لفظ *filie* بمعنی «دختر» اگر همراه با *jeune fille* (دختر جوان) نشود، معنی بدو حتی مفهوم «زن بدکاره» را میدهد؛ البته این بیان خاص فرانسه است؛ در زبان انگلیسی برای لفظ *girl* که مقابل این کلمه است دیگر این بیان مصداق ندارد. در مورد اسم‌های دیگر هم وضع چنین است، مثلاً «کلمه خرس» برای نشان دادن دو دسته از کواکب بنامهای «دب اکبر» و «دب اصغر» که در انگلیسی *greater bear* و *lesser bear* خوانده می‌شود بکار می‌رود. این مثال در حقیقت عکس *taboo* است، زیرا بعثت والا بودن مقام کواکب حتی نام دیگر بر آن نهاده‌اند که با این وجود از منزلت آن کاسته نشده است. چنانچه در فرانسه *ourse* و در ایتالیائی *orsa* و در اسپانیولی *osa* و در آلمانی *Bär* و در زبان هنگری *Medve* است که غالب آنها یا از *ursa* لاتین یا از *Apktos* یونانی گرفته شده است (همه بمعنی خرس می‌باشد).

۳- ۹ تحولات معنی در جمله و در زبان - معنی لغات در زمان

و مکان تغییر می‌کند؛ قصد از مکان در اینجا صورت نحوی کلمات می‌باشد.

همانطور که یک کلمه در متون مختلف و در محل‌های متفاوت در جمله معانی چند بخود می‌گیرد، معنی لغات نیز از یک زمان به

زمان دیگر تغییر میکند. مطالعه این تغییرات غالباً موجب شگفتی و تعجب میگردد، زیرا ممکن است گاه در معنی کلمه چنان تغییراتی رخ دهد که کلمه معنی «متضاد» آنرا بخود گیرد.

اگر در مطالعه نمایشنامه‌های شکسپیر، شاعر چیره‌دست انگلیسی، دقیق و باریک شویم و به معاینه لغاتی که او بکار برده بپردازیم، با واژه‌های فراوانی روبرو میشویم؛ معنی آن کلمات با آنچه ما امروز از آنها قصد و مراد داریم فرق فاحش کرده است. مثلاً قصد از لفظ انگلیسی battle بیشتر بمعنی همراهی و موافقت بوده (بطوریکه هنوز لفظ battalion باین تعبیر باقی است)؛ در حالیکه اکنون این لفظ معنی «متضاد» آن یعنی جنگ و خصومت خواهی و ستیز را بخود گرفته است. نظائر و مشابهات این لفظ چنان وافر است که اگر تنها به نوشته‌های شکسپیر نیز اکتفا کنیم تعداد آنها از صدها فزون خواهد شد. بدنیست یک مثال دیگر از سیاق نوشته‌های قرن هفدهم انگلیسی بیاوریم: لفظ prevent بمعنی «راهنمایی کردن و هدایت نمودن» بکار میرفته، حال آنکه معنی این کلمه امروزه عیناً بعکس شده و مفهوم مباین آن یعنی: «قانع شدن» و «جلوگیری کردن» را بخود گرفته است.

نباید در عجب بود بلکه بر عکس باید انعطاف فکرهاست و قبول کرد که واژگان سیال هستند و حرکت میکنند و آنها از نقطه‌ای به نقطه دیگر تغییر مکان و تغییر خصوصیت میدهند.

البته سرعت هر کلمه بر حسب کثرت استعمال و موقعیت کاربرد اجتماعی آن دستخوش تغییر است؛ ولی آنچه مسلم است: هیچ کلمه‌ای در سکون نیست و معنی آن ثابت نمی‌ماند. بکرات مشاهده شده که قاموس

نویسان در همان دوره‌ای که سعی در تحدید مرز کاربرد واژگان میکردند و دست بکار کنجکاوی گردآوری لغات بودند، مشاهده کردند که سیال و روان بودن خصوصیات لغات برنامه ساخته و مطروح آنها را بهم می‌ریزد و مرز معنایی لغات دائماً در تغییر و تجاوز به مجاوران و همسایگان خود می‌باشد.

باید گفت که تقریباً لغت خود بخود و تنها بمقتضای شکل ظاهر معنی ندارد، در واقع معنی لغات در «مغز» افراد نهفته است. هر گس هر لغت را بمیل خود کوچک و بزرگ میکند و آن را چنان می‌سازد تا بالغات اطراف خود جور آید و در قالب مطلوب افتد و ناقل معنی و مقصود گردد.

از آنجاست که بحث ریشه‌شناسان و واضعان لغت که همیشه قصد دارند لغات اشتقاقی را در معانی لغات هم ریشه خود بکار برند درست در نمی‌آید، اغلب دیده میشود که لغات مشتق از یک ریشه دارای معانی مشابه نمی‌باشد.

کلمه ممکن است بر حسب مقاصدی که بکار میرود چهره‌های متفاوت گیرد و نقابهای مختلف بر سیمای خویش زند. مثلاً آنچه از لفظ «آهن» استنباط میگردد بر حسب خصوصیت کسی که آنرا بکار میبرد مختلف باشد: از نظر شیمیست آهن از جهات نوع فلز و کاربرد آن مطرح نیست بلکه خصوصیات آن بیشتر از نظر ترکیب آن با سواد دیگر مورد توجه است؛ آهنگر از آهن فقط به انواع و سودمندیهای آن توجه دارد؛ ادیب نوپرداز از آهن قصد نمادسازی دارد و دیدگاه او با زاویه شیمی دان و آهنگر مختلف است؛ پزشک و آنکه در آزمایشگاه مقدار آهن خون

را می‌سنجد نظری کاملاً دیگر دارد؛ باستان‌شناس به شیئی آهنی کشف شده و از دل خاک بیرون آمده از دیدگاه دیگر مینگرد؛ عصر آهن و مفرغ برای تاریخ‌نویس از نظر در زمانی و تاریخی مطرح می‌باشد. عبارت دیگر میتوان بیک شیئی ثابت و معین از دیدگاههای مختلف نگریست و روابط متفاوت جستجو کرد؛ وجود همین روابط مختلف است که در معنی تغییر پدید می‌آورد.

۹-۴- حالت تغییر معنی - هر واژه نیاز به «شناسنامه» دارد؛ حتی صدور بیک شناسنامه برای بیک لغت نا کافی است. باید توجه داشت که هر واژه لااقل دو شناسنامه نیاز دارد: یکی «همزمانی» یعنی وضع لغت در امروز و تغییرات آن از نظر مشاغل و اشخاص مختلف و دیگر شناسنامه «در زمانی» که مسئول رسیدگی به سوابق و تحولات لغت در زمانهای متفاوت می‌باشد. اینکه چرا و چگونه و بچه سرعت معنی لغات تغییر می‌یابد، علل متفاوت دارد. شاید جمع‌آوری کلیه سبب‌های اجتماعی و روانی مؤثر در این تغییرات در اینجا میسر نباشد، ولی بهر حال میتوان به چند عامل و پدیده مهم نظر داشت:

۹-۴-۱- اسم خاص - اسماء خاص محوطه کار بر دودید آنها محدود است. گاه ممکن است این محفظه بهم آمده را بکسلد و از اطلاق آن به یک نفر فراتر رود و به جمع منتسب گردد؛ حتی طبقه دستوری و قسمتی از سازمان و ساختمان زبان را شامل شود. مثلاً فیلسوف شهیر قرون وسطی Duns Scotus مورد عناد دانشمندان همطراز خویش قرار گرفت و او را «مغز در بسته» یا «سخت‌سر» و «عالم‌نما» لقب دادند. بعداً

«الکساندر پوپ» شاعر انگلیسی از طریق استهزاء آنهایی را که نرمش فکری نداشته‌اند dunciad خواند و اکنون لفظ dunce بمعنی «سرسخت» بصورت صفت و اسم بعنوان کلمه‌ای عام بمعنای «تظاهر به دانشمندی» یا دانشمند متظاهر بکار می‌رود؛ حال آنکه منشاء آن فقط روزی یک‌اسم خاص بوده است.

یا لفظ دوستانه guy بمعنی «یارو» که بسیار رایج است و همه آنرا بکار می‌برند، از اسم خاص و نام آقای Guy Fawkes که باحیله و شیطنیت قصد مین‌گذاری در زیرپی پارلمان انگلیسی را داشت منشاء گرفته است؛ اکنون این اسم خاص بشکل اسم عام درآمده و نام آقای Guy Fawkes به «کلمه «یارو» یا «مردك» یا «فلانی» بصورت guy مبدل شده است.

۲-۴-۹- قلب و برگشت معنی - این پدیده یکی از موجبات تغییر معنی می‌باشد. مثال در این زمینه فراوان است، ولی شاید مثال «خواربار فروشی» نمونه مناسبی باشد. در قدیم بارفروش و خصوصیت بارفروشی در عمده فروشی آن بوده؛ ولی امروزه در خواربارفروشی دیگر خریدار مطرح نیست، بلکه برعکس مشتری اقلام کوچک یا باصطلاح چند سال پیش سقط و چیزهای متعدد و کوچک را از آنجا خریداری میکند. مثال دیگر: در انگلیسی لفظ restive به اسب «تنبل و راه‌نرو» اطلاق می‌شد، ولی بتدریج این خصوصیت جنبه سماجت گرفت و باز کلمه دست‌خوش تغییر گردید، که اکنون عیناً بمعنی متضاد آن در مفهوم «بی‌قرار» و حتی «چموش» بکار می‌رود.

گاه تغییر معنی منشاء بی‌اطلاعی از ریشه لغات را دارد. مثلاً در

فارسی چون غالباً لفظ «نا» میتواند کلمه بعد از خود را منفی کند مثل «نامرد» و «نابهنگام»، از اینرو ممکن است کلماتی که «نا» در آنها مبداء و معنی دیگر دارد باز بهمین مفهوم تعبیر شود و در نتیجه کلماتی شبیه «نادم» و «نادر» به دو جزء تقسیم شود که بر اثر این تجزیه مفهوم نادرست بدست آید.

در انگلیسی لفظ *dulate* بمعنی «سطح» و «صاف» است، از اینرو کلمه *undulate* بنادرست بمعنی «ناصاف» و «تپه ماهور» تعبیر شده است: باین اعتبار که *un* — عامل نفی کننده است، حال آنکه این *un* — از ریشه *un* — در الفاظ *undone* و *unkind* نیست؛ بلکه پیشوند *un* — از ریشه لاتین *undo* به معنی «سوج» و «شکنج» است. این اشتباه از آنجا که تلفیق این کلمات باز با معنی مورد نظر تطابق داشته زیاد چشم گیر نبود و مورد توجه مردم عادی قرار نگرفته است.

همچنین است در کلمه *preposterous* که تجزیه این لفظ از نظر ریشه‌شناسی بدین ترتیب است: *pre + post + erous*؛ نه اینکه *pre + pos + terous* در نتیجه معنی این لفظ باید در حقیقت قبل و بعد... یا «کاری را دوباره کردن» باشد؛ دیگر نباید معنی آن را در عبارت *posterous* جستجو کرد.

۳-۴-۹- کلمات با منزلت - عامل دیگری که تغییر معنی را موجب

میگردد، بکار بردن الفاظ با شأن و منزلت برای مشاغل یا اعمال کم منزلت است.

مثلاً در فارسی باصطلاح خودمان از این کلمات «غلط انداز»

فراوان وجود دارد و مردم برای نهان کردن ذات مشاغل خود نامهای پرمنزلت- حتی گمراه‌کننده- به مشاغل خود می‌بندند. در همین ده یا پانزده سال اخیر نامهای متعددی به مشاغل «واسطه‌املاک» داده شده است؛ ولی به محض اینکه مدتی یک کلمه در این زمینه کار کرد، مثل اینکه سائیده و مستعمل میشود، پس ناچار مجبوره تعویض آن میکردند. این است که اکنون چندین کلمه نظیر: واسطه‌املاک، دلالی، بنگاه، دفتر معاملات، مشاور املاک، و جز اینها برای این مشاغل خاص درواژگان خود داریم. اکنون لوله کش‌های ساختمان خود را راهنمایان بهداشت، سلمانیا خود را آرایشگریا مدیران سالنهای زیبایی می‌خوانند؛ میتوان اطلاق لفظ «خانم» را به زنان بد کاره در این مایه دانست.

در زبانهای اروپائی الفاظی نظیر «غیرت» و «شکم» یا «ناف» در قاموسها حتی ثبت نمیشدند. زیرا نوشتن و چاپ کردن و خواندن این الفاظ ایجاد ملالت خاطر میکرد و جنبه ابتذال داشت؛ ولی بتدییج از قبح آنها کاسته شد. در فارسی هنوز فرق دو لفظ: دل و شکم برای همه مشخص نیست و مرتباً الفاظی نظیر: «دل درد میکند» و «دل باده کرده» را عیناً همراه و هم‌سنگ با الفاظ «مرد دل‌داری است» و «دل بحال اوسوخت» و «باین کار دل داده» میشنویم، غافل از اینکه عبارات: «مرد دل‌داری است» با «مرد شکم داری است» ایجاد تضاد معنی میکند.

همانطور در این کتاب یک بار ذکر شد، لفظ «مستراح» شاید بیش از هر کلمه دیگر مجبور به تغییر بوده است؛ چنانچه کلماتی را که ده سال پیش بکار میبردیم اکنون استعمال آنها نیز نامربوط و دور از نزاکت بنظر میرسد. در همین زمینه میتوان لفظ manoeuvre را مثال آورد که این لفظ اولین بار در سال ۱۴۰۵ در انگلیسی بکار رفت و اولین بار هم بصورت

فعل و بیشتر در مایه مصدری استعمال شده است. این لفظ از کلمه «دست» مشتق شده و بمعنی گذاردن چیزهائی است که بیا دست بر روی زمین قرار میگرفته است؛ حتی بصورت کود دادن زراعت نیز بکاررفته است. بتدریج این عبارت مبتذل شد و سر از جای دیگر درآورد و معنی اصلی و سابق آن بکلی منسوخ و فراموش گردیده است.

۴-۴-۹- نهان کردن کلمات نامطلوب - خصوصیت دیگری که در

تغییر معنی مؤثر می افتد، نهان کردن امری نادلچسب و قالب گیری آن در الفاظ دلنشین میباشد.

این تردستی زبانی را ادباء خوش خوانی یا خوش لعنی خوانده اند. البته هر زبان بصورتی به این فن نیازمند است، زیرا کلمات یا حوادث ناگوار جزء زندگی واقعی مردم است و ذکر آنها ضرورت دارد. وجود مستراح و دستشوئی در منزل، نام بردن الفاظی نظیر قبرستان، ذکر مرگ و مراسم تدفین و شرکت در مراسم این امور جزء روابط عمومی همگان است که نمیتوان این روابط را بی نام گذارد. ولی مردم تمایل ندارند که مستقیم و صریح از این مکانها و روابط نام ببرند، این است که ناچار الفاظ دیگر جانشین این کلمات میشود تا بطور منشعب ادای مقصود کند. گاه ممکن است بعلت صریح نبودن علامت، دریافت کننده مفهوم گوینده را درست ضبط و تشخیص ننماید.

برای «مردن» کلمات فراوان آمده که برخی از آنها حتی معنی متضاد یا دور از ذهن با این مفهوم را میرساند مثل: حیات جاویدان یافتن، برحمت ایزدی پیوستن، رخت بر بستن، به قافله پیوستن، بخواب ابدی

فرو رفتن، چشم از جهان پوشیدن، چشم بجهان باقی گشودن، رحمت حق را لببیک گفتن، راحت شدن، مرحوم شدن، بدرک واصل شدن، گور خود را کندن (گورشو کند)، همه را از جان خود راحت کردن، سقط شدن و عبارات دیگر.

در تمام این موارد سعی شده تا از بکار بردن عین لفظ مرگ، چه بصورت دلسوزی و چه در لحن عناد خوداری شود؛ برای کلماتی در همین مایه مثل قبرستان، تشییع جنازه، و جز آن نیز موارد مشابه فراوان می‌باشد.

۵-۴-۹- رنگ و خصوصیت کلمات - یکی دیگر از موارد تغییرات

معنی خصوصیت رنگ کلمات است. جای شبهه نیست که امر انتخاب کلمات برای یک جمله یا یک قطعه یا یک کتاب شبیه برگزیدن رنگهای مختلف در طرح یک تابلو نقاشی است. همانطور که انواع رنگ سبز با رقت و غلظت مختلف در محیط‌های متفاوت بکار میرود، همانطور نیز یک کلمه در بافت‌های مختلف و سازمان‌های متفاوت کلام به چهره‌های دگرگون رو نشان می‌دهد.

به بیان دیگر میتوان گفت که اندیشه‌ها با سبک و سنگینی کلمات رنگ آمیزی میشوند و از این راه، انتقال معنی پدید می‌آید.

البته خصوصیت تغییر معنی بازمینای اجتماعی دارد که بخصوص عوامل سیاسی و مذهبی را باید در این زمینه مؤثر دانست؛ میری و روشنی رنگ کلمات ارتباط نزدیک با کارکرد و کهنه شدن آنها دارد. بر اثر عامل استعمال، کلمات نیز مانند پارچه رنگ خود را بتدریج از دست می‌دهد و رنگ پریده بنظر میرسند.

چنانچه بعضی از احزاب که روزی خود را «تندرو» و افراطی

میخواندند و در حقیقت نام جمعیت آنها بصورت «رنگ‌سیر» بود، بتدریج بر اثر برگشت زمان و کھولت اعضاء تشکیلات آنها برنگ «روشن» درآمد و ملایم شد؛ درحالی‌که هنوز رنگ‌سیر و تند برنام آنها جلوه گراست و بناحق بر پیکر این تشکیلات میدرخشد. از این قبیل است باشگاه‌هایی که نام «جمعیت جوانان» یا «کانون جوانان» و نظائر آن را دارند که روزی سیری و تندی نام با ترکیب و شکل اعضاء آن مطابقه داشته، ولی اکنون تندی خصوصیت اعضاء زائل شده ولی سیری و تندی نام هم‌چنان برجای مانده است.

وقتی تازه فرقه مذهبی «متدیست» پیدا شده بود، مردم افکار آنها را آنقدر «تند» میدانستند که فقط جوانان عالم بدان رومی‌کردند؛ ولی امروز فرقه «متدیست» خود بصورت فرقه‌ای از مسیحون محافظه کار درآمده است. هم‌چنین لفظ «محافظه کار» از این مایه است: وقتی از «محافظه کار» صحبت میشد این لفظ با سیاستمدار با تجربه و پخته و مجرب متبادر به ذهن بود؛ ولی اکنون بیشتر این لفظ به شخص کم‌برش و ترسو و غیر کاربر اطلاق میگردد. یا باز همین عبارت «سیاستمدار» که بیشتر ذهن را متوجه شخص وارد به علم سیاست و خبر از اتفاقات بین‌المللی و تاریخی میکرد، اکنون این کلمه ما را به «تزویر» و «دوروئی» شخص بیشتر توجه نمیدهد.

از خصوصیات دیگری که موازنه معنایی را بهم میزنند عامل مستعار بودن کلمات است. هر کلمه بالقوه توان این را دارد که در غیر معنی خود بکار رود و لااقل دو صورت بخود گیرد؛ یکی صورت عادی و دیگر صورت نمادی یا سمبلیک.

عواملی که موجب بسط زمینه لغات میشود فراوان است، ولی ادبیات در اینجا نقش مؤثر دارد. این بحث نمادسازی کلمات یا سمبولیسم یکی از زبردست‌ها یا هنر و مهارت ادبی میباشد. هر شاعر به فراخور قدرت خود سعی دارد از این «دولا» کردن معنی لغات سود برد و این تردستی را جز صنایع لفظی خود بحساب آورد؛ این است که نماد و نمادسازی و نیز بررسی ساختمان «نمادها» یا سمبولیسم رشته‌ای خاص در هنر صنایع ادبی و لفظی قرن ما شده است.

اگر عشق به حافظ ما را به گزافه گوئی نکشاند و شوق به او راه انصاف و میانه‌روی را بر ما مسدود نسازد، باید گفت که کمتر شاعری در جهان ادبیات میتواند یافت که تا این حد در نمادسازی تردست باشد و فن سمبولیسم را چنان ماهرانه بازی کند.

در حقیقت عظمت هنر حافظ را میتوان در این دانست که او تنها یک کلمه یا چند کلمه را بعنوان سمبل بکار نمی‌برد، بلکه او دو «دستگاه» زبانی یا دو «سازمان» واژگان ساخته که دسته‌ای معنی عادی خود را شامل و دسته دوم یکسره مفهوم سمبلک را عهده‌دار است.

این هنر «دولا» کردن معنی کلمات را بسیاری از شاعران بخدمت کشیده‌اند، ولی آنها فقط توفیق یافته‌اند در یک بیت شعر یک سمبل یا در یک غزل چند سمبل بکار برند یا در تمام سازمان شاعرانه‌ها خود سمبل‌هایی چند را بقالب بزرگتر و بصورت دستگاه image معرفی نمایند؛ ولی آنچه حافظ کرده در مرحله بالاتر و با تردستی بیشتر است. در عالم قیاس میتواند گفت که اگر شاعران با دوگویی در هوا بازی می‌کنند؛

حافظ یا چند گوی در حال بازی میکند. او با سهارت همیشه چند گوی را در فضا دارد که یکی از آن در حال آغاز حرکت است؛ ماشیفته‌گان بر هنر ادبی این این شاعر چیره دست آفرین می گوئیم.

در این بیت دو دسته کلمات معمولی یکبار در سیاق عادی و یکبار همین کلمات در صورت مذهبی و معمولیسم بکار رفته اند و در آن امتزاج مذهب پاک با اعمال حرام چنان آمیخته است که مؤمن معتقد از یکطرف و کافر مطلق را از طرف دیگر مبهوت و شیفته این گفته هامی سازد:

نماز در خم آن ابروان محرابی

کسی کند که بخون جگر طهارت کرد

در این بیت: نماز، خم (هلال ابرو با خم شدن در حالت نماز)، محراب (تناسب آن با هلال ابرو و خم شدن در حال نماز)، خون جگر (رابطه شراب قزمز با خون سرخ)، طهارت (شستن با خون که خود ناپاک است و شراب که مرجع است برای خون جگر و آنهم ناپاک است ولی در اینجا بمنزله تنها عامل پاکی دهنده آمده) یکبار در حالت عادی و یکبار در حالت نمادی بکار رفته است.

باز در این زمینه میتوان مثالهای دیگر آورد مثلاً الفاظی مانند «ساده» که معنی سلامت داشته اکنون جنبه «احمق» و مفهوم بی خبر بخود گرفته است.

عبارت «پخش» که معنی گستردن دارد اکنون به «پخش اخبار و امور روابط عمومی» مربوط شده است و معنی بسیطتری غیر از آنچه از کلمه مراد بوده بخود گرفته است.

در همین مایه سیر شدن و پیر رنگ گردیدن کلمات میتوان به صورتهای دیگر اشار کرد که در این حالت ریشه لغات مطرح نیست، بلکه بیشتر عوامل روانی و امور احساسی مورد توجه است؛ مثالهای دیگر در این زمینه فراوان میباشد:

در فارسی قوم «ماد» بیشتر جنبه ایلاتی و چوپانی و گله داری داشته است؛ ولی بتدریج پیوستگی به این نژاد چه برای شهرنشین و چه برای دیگران منشأ مباهات و افتخار گردیده است.

در انگلیس قوم «گاتیک» هانیز بیشتر به مردم دور از تمدن و حتی وحشی اطلاق میگردد، ولی بتدریج بر منزلت و حیثیت این کلمه اضافه شد؛ تا اینکه اکنون برای فلان انگلیسی یا امریکائی ثروتمند ثبوت پیوستگی به این قوم و نژاد مایه مباهات و سربلندی شده است.

باین ترتیب معنی کلمات «ماد» و «گاتیک» پیرنگ تر و سیر تر شده است. برخی دیگر از کلمات رنگ ساده و صاف دارند، ولی با گذشت زمان آنها مخلوط و درهم شده اند و باز پس از درهمی ممکن است از نو صاف شده باشند.

لفظ «تبلیغات» از لحاظ معنی «لغوی» کلمه ای ساده و صاف بوده، ولی بتدریج پیرنگ تر شده و حتی معنی «دروغ» و گزافه بخود گرفته است؛ در حالیکه این لفظ از «خوش گوئی» و «خوش زبانی» پی گرفته و منشأ «پرگوئی» و گزافه گوئی نداشته است.

همانطور میتوان مثالهای سیاسی آورد. در اوایل انقلاب شوروی لفظ «بلشویک» به طرفداران شیوه خاص برای پیروی از اصول مارکس سهیم

اطلاق میشد (رنگ ساده)، ولی بتدریج در معنی این لفظ تغییر پدید آمد و صورت «آشوبگر» بخود گرفت (رنگ غلیظ و تیره)؛ اکنون که این بحث خاتمه یافته باز کلمه بصورت عادی آن درآمده است (رنگ ساده). همین مثال برای لفظ «انارشیزم» صادق است که آن معرف روش حکومتی است که پس از تسلط کامل دولت بر وسائل تولید و سلطه طبقه کارگر پدید آید و دیگر بتدریج به وجود یک طبقه حاکم نیاز نباشد و دوره‌ای را گویند که دولت دخالت در امور ندارد؛ هواخواهان این دوره را «انارشیزم» خوانند. شاید بعلت ساده نبودن این سازمان حکومت یا بعلت سیاسی دیگر لفظی که ساده بوده و رنگ عادی داشته، اکنون «غلیظ» شده و بمعنی «ماجراجو» درآمده است و صورت رنگ «سیرو غلیظ» بخود گرفته است. اکنون ما از لفظ «انارشیزم» استنباط کسی را میکنیم که در فکر «بهم زدن اوضاع و احوال باشد» و بهیچ صراطی مستقیم نشود.

۶-۴-۹- تبادلات ذهنی یا نداعی معنی - ممکن است هر کلمه برای

خود استقلال و رنگ و مفهوم مستقل داشته باشد، ولی وقتی کلمات به دنبال هم آیند در معنی آنها یا بعبارت دیگر در رنگ آنها (در غلظت و رقت آنها) تغییر پدید میآید؛ بعبارت دیگر رنگ و معنی یک کلمه بر کلمه دیگر اثر میکند و آنرا از خود متأثر میسازد.

این نفوذ ممکن است در مغز انسانی نیز صورت گیرد که در این صورت ما از دیدن یا شنیدن مطلبی بیاد مطلب دیگر افتیم؛ مثال این حالت نفوذ که بر اثر مجاورت فکری یا موضعی است فراوان میباشد:

در قرن هیجده در انگلیسی لفظ tramp به «مرد آزاده‌ای» که

در قید ساختن محل سکونت و پایند به دنیا نبود اطلاق میشد و در حقیقت بمفهوم «خانه بدوش» بکار میرفت؛ که از آن تصور پسندیده‌ای استنباط میگردید. در حقیقت به شخصی گفته میشد که در فکر خانه بنا کردن و به درد سر آن افتادن نبود. این دسته از مردم بدنبال نظر سعدی بودند که میگوید:

ورنه چگونه مردم عاقل بنا کنند

از خاک خانه‌ای که بیاد گذاشتن

ولی بتدریج «مفهوم آزادگی» از این لفظ زائل شد و در عوض «لا ابالی‌گری» و ژنده‌پوشی متبادر به ذهن گردید.

در مورد تداعی معانی درست نیست که بدنبال ریشه و تکامل لغات برویم، بلکه باید تغییر معنی را در مجاورت جستجو کرد. مثال دیگر اینکه در فارسی وقتی گفته میشد این مرد «عامی است» استنباط این بود که از «مردم است» و از «خواص» نیست، ولی بتدریج بر اثر بکار رفتن این کلمه در بافت‌های مختلف جمله، موجبات تغییر معنی آن فراهم آمد و اکنون این لفظ بمعنی «بی اطلاع» بکار میرود.

مثال مناسب دیگر لفظ «دفتر» میباشد که بمعنی دفتر حساب «یا دفتر وارد کردن نامه‌ها» بکار میرفته است. اکنون صورت تبادر ذهنی آن یکسره عوض شده و این لفظ ارتباط خود را با کاغذ و نوشته قطع کرده و با محل کار و کسب تبادر ذهنی یافته و حتی بمعنی «هیأت مدیره» درآمده است.

در انگلیسی لفظ sabotage در همین مایه است؛ این عبارت خیلی جوان است و زیاده برده تا بیست سال عمر ندارد و حتی برای مردم سی سال پیش این کلمه مفهوم نداشته است. البته ریشه کلمه از لفظ

sabot بمعنی «کفش» است که این کلمه از وارد کردن کفشهای ارزان قیمت به بازار بمنظور شکستن قیمت رایج و جاری پدید آمده است. ولی اکنون رابطه فکری این کلمه با «کفش» قطع شده و هر کس به وسیله موجبات اخلال امری را فراهم آورد و موجب تخریب شود این لفظ در باره امر مصداق میابد.

۷-۴-۹- انبساط معنی کلمات و کلیت یافتن آنها - وقتی کلمات در

معنی «محدود» بکار روند و بتدریج منبسط شوند و کلیت یا بند این صورت پدید میآید.

مثال «دفتر» که در مورد تداعی و معانی آوردیم، در این جا نیز صادق است؛ باین معنی که اول لفظ «دفتر» برای محیط محدود بکار میرفته و به یک دسته کاغذ صحافی شده اطلاق میگردد؛ ولی اکنون لفظ «دفتر» آن محیط محدود را شکسته و قلمرو خود را گسترش داده و به معنی «اداره» درآمده است. در نتیجه علاوه بر کاغذ و مداد به اشخاصی که بکار با آن مشغول اند و وظائفی را اعمال میکنند سرایت کرده است.

در فرانسه لفظ «ژورنال» برای نشریاتی که فقط روزانه منتشر میشد بکار میرفت؛ ولی اکنون دامنه این لفظ توسعه یافته و به نشریات علمی: هفتگی، ماهانه، فصلی یا حتی سالانه اطلاق میگردد.

۸-۴-۹- انقباض و تخصص محوطه معنی کلمات - حالت این

دسته عیناً عکس شبیه دسته قبل (قسمت هفتم) است. باین معنی که کلمات در این بخش قبلاً دارای معنی بسیط و آزاد بوده اند، ولی بتدریج از دامنه و قلمرو معنی آنها کاسته گردید و آنها در مفهوم محدودتر محبوس شده اند.

در انگلیسی کهن لفظ Fugol (با کلمه آلمانی Fogel هم‌ریشه است) بمعنی پرنده بطور اعم بوده است، ولی بتدریج معنی آن محدودتر شده و اکنون این لفظ بمعنی «باز» به مفهوم انحصاری درآمده است.

در ادبیات فارسی نیز لفظ «مرغ» دچار همین تغییر شده است: زیرا در اشعار قرون گذشته وحتى در زبان شعر امروز، وقتی لفظ «مرغ» بکار برده میشود مفهوم آن «پرنده» است؛ ولی امروزه لفظ «مرغ» محدودتر شده و به یک حیوان بخصوص اطلاق میشود که ماده بودن و مسن بودن آن نیز از شرایط اساسی این لفظ است؛ چه برای نوع نر آن حتماً باید لفظ «خروس» و برای نوع جوان آن الفاظ «جوجه» یا «نیم چه» را بکار برد.

با توجه به این هشت اصل میتوان محوطه‌های مختلف تغییرات معنی را بصورتی طبقه‌بندی کرد. البته معنی‌شناسان هر یک به ذوق و وسلیقه خود عوامل تغییرات معنی را دسته‌بندی کرده‌اند. میتوان گفت دهها صورت دسته‌بندی وجود دارد که در اینجا فقط بذکر مواردی که مقبولیت بیشتر دارند اکتفا کرده‌ایم.

۹-۵ تغییر معنی از نظر «اولمن» - دانشمندان معنی‌شناس هر یک

از دیدگاه و زاویه مورد علاقه خود به عامل «تغییرات معنی» نگریسته‌اند که جمع نظر چندتن از آنها ذکر شد. بنظر میرسد اگر دیدگاه «اولمن» را دقیقتر معاینه کنیم، بر این جزء معنی‌شناسی فروغ بیشتری افتد و بحث از ابهام و تیرگی درآید. «اولمن» تغییر معنی را برپایه سه مرحله میداند: علت، ماهیت، نتیجه:

۱-۵-۹- علت- چندین عامل موجب تغییر معنی می‌شود و معنی بر اثر انگیزه‌های مختلف دستخوش تغییر می‌گردد که میتوان آنها را به شش دسته تقسیم کرد و این شش عامل را اسباب اساسی تغییر معنی دانست:

(۱) تغییر معنی بر اثر عامل زبانی

(۲) تغییر معنی بواسطه علل تاریخی (که مبنای علل تاریخی را باید در تغییرات وضع نام اشیاء، مؤسسات، عقاید و افکار و مفاهیم علمی جستجو کرد)

(۳) تغییر بر اثر عوامل اجتماعی

(۴) تغییرات معنی بر پایه تحولات و نوسانات و تغییرات روانی و عواملی که موجب تحریک احساسات می‌گردد؛ باین معنی که استعمال کلمات در عین حال که علت روانی دارد، ادب و نزاکت و توجه باین امر در معنی تغییر پیدا می‌آورد. در اینجا باید از عامل کتمان (taboo) و محرمات لفظی یا الفاظ خرافی که بکار بستن آنها - یا وحشت از استعمال آنها - منشاء بیم یا رعایت نزاکت یا مبنای کمال و شایستگی دارد نام برد.

(۵) تغییرات معنی بر اثر نفوذ زبانهای خارجی یا گویش‌های

پیوسته

(۶) بالاخره تغییرات معنی از نظر بکار بستن کلمات کهنه در

مفاهیم نو

۲-۵-۹- ماهیت تغییر معنی - این تغییر نیز موجبات فراوان دارد که

میتوان از چهار سبب اصلی یاد کرد.

(۱) ماهیت تغییر معنی بر اثر تشابه حواس^۱ که خود آن بر مبنای استعاره پی گرفته و از این راه نیز معنی با ادبیات ربط یافته است. (استعاره امر شباهت امور معنایی به عوامل خارجی است که آنچه استعاره بآن بر میگردد ممکن است انسان، حیوان، رابطه ذات بمعنی یا اجتماع حواس باشد)

(۲) ماهیت تغییر معنی مربوط به مجاورت حواس^۲

(۳) ماهیت تغییر معنی بر پایه تشابه الفاظ یا شباهت‌های اسمی^۳

(۴) و بالاخره ماهیت تغییر معنی بر اثر عامل مجاورت الفاظ یا نزدیکی اسماء بیکدیگر^۴.

۳-۵-۹- نتایج تغییر معنی - عواملی که ذکر شد در ماهیت وارزش

معنی تغییر پدید می‌آوردند، یا عبارت دیگر رنگ معنی را تغییر می‌بخشند و آنرا رقیق یا غلیظ مینمایند؛ این خصوصیت در گسترش یا تحدید معنی مؤثر است.

باین ترتیب که یا دامنه معنی توسعه پیدا میکند یا جوانب و اطراف آن جمع میشود و محدودیت میابد. در خصوص بسط دامنه لغت^۵ قبلاً به تفصیل سخن رفت و ملاحظه کردیم چگونه مثلاً در محیط تهران اسم خاص که بیک نفر اطلاق میشد مثل (کدخدا حسین) یا «حاج علی اکبر» بتدریج به نوعی از خربزه و به نوعی دبیت اطلاق گردیده است. یعنی

۱ - Similarity of senses

۲ - Metonymy

۳ - Popular Etymology

۴ - Ellipsis

۵ - Domain

دانشه محدود لفظ «حاج‌علی‌اکبر» از یک نفر به شیئی گسترش و بسط یافته است.

بحث بسط معنی بصورت‌های مختلف جلوه گر میشود که میتوان بسط تحقیرآمیز^۱ و کوچک کردن اسم که مثال آن اطلاق «پری» به «پروین دخت» یا دریچه بعنوان در کوچک یا نظائر آن را از آن جمله دانست یا از بسط اصلاحی^۲ که لفظی برای تعریف لفظ دیگر بکار میرود نام برد.

۱ - Pejorative

۲ - Ameliorative

فصل دهم

بر خوردن - ابهام - ترادف

۱-۱۰- موارد برخورد معانی - اساس انتقال معنی خاصه در میان مردمی که به روشنفکری تمایل یا تظاهر دارند و در میان آنهایی که قصد بیان امور پیچیده را در سر میپروانند، نمیتواند در قالب یک کلمه برای یک معنی محبوس بماند.

بسیار اتفاق میافتد که بیان مطلب بطور «غیر مستقیم» عنوان گردد و این هنر بعنوان اسباب کار جلوه گر شود.

در زمینه های مختلف علوم از این شیوه دنبال شده که بخصوص در ادبیات و منطق از آن سودمندیهای فراوان حاصل آمده است. اگر استفاده از نماد یا سمبل مبنای انتقال مقصود قرار گیرد، ناچار باید این هنر در قالب ضوابط و اصول و قوانین محصور گردد و الا شنونده قادر به «قالب شکنی» نخواهد بود و ناچار گفته گوینده نماد ساز، یکطرفه تلقی میشود و در نتیجه به طرف مقابل انتقال نمی یابد.

معنی شناسان قوانین فراوان برای اصول نماد سازی عنوان کرده اند که از جمع نظرات سه دانشمند معنی شناس^۱ میتوان به پنج ضابطه رسید و این اصول را بدین ترتیب وصف کرد:

(۱) اصل تخصیص: در این شیوه نماد سازی یا «قالب گیری» یک نماد همواره برای یک مرجع ثابت می ماند و هیچگاه آن نماد مرجع دیگری

نمی‌پذیرد و همچنین آن مرجع بوسیله نماد دیگری نشان داده نمی‌شود؛ میتوان نمادسازی در علم ریاضیات و هندسه را جزء این دسته قلمداد. مثلاً در ریاضیات رادیکال $\sqrt{\quad}$ یک مفهوم ثابت و در هندسه اشکالی نظیر مثلث یا مخروط همواره مفاهیم تغییرناپذید دارند.

(۲) اصل استقلال: در این دستگاه تمام مرجع‌ها یافرن‌ها ایجاد یک سازمان میکنند.

(۳) اصل سازگاری: در این دستگاه هیچ نماد ترکیبی-درحالی‌که هر دو دارای یک موقعیت باشند- نمیتواند شامل نمادهای جانشینی گردد.

(۴) اصل صحت: در این دسته یک نماد توجه به یک مرجع میکند و آن مرجعی است که قرار داده شده است؛ گوینده نمیتواند مرجع تازه‌ای بمیل خود برای نمادی که در سر دارد وضع کند.

(۵) اصل معرفت: رابطه‌نماد با مرجع بر حسب تعریف معین میگردد.

چگونگی ارتباط نماد با مرجع را میتوان بصورت‌های مختلف تعریف کرد. حتی میتوان گفت که از جهت نظری امکان دارد این ارتباط حتی بی‌نهایت شود، ولی بهر حال لااقل از نظر علم معنی‌شناسی ممکن است این رابطه را به نه‌دسته تقسیم نمود:

(۱) رابطه نماد با مرجع بصورت یک پدیده قانونی باشد نظیر مالکیت.

(۲) ارتباط نماد با مرجع بصورت روابط مشترک ترکیبی باشد مانند

تقلید یا ادا در آوردن یا شکلک ساختن که از مجموع ترکیب و شباهت با علت فیزیکی روابط مشترک نتیجه میشود.

(۳) رابطه نماد با مرجع بصورت یک تصور ذهنی باشد مانند اینکه از یک احساس صور: خوشی، ناخوشی، درد یا شعف ظاهر گردد.

(۴) رابطه نماد با مرجع یک پدیده فیزیکی و انعکاس روانی باشد مثل رنگ‌ها که مثلاً رنگ سبز عبارت از تعداد معینی ارتعاش و اثر آن بر روی پرده چشم مشخص میگردد.

(۵) رابطه نماد با مرجع یک پدیده فیزیکی باشد مثل الکتریسته که از دگرگونی اختلاف پتانسیل دو قطب پدید می‌آید.

(۶) رابطه نماد با مرجع یک رابطه زمانی باشد مثل مشخص کردن روز و سال و تاریخ.

(۷) رابطه نماد با مرجع یک خصوصیت مکانی باشد مانند زمانی که نشانی منزل خود را با توجه به راست و چپ و بالا و پائین بودن آن نسب به خیابان یا کوچه‌ای مشخص می‌سازیم.

(۸) رابطه نماد با مرجع یک امر مشابَهت و دارای یک عامل اشتراك باشد. مثلاً می‌گوئیم اشیائی که چنین خصوصیتی را دارند جملگی جزء مایعات هستند.

(۹) بالاخره عمل نشان دادن خود شیئی باشد که مثلاً درخت را نشان دهیم و بگوئیم این درخت است.

توجه باصول نماد گری و عامل طبقه‌بندی نمادها موجب میشود که امکان بروز دشواریها از میان برود و از تداخل نمادها با مرجع‌ها جلوگیری گردد.

از همین رابطه نماد با مرجع است که امروز توفیق پیدا شده ماشینهای متفکر بنام مغزها الکترونیک فراهم شود. همانطور که در این کتاب توصیف گردید، در ساختن ماشین ترجمه توفیق پیدا شده است؛ زیرا اگر فن نمادسازی نبود مسلماً نمیتوانستیم صدها عامل مشترك زبانی را در لوای یک عنوان دسته‌بندی کنیم. در نتیجه بر اثر بروز درهمی، تعلیم به دادن بماشین- که از آهن بی‌شعور ساخته شده - غیرممکن میگردد.

البته نمادسازی و عنوان کردن یک نماد برای یک مرجع سهل است، ولی آنچه کار را دشوار مینماید ایجاد یک سازمان بهم پیوسته نمادی میباشد.

اگر ارتباط نمادها بیکدیگر مشخص نباشد، اگر گوینده و شنونده از شیوه قالب‌گیری (نمادسازی) و قالب‌شکنی (باز کردن نمادها) یکدیگر خبر نداشته باشند، مسلماً رابطه آنها به معنی و تفاهم منتهی نمیشود و اغتشاش و درهمی دست میدهد.

۱-۱۰ زیبایی - گفته شد که هنر نمادسازی در ادبیات نقش مؤثر دارد. مثلاً در شعر و ادب^۱ است که یک نماد به مرجع‌های مختلف نسبت داده میشود و از همین مجراست که عبارت طنزآمیز مانند: « المعنى فى بطن الشاعر » سرزبانها افتاده است.

یکی از اسباب و لوازم کار شاعری توجه به عامل «زیبائی» و نظائر این لفظ از دیدگاه‌های مختلف است. شاعر معروف انگلیسی «جان دان» زیبایی را در تقسیم خوش و مناسب رنگها میداند که البته این زاویه

دید طرفدار و مخالف فراوان دارد.

همین توجه به زوایای دید و نظاره عامل زیبایی است که علم زیبا شناسی را فراهم آورده است. ادباء، فلاسفه، منطقین، لغات دانان، جامعه شناسان، روانشناسان و حتی زیست شناسان پدیده‌هائی نظیر زیبایی و نماد سازی و مرجع شناسی را مختلف نظاره کرده‌اند که به تعدادی از این دیدگاهها میتوان اشاره کوتاه کرد.

در جواب این سؤال که زیبایی چیست و از چه خصوصیات مرکب شده پاسخهای فراوان فراهم آمده است. طبیعیون زیبایی را در سادگی و مشابه و نزدیک بودن امور به طبیعت میدانند؛ عده‌ای زیبایی را در قابلیت ترکیب چند زیبایی دیگر بهم می‌شناسند و عقیده دارند اگر مطلبی را که زیبای می‌نامیم قابلیت ترکیب و تلفیق نداشته باشد ناچار در زیبایی و کمال آن کمبود حس میشود؛ عده‌ای خاصه مورخین آن تجربیاتی را که نادر و کم‌عدیل است زیبا می‌شناسند؛ زیست شناسان آنچه شغف و نشاط بخش و طرب‌زا باشد زیبا می‌دانند؛ نقاشان و ادیبان وسائل انبساط خاطر و امکان تالم را زیبا می‌گویند؛ شاعر آنچه توانائی درون را متحول کند یا عاملی که آنچنان ترسازد زیبا تلقی میکنند؛ روانشناسان عواملی را که محرك رفتار و احساس باشد زیبا می‌شناسند؛ برخی از شعرا آنچه موجب لذت شود زیبا میدانند که باید «اسکالر و ایلد» شاعر قرن اخیر انگلیسی را از آن زمره دانست؛ علاقمندان به مطالعه رفتار انسانی آنچه را که موجب حالت خاص گردد زیبا میدانند؛ جامعه شناسان پدیده‌هائی را که مبنای آن بر مسائل اجتماعی باشد زیبا تلقی میکنند؛

نقاشان نوپرداز شیوه‌های نمادسازی را که عوامل اغفال و پنهانی از آن مراد باشد و گذشته از چندین قشر نمادی برای رسیدن به مرجع ضرورت داشته باشد زیبا می‌دانند؛ سیاستمداران زیبایی را در تنوع می‌جویند و آنهایی که سرگرم سیاست و ملک‌داری هستند آن وسائلی که به یاری آن بتوان از وسائل بهتر و شایسته‌تر بهره‌برداری کرد زیبا می‌شناسند؛ بالاخره دسته‌ای از هنرمندان - خاصه معماران - زیبایی را در «سادگی» نهفته میدانند. اینها دیدگاه‌های قابل ملاحظه‌ای بود که از زوایای مختلف میتوان به پدیده «زیبائی» نگریست که در هریک از آنها زیبایی خصوصیت نمادی و سمبلیک خاص دارد و میتواند پس از گذشتن از چند قشر به مرجع خود برسد. میتوان بشرح برخی از لفافه‌های نمادی و صوری که نمادها را در خود مکتوم و نهان میدارد پرداخت.

۲-۱۰- ابهام - از مواردیکه در معنی درهمی و اختلاط پدید می‌آورد برخورد مراجع با نمادها میباشد که گاه یک مرجع به چند نماد برمیگردد یا گاه چند مرجع یک نماد دارد که به‌شمه‌ای از این تلافی‌ها قبلاً اشاره گردید.

اینک بحث در این نیست که یک نماد چند مرجع و چند نماد یک مرجع یا بیشتر دارد، بلکه در اینجا گفتگو در برخورد و بهم‌ریختن رابطه نمادها با مرجع‌ها است؛ این درهمی را در زیر نام «ابهام» بیان خواهیم داشت.

ابهام سه منشاء اصلی دارد: صوتی، دستوری، واژه‌ای.

۱-۲-۱۰ - ابهام صوتی - وقتی اصوات بدنبال هم بصورت زنجیره‌ای

می آیند ؛ معنی آنها بر حسب اینکه کجا «مکت» و «فاصله» جا میگیرد تغییر میکند .

این خصوصیت را اثرات قطع و وصل تنفس خوانیم . در کلمات انگلیسی پائین هر دو جفت عبارت از لحاظ تلفظ یکسان هستند ولی در هر جفت معنی یکی با دیگری مختلف است :

/əniə/ { an ear
a near...

/àiskri:m/ { ice cream
I scream

/ðə san'z reiz mi:t / { The sons's raise meat.
The suns's rays meet.

۲-۲-۱۰- ابهام دستوری - در زبانهایی که آرتیکل با صفت واسم مطابقه دارد مثل : انگلیسی کهن ، لاتین ، فرانسه و بسیاری زبانهای دیگر ، باشکال میتوان مرجع و رابطه آرتیکل را با صفت یا اسم محدود کرد . غالباً این دشواری پدید می آید که آیا این آرتیکل به اسم برگشته یا به صفت .

در لاتین وند پایانی تمام اسماء خنثی چه در حالت مفعولی و چه در حالت فاعلی یکی است .

از اینرو از وند پایانی نمیتوان بر فاعلی یا مفعولی بودن اسم حکم کرد و ناچار : «ابهام» پدید می آید . در فارسی وقتی می گوئیم «آنها توی اطاق اند» معلوم نیست «آنها» به اشیاء بر میگردد یا به اشخاص و آیا اشخاص دو یا چند نفر هستند ، یا چند نفر «آنها» مذکرو چند نفر مؤنث میباشد .

نظر باینکه «ابهام» بیشتر در زمینه واژه‌ای است، از اینرو بحث خود را به ابهام واژه تخصیص می‌دهیم تا امکانات مختلف آن مورد بررسی قرار گیرد.

۱۰-۳- ابهام واژه‌ای - عامل اساسی ابهام در زمینه واژه‌ای است که آن را میتوان به دو بخش بزرگ چند معنایی^۱ و مترادفها^۲ تقسیم کرد.

۱-۳-۱ چند معنایی - مثل لفظ و نوشته «شیر» در فارسی است که به چند معنی مثل شیر گاو، شیر آب، و شیر درنده درمی‌آید. بروز ابهام بر اثر چند معنی خود به سه صورت است:

الف - منبع

ب - جلو گیری

پ - تصادم

الف - منبع - ابهام واژه‌ای که بر اثر چند معنی پدید می‌آید و منشاء این ابهام از نظر «منبع» است خود به پنج وجه ظاهر میشود:

(۱) تغییر جهت کاربرد: یک کلمه مثل همان لفظ «شیر» یا fair

در انگلیسی که یک صورت دارای معانی مختلف باشد؛ نمونه و مثال دیگر منبع لفظ «چرك» است که بتدریج به معنی «بی شرم» درآمده است.

(۲) تخصیص معنی: در محیط‌های مختلف معانی یک کلمه مانند

لفظ «آهن» که از نظر آهنگر، طبیب، ادیب، مهندس، بنا، باستان شناس مختلف میگردد.

(۳) در زبان سجع و شعر و صنایع ادبی که مثلاً لفظ «دل» در

شعربا استعمال به لفظ قلب بمنزله دستگاهی که خون را به بدن سپرساند فرق دارد.

(۴) صورت مشابه کلمات - مثلاً «میخ» کوچک یا «میخچه» که برای «پینه‌پا» بکار میرود.

(۵) نفوذ زبانهای خارجی - مثل لفظ «پارلمان» که از ریشه حرف زدن فرانسه بوده و تحت نفوذ کلمه «پارلمان» در انگلیسی واقع شده است.

ب - جلوگیری - به یاری وسائل دستوری و صوتی یا امکانات دیگر میتوان بصورتی از ظهور ابهام جلوگیری کرد. این امکانات را میتوان در چهار مورد خلاصه نمود.

(۱) وجود ارتیکل ووند (پیش‌وند و پس‌وند) برای جلوگیری از اینکه یک اسم یا صفت یا فعل بچند موضوع برگردد.

مثلاً وجود ارتیکل در فرانسه مثل : le, la, les موجب میشود که خصوصیت اسم از نظر مذکر و مؤنث و جمع بودن مشخص شود. (۲) به کمک تصریفهای مختلف میتوان به وضع کلمه پی برد. چنانچه از لفظ brothers به جمع اسم پی برده میشود؛ در حالیکه لفظ brethren در عین حال که صورت جمع دارد خصوصیت کهن و «مذهبی» بودن کلمه را نیز نشان میدهد.

از لوازم دیگر که موجب جلوگیری از ابهام میشود «نحو» است و آن ترتیب قرار گرفتن کلمات در جمله میباشد که موجب محدود کردن معنی میشود. مثلاً در قیود و صفات، خصوصیات و توانائی معنی این کلمات بستگی

به قرار گرفتن آنها در محلهای مختلف جمله دارد و تغییر محل کلمه خود موجب جلوگیری از ابهام میگردد. اگر کلمه extra-ordinary را در عبارت extra-ordinary ambassador یا در ترکیب نحوی دیگر: ambassador extra-ordinary بکار بریم این دو صورت دارای دو معنی متضاد است: اولی یعنی سفیر کبیر فوق العاده و درجه یک؛ در حالیکه صورت دوم بمعنی سفیر کبیر غیر عادی و غیر معمولی میباشد.

اضافه کردن یک کلمه - این کلمات نیز غالباً صفت و قید هستند و آنها موجب محدود کردن معنی میشوند. مثلاً اگر بگوئیم «آبی» این لفظ اعم تراز «آبی آسمانی» میباشد یا برعکس اگر بگوئیم «ایرانی زردشتی» این لفظ به تعداد کمتری از ایرانیان اطلاق میشود، پس در نتیجه الفاظ «آسمانی» و «زردشتی» موجب محدود شدن معنی گردیده اند.

پ - تصادم - در مورد تصادم میتوان به چند مطلب اشاره کرد: (۱) تصادم بر اثر قرض معنائی - مراد از تصادم و برخورد دو زبان یا قرار گرفتن دو زبان در مقابل یکدیگر است که باید عامل و پدیده ترجمه را در این زمینه مؤثر دانست. برای مثال در فرانسه و انگلیسی لفظ engage مشترک است، ولی این کلمه در این دو زبان دو راه مختلف پیش گرفته و در نتیجه معنی آنها مختلف شده است.

در این جا باید از اشتباه آن خانم فرانسوی که بحساب خود انگلیسی میدانست یاد کرد که او برای بیان مطلب «آیا مسافر دارید»، از شوفر تا کسی پرسید: Etés vous fiancé? که منشاء این اشتباه استعمال لفظ engage بمعنی «مشغول» و در عین حال به مفهوم (نامزد) بودن در انگلیسی میباشد.

(۲) پدیده دیگری که موجب تصادم معانی می‌گردد بکاربردن کلمات در مفاهیم غیر صریح آنهاست. مثلاً نام خداوند در میان یهودیان از نظر عظمت و منزلتی که بر این نام مترتب است بطور صریح برده نمی‌شود و در عوض الفاظ « خالق » یا در انگلیسی Lord یا Master عنوان می‌گردد؛ البته این تصادم بیشتر برخورد روحی است تا لغوی.

(۳) صورت دیگر تصادم در زبان معمولی و زبان مکالمه است که کلمات در محاوره یک معنی دارند ولی در حالت نوشته بصورت دیگر ظاهر میشوند. در صورت نوشته نیز چون در هر دو مورد یک صورت دارند، از این‌روگاه این خود موجب تصادم و برخورد می‌گردد.

۲-۳-۱۰- ترادف - بین چند معنایی و «ترادف» از دو نظر فرق است: یکی آنکه تعداد کلماتی که در زیر عنوان «چند معنایی» نامبرده و طبقه‌بندی میشوند فراوان است و آنها به غنی کردن زبان یاری می‌دهند؛ در حالیکه تعداد کلمات مترادف بسیار نادرند (حتی از نظر زبان‌شناسان اصولاً مترادف وجود ندارد) و کاربرد و محوطه فعالیت آنها بیشتر در زمینه ادبیات است. دوم اینکه نحوه گسترش لفظی که در چند معنی بکار می‌رود در نتیجه بر شاخه‌های آن افزوده می‌گردد، حال آنکه این امکان در ترادف کمتر وضعیف‌تر میباشد.

گرچه بطور اجمال به بحث چند معنایی رسیدگی کردیم و از آن گذشتیم، ولی بی‌مناسبت نیست که در زمینه چند معنایی به نظریه معنی‌شناس معروف «زیپف»^۱ که این خصوصیت را در قالب ریاضی ریخته

است نظر افکنیم. «زییف» بموجب فرمول $m = f \frac{1}{p}$ (در آن m نماینده frequency یا f معرف تکرار یا frequency است) نشان میدهد که امکان چندمعنائی یک کلمه برابر با جذر ریشه دفعاتی است که آن کلمه بکار میرود. بدین ترتیب هرچه در زبانی شاخه‌های ریشه‌ها بسیط‌تر باشد، به همان ترتیب امکان گرفتن چند معنی از یک کلمه زیادتر خواهد گردید. اینک که موارد اساسی چند معنائی را متذکر شدیم و تمایز آنرا با مترادف باختصار سنجیدیم، بی‌مناسبت نیست در خصوص شاخه‌های اصلی مترادف نیز سخن گوئیم. در مترادف سه شاخه اساسی میتوان تمیز داد:

(الف) منابع

(ب) برخورد

(پ) صنعت بدیع یا سجع

(الف) در زمینه «منابع» سه پدیده نقش مؤثر دارد:

(۱-) نزدیک شدن دو صورت کلمه با ریشه‌های مختلف مثل:

bare, bear در انگلیسی.

(۲) دور شدن خصوصیت معنائی کلمات

(۳) نفوذ زبانها و تمدن خارجی

(ب) در مورد «برخورد» میتوان چند عامل را مؤثر دانست:

وجود مترادف‌ها که از نظر تلفظ مشابه هستند ولی از نظر

معنی مختلف جلوه مینمایند، در همه زبانها مثال این نوع برخورد‌ها که

ترادف موجب ابهام میشود فراوان است. در فرانسه کلمات saint

«مقدس» و sang «خون» و sans «بدون» sent «هسی کردن» و c nt «صد»

از این قبیل می‌باشد. صورت دیگر مترادف که موجب ابهام می‌گردد مشابهات و مترادف دستوری است که می‌توان به کلمه لاتین aras بمعنی «شخم زدن» از یک ریشه و بمعنی محراب از ریشه دیگر اشاره کرد؛ یا در فرانسه به کلمات la vase بمعنی گل ولای یا le vase بمعنی «گلدان» که از صورت دستوری است اشاره نمود.

یکی دیگر از موارد جلوگیری از ابهام در مترادف علاوه کردن عبارات است. مثلاً اگر لفظ «روی» وقتی با کلمه «خود» بصورت «خود روی» بیاید تا حدی از ابهام آن جلوگیری می‌شود.

البته اختلافات املائی نیز یکی از موارد جلوگیری از تصادم و برخورد معنی می‌باشد. چنانچه در فارسی از املاء: زن وطن یا مثالهای فراوان دیگر می‌توان پی به معنی برد و از درهمی جلوگیری کرد.

(پ) یکی دیگر از وسائل جلوگیری از ابهام استفاده از «صنایع بدیع» است. در کتاب معروف «برال»^۱، بحث مبسوط از این مقوله آمده است.

ارسطو برخلاف «برال» نظر دارد که صنایع ادبی بجای اینکه از ابهام جلوگیری کنند خود موجب ابهام می‌گردند و مرز معنائی کلمات را بهم میریزند.

۳-۱۰- خصوصیت مترادف - از نظر زبان‌شناسی هیچ دو کلمه‌ای

مترادف نیست؛ باین معنی که هرگز دو کلمه را نمی‌توان یافت که در تمام ساختمانهای جمله و در تمام بافت‌ها رفتار یکسان و هم‌سنگ و هم‌پایه

داشته باشند. این مطلب بایبانه‌های مختلف توسط «بلوم‌فیلد» زبان‌شناس امریکائی و «بررال» معنی‌شناس شهیر عنوان گردیده است.

مثلاً در علم پزشکی برای «ورم‌روده کور» دو اصطلاح وجود دارد که هر دو در یک مقام معنائی قرار دارند و میتوان آنها را مترادف دانست؛ ولی باز میتوان بافتهای ساختمانی جمله یافت که لفظ یونانی آن بیشتر از کلمه لاتین آن به وضع جمله جور آید.

پرفسور «کالینسون»^۱ اختلافاتی که میان مترادفات وجود دارد در چند شاخه خلاصه مینماید:

(۱) رایج بودن اصطلاح- باین معنی که دو کلمه مترادف اغلب از نظر مقدار استعمال یا تکرار فرق دارند. مثل «رد کردن» در مقابل «امتناع کردن».

(۲) در موردیکه یک اصطلاح جدی‌تر از اصطلاح دیگر باشد- مثل امتناع ورزیدن در مقابل قبول نکردن.

(۳) وقتی که یک اصطلاح با هیجان و احساس بیشتر بکار رود.

(۴) در صورتیکه یک اصطلاح بیشتر مقبولیت عامه داشته باشد- مثل صرفه‌جو در مقابل مقتصد.

(۵) در صورتیکه یک اصطلاح درجه رسمیت آن بیشتر از اصطلاح مشابه آن باشد مثل رحلت در مقابل مرگ.

(۶) وقتی دو اصطلاح بظاهر مترادف، یکی ادبی تراز دیگری باشد- مثل «درگذشتن» و «مردن».

(۷) در صورتیکه یک اصطلاح از وجه مشابه خود محلی تر باشد- مثل نانوا و خباز و بالاخره :

(۸) وقتی که یک اصطلاح مربوط به زبان بچه ها و دیگری مربوط به زبان بزرگترها مانند «بابا» و «پدر».

طریق دیگری که برای یافتن تمایز مترادفات ها بکار میرود استعمال آن باقیود و صفات مختلف است، باین معنی دو کلمه که بظاهرمترادف میرسند یکی تاب همراهی با یک قید را دارد و دیگری با آن قید بکارنمیرود، همین امر موجب اختلاف این دو کلمه بظاهرمترادف میشود.

یکی از امکانات و وسائل بروز «ترادف» قرض کلمات از زبانهای مختلف است. مانند کلمات مترادف که یکی منشاء محلی و دیگری منشاء خارجی دارند؛ مثل کلمات انگلیسی kingly (محلی) و Royally (خارجی) که اولی بیشتر در مکالمات روزمره و دومی در بیان رسمی بکار میرود.

بدین ترتیب ملاحظه میگردد چگونه موارد برخورد زمینه ها و محوطه های واژگان، و به چه صورت پدیده ابهام و خصوصیات ترادف در معنی مؤثر می افتد و چگونه هر یک در تغییر محوطه و قلمرو معنایی واژگان نقش قابل ملاحظه ایفاء مینماید.

فصل یازدهم

موجبات تغییر معنی

۱-۱۱- عوامل تغییر معنی - اینکه کلمات برای معانی خاص قرار داده شده‌اند علل مختلف دارد. یک دسته از این علت‌ها عبارتند از: علل روانی (سبک و شیوه انتخاب لغات توسط افراد)، علل اجتماعی (شیوه‌های مختلف زندگی مردم)، علل تاریخی (عامل زمان که پدر و مادر زبان را تحویل فرزندان خود می‌دهند و در این تحویل چه بسا تغییرات فراوان پدید آید)، علل زبانی (از نظر ترکیب و پیش هم آمدن لغات بر اثر وجود قرائن که گاه حذف یک جزء کلام پدید می‌آید) و عامل ادب و نزاکت (احتیاط‌های مختلف در بکار بردن لغات). بر اثر این عوامل و خصوصیات است که بتدریج در معنی لغات تغییر پدید می‌آید. اینکه به اختصار به شرح این علل می‌پردازیم.

۱-۱-۱۱- از نظر روانی - غالباً تصور ذهنی یک شخص موجب می‌شود که نامگذاری صورت گیرد. شاید بعلمت منطقی بودن این نامگذاری است که دیگران نیز از این نام‌ها تبعیت می‌کنند؛ مثل نام گل لاله یا گل میمون که در آن وجود قرینه منطقی برای این نامگذاری ظاهر است. این امر در آثار نویسندگان نیز منعکس گردیده است. اینکه نوشته‌های شکسپیر منعکس کننده هوای شمالی انگلیس است یا در آثار

اوتاریکی و جن و قتل و نو میدی بیشتر بچشم میخورد، یا اینکه «مارك تواین» مرتباً از دریا میگوید یا همینگوی از شکار داد سخن میدهد؛ اینها مظاهر انعکاس افکار این دسته از نویسندگان است.

۱-۲-۱۱- از نظر اجتماعی - دیده میشود که مردم عادی غالباً عاری از تخصص هستند و آنها لغات را در معنای وسیع آن بکار میبرند؛ حال آنکه متخصصین از لغات معنای خاص در نظر دارند. مثلاً رنگ سبز برای مردم عادی یک رنگ و برای نقاش دارای دهها درجه است، یا سرما خوردگی و «تب» برای مردم یکنوع و برای پزشک انواع متفاوت دارد.

۱-۳-۱۱- از نظر تاریخی - مثالهای فراوان دیده میشود که لغات صورت کهن خود را رها میکنند و معنی تازه بخود میگیرند که گاه معانی تازه بصورت متضاد یا متفاوت با معانی اولیه بکار میروند. در انگلیسی لفظ nice بمعنی «دقیق» بوده که اکنون معنی قشنگ بخود گرفته؛ یا اینکه اتم بمعنی جزء لایتجزی بوده و اکنون برعکس به مفهوم اجزاء بهم پیوسته درآمده و دارای معنایی ضد مفهوم سابق خود شده است.

۱-۴-۱۱- از نظر زبانی - دیده میشود که کلمات طویل و مفصل بتدریج خلاصه میشوند و صورت خلاصه آنها بکار میرود؛ مردم - با توجه به قرائن - منظور از این صورت کوتاه شده را بجای کلمه مفصل قبلی درک مینمایند مثل لفظ pram در انگلیسی که بجای perambulator (کالسکه بچه) که خود معنی «حرکت بر پای خود» داشته بکار میرود.

۱-۵-۱۱- از نظر ادب و نزاکت - کلماتی مربوط به نحوست و شگون یا پیوسته به خرافات میباشد. دیده میشود که این کلمات دوام خود را از دست

میدهند و بعد از مدتی مثل باطری اتومبیل که تمام میشود قدرت انتقال معنی از آنها زائل میگردد. الفاظ مختلف برای مستراح از این قبیل است؛ در انگلیسی یا در فارسی دیده میشود که مرتباً کلمات بکاررفته کهنه میشود و بجای آنها الفاظ تازه پدید میاید. کلمه‌ای که روزی همه استعمال میکردند، اکنون استعمال آن دور از ادب و نزاکت بنظر میرسید. چنانچه حتی در این نوشته نمیتوان چند مورد آنرا براحتی و بدون اینکه گرفتار شرمساری شویم در این بحث علمی ذکر کرد؛ حال آنکه این کلمات روزی متداول بوده و استعمال آنها دور از نزاکت هم نبوده است.

کلماتی مانند «لونا» بمعنی ماه-ولی به مفهوم دیوانه- به بسیاری از زبانها منجمله زبان روسی رفته است. زیرا کلمه سابق روسی برای ماه، دیگر قدرت استعمال خود را از دست داده بود؛ از اینرو روسی نیز «لونا» را پذیرفت. مثالهای دیگر الفاظ مربوط به جن و پری است که کلمات تازه مثل «ازما بهترون» برای آنها سکه زده شده است.

۲-۱۱ طبقه‌بندی معنی از نظر تجربی - «سترن» به طبقه‌بندی معنی از نظر تجربی پرداخته و مبنای طبقه‌بندی او مبتنی بر مشاهده و آمار میباشد. در این کتاب آنچه سترن درباره معنی و خصوصیات آن گفته بر جدولی آمده و آنچه در همین زمینه «اولمان» اظهار کرده نیز بر جدول

۱ - در انگلیسی: John, gentlemen, toilet, wash your hands -

washroom و spend a penny و در فارسی: مستراح-توالت-دستشوئی-کنار آب
مبال-خلاء - دست به آب رساندن و غیره از این قبیل است.

دیگر ثبت شده است. بعداً به تلفیق این دو جدول پرداختیم؛ خوشبختانه توفیق پیدا شد تا از ترکیب نظرات این دو دانشمند معنی شناس مجموعه‌ای فراهم آید که کافی برای افاده مقصود باشد.

«سترن» انواع تجربی معنی را به هفت دسته تقسیم می‌کند؛ ولی «اولمان» همین مبانی را در پنج بحث خلاصه می‌نماید. تقسیم‌بندی تازه‌ای که اولمان در کتات مقدمه‌ای بر علم معنی داده، با آنچه قبلاً در کتاب «اصول علم معنی» ذکر گردیده بود قدری با هم فرق دارد؛ ولی بهر صورت میتوان طبقه‌بندی معنی از نظر تجربی و از زاویه دید اولمان را به پنج قسمت بخش کرد:

(۱) تشابه معنی - (مثل رابطه قلم و سر قلم)^۱

(۲) پدیده مجاورت - مثل «زبان» برای «زبان فارسی»^۲

(۳) تشابه لفظ - مثل favel که بمعنی اسب شرور بوده و در نتیجه^۳

curry favel بمعنی «ریاکار» شده است

(۴) مجاورت لفظ - مثل «وظیفه» برای خدمت سربازی^۴

(۵) انتقال مرکب مثل لفظ برج ناقوس یا برج آتش سوزی که

اکنون در ارتش بعنوان «برج حمله» بکار میرود^۵.

البته «سترن» محوطه وسیع‌تری را برای طبقه‌بندی معنی از نظر

تجربی - از آنچه «اولمان» برگزیده - انتخاب کرده است. اگر به بحث

۱ - تشابه معنی sense-similarities

۲ - مجاورت sense-contiguity (۳) تشابه لفظ name-similarity

(۴) مجاورت لفظ name contiguity

(۵) انتقال مرکب composite transfer

در طبقه بندی «سترن» پردازیم، میتوان هم آنچه اولمان گفته نیز شامل طرح «سترن» کرد و هم به امکانات دیگر که مورد توجه «استرن» قرار گرفته اشاره نمود.

۱-۲-۱۱- معنی از نظر تجربی «سترن»:

مثال hardly که دوست سال بعد از کلمه hard پدید آمد. «ترکیبی»: { جانشین
کردن-۱ مثال ترکیب over + look که بتدریج پیدا شده است. «پیوسته»:
مثال درشکه doroške بجای درشکه و بشکه بجای بشکه. شباهت لفظی: } قیاس-۲
داستان بجای هزار داستان اختصار-۳

«سر قلم» (از نظراینگه به نوک قلم علاوه میشود) یا

«گردن» بطری برگماری-۴

در بطری واگذاری-۵

مثل الفاظ قلف یا عسک یا تاسکی بجای قفل و عکس قلب-۶

وتا کسی

انواع اشتقاقیات کلمه و صورتهای دستوری مناسب سازی-۷

اصلاحاتی که «سترن» بکار برده میتواند بنحوی هم آهنگ فارسی

آنها را در اینجا مثال آورد؛ ولی از نظر دسترس بودن اصل اصطلاحات بهتر است آنها را در زیر نویس نیز علاوه کرد.

مثال دیگر شباهت لفظی sandblind → samblind است

یا withdrawing-room که اکنون مختصر شده و بصورت drawing room

درآمده است؛ یا لفظ pram → perambulator درشکه بچه در انگلیسی.

(۱) جانشین سازی substitution (۲) قیاس و شباهت analogy - ترکیبی

combination - پیوسته correlation - شباهت لفظی phonetic - interference

(۳) اختصار shortening (۴) برگماری nominative (۵) واگذاری transfer

(۶) قلب permutation (۷) مناسب سازی adequation

۱۱-۳ - دستورات وضوابط معنی - قرنهایست که دانشمندان

معنی‌شناس در جستجوی قوانین معنی هستند. معنی‌شناسان اوایل قرن بیستم مانند «ویکلی»^۱ بدنبال این قوانین بوده و گفته‌اند که میسر است برای معنی به قوانین کلی رسید. بقول «یس پرسون» همانطور که قوانین جهانی بر افکار حاکم است و بر روابط حکومت می‌کند، میتوان قوانین اجتماعی را نیز دسته‌بندی کرد. باید انتظار داشت که روزی به دسته‌بندی ضوابط و قوانین معنی نیز توفیق یافت.

البته باید بخاطر داشت که یافتن «ضابطه» و قانون برای معنی کار دشواری است، زیرا هر شخص به تعداد کلمات و جمل و تصور ذهنی بی‌نهایتی که درس دارد میتواند از ترکیب آن مقصود و منظور پدید آورد و در نتیجه معانی مختلف بسازد؛ از اینرو دسته‌بندی این امکانات و یافتن ضابطه برای این تعداد تصور ذهنی خالی از اشکال نیست. نظریات «سترن» و «اولمان» که بصورت جدولی ذکر شد، موجبات صورتهای امکانات را ممکن است بتدریج فراهم آورد.

«سترن» در کتاب «معنی و تغییرات آن» با توجه به زبان انگلیسی مثالهایی چند برای تغییر معانی کلمات، خاصه از نظر تاریخی، عنوان کرده است.

از آن جمله است دسته‌بندی که معنای عجله و سرعت در دوره انگلیسی میانه یا حتی انگلیسی کهن (دوره قبل از قرن چهاردهم میلادی) داشته‌اند. مثل rapidly، این دسته‌بندی در عین حال دو معنی داشته‌اند:

یکی بمعنی «عجله» و سرعت و دیگری به مفهوم «فوراً». ولی از قرن چهاردهم به بعد این قیود معنی «فوراً» را از دست داده و تنها به مفهوم سرعت و نمایاندن «عجله» بکار رفته‌اند. از اینرو میتوان از اینکه قید معرف «عجله» یا بمعنی «فوراً» است، به سن و گذشته آن قید پی برد و دریافت که این قید بخصوص قبل از قرن چهارده وارد انگلیسی شده است یا بعداً باین زبان آمده است.

این گونه نظام را «نظم تاریخی» گویند. ولی در تغییر معنی هم نظام تاریخی و هم نظام تطبیقی بهم پیوسته و در امر تغییر معنی دخالت یافته است. علاقه به یافتن قوانین از طریق قیاس و با توجه به علوم مختلف میتواند دریافتن قوانین معنی مؤثر باشد.

البته دانشمندان علم معنی نه تنها مخالفتی به یافتن قوانین معنی ندارند، بلکه برعکس خود آنها بدنبال این قوانین هستند و آنها میخواهند قوانین معنی بر شیوه علمی برپا شود و از راه «تجربه» قوانین بدست آید نه از طریق کلی و قیاس. نظریه «پانکرونیستی» نباید مخالف تجربه علمی و مغایر با روشهای تطبیقی زبانهای زنده و مباین با روشهای تاریخی جلوه گر شود.

«اولمان» در کتاب خود بنام «اصول معنی‌شناسی»^۱ بچهار اصل توجه میکند:

(۱) او عقیده دارد که تنها راه نتیجه گیری و طریق یافتن قاعده باید

۱ - قبلا کتاب معرفی شده است صفحات ۱۶۴-۱۵۰

بر مبنای نتیجه گیریهای تجربی^۱ مبتنی باشد. اگر مبنای مطالعه بر پایه تجربی باشد، بعداً میتوان شیوه قیاس^۲ را که مطالعه یک نامر در زبانهای مختلف است بکار بست.

(۲) برای ایجاد دستگاه هر زبان چه صوتی، چه دستوری، چه لغوی، چه معنایی باید به مواد سازنده آن دستگاه توجه کرد

(۳) در ایجاد قوانین باید فرصت به وجود استثنائات نیز داده شود

(۴) عامل «پانکرونیستی» در حقیقت به معنی جمع کردن دو

عامل: تطبیقی (در زمان حال) و تاریخی (سیر تغییر معنی کلمات یا اصوات) میباشد.

بر اثر مبهم بودن نقش «پانکرونیستی» است که این لفظ جای خود را به معنی شناسی عمومی یا معنی شناسی جهانی یا معنی شناسی مقایسه ای داده، تا اینکه اکنون این زمینه در دو جزء تطبیقی و تاریخی مورد بررسی قرار گرفته است.

دانشمند شهیر معنی شناس «سومرفلت»^۳ مخطوطه «پانکرونیستیک» را با نظرات «سوسور» بدین ترتیب تلفیق کرده است که میتوان دیدگاه او را به یاری جدول صفحه بعد نمایش داد:

۱ - Inductive

۲ - Deductive

۳ - Sommerfelt

زبان اجتماعی langage	$\left\{ \begin{array}{l} \text{langue} \text{ زبان دستوری} \\ \text{parole} \text{ زبان یک نفر} \end{array} \right.$	$\left\{ \begin{array}{l} \text{تطبیقی} \\ \text{تاریخی} \end{array} \right.$	$\left\{ \begin{array}{l} \text{تطبیقی فردی (اشخاص)} \\ \text{تاریخی فردی (اشخاص)} \end{array} \right.$
		$\left\{ \begin{array}{l} \text{فردی} \\ \text{پنکرونی} \end{array} \right.$	$\left\{ \begin{array}{l} \text{پنکرونی تطبیقی} \\ \text{تاریخی} \end{array} \right.$

diachoney + synchrony = panchroney هم زمانی

۱۱-۴- شیوه‌های تبدیلات معنی - نظر باینکه یک کلمه برای چندین

تصور ذهنی بکار میرود، از اینرو وسائل و اسبابی برای کومک به انتقال معنی نظیر: آهنگ یا هیئت، استعاره یا کنایه، تشبیه، مجاز و جزآن پدیده آمده است.

البته این تداعی ممکن است تداعی بین حواس مختلف باشد یا این تداعی میان الفاظ صورت گیرد. در هر دو حالت دو عامل تشابه و مجاورت وجود دارد که این خصوصیات را میتوان بدین ترتیب نمایش داد:

تشابه حواس استعاره ^۱ مجاورت حواس - ذکر علت بجای معلول. مثل ترازو بعنوان نشانه «داد گستری» ^۲	$\left. \begin{array}{l} \text{تداعی حواس} \\ \text{تداعی الفاظ} \end{array} \right\}$
تشابه لفظ واژه شناسی مثل امبار بجای انبار ^۳ مجاورت یا الفاظ حذف مثل: هزار داستان یا داستان بجای بلبل ^۴	

۱۱-۴-۱- استعاره - ارسطو و فلاسفه یونان و دانشمندان مسلمان

در حکمت اسلامی، در نوشته های خود «استعاره» را مورد بررسی دقیق

۱ - Metaphor

۲ - Metonymy

۳ - Popular Ellipsis

۴ - Etymology

قرار داده و با اهمیت آن توجه خاص کرده‌اند. تسلط بر دستگاه استعاره از فنون و مصالح شاعری است. مثلاً لفظ « ماهیچه » از نظر شباهت این عضو به ماهی کوچک پدید آمده است؛ البته زبانهای اروپائی لفظ muscle یا masle را از کلمه موش یا mus گرفته‌اند که از انگلیسی کهن شاخه زده است. ارتباط کوچکی ماهی و شکل آن با موش و ارتباط آن به عضو انسانی یا بکار بردن شباهت‌هایی نظیر پای کوه یا ساقه درخت یادندانه قصر نمونه‌هایی از این شباهت‌ها میباشد.

شعرای نومساز و تازه‌پرداز امروز، سعی دارند که دو شیئی ذات یا دوشیئی معنی یا یک ذات و یک معنی یا بالعکس را که باهم در ارتباط مجهور و دور افتاده هستند پیش هم آورند تا تعجب خواننده را برانگیزند و مرغ اندیشه خود و دیگران را تیزتر سازند. از آن جمله است ترکیباتی که در شعر سورئالیست فراوان دیده میشود. مانند رنگ گریه و رنگ فریادها و فغان‌ها و رنگ خشم یا مهر و جزآن.

چون میتوان به آسانی صور مختلف تصورات ذهنی را ساخت و آنها را در قالبهای متفاوت لفظ ریخت، از اینرو «استعاره» انواع فراوان یافته که میتوان آنها را بچهار دسته اصلی قسمت کرد:

۱- استعاره شبیه انسان مانند: پای کوه - ساقه درخت - چشمه آب - لب کوه - دست تقدیر - چشم امید - قلب کشور - دست پاچه - کاسه مو برداشته و جز اینها.

۲- استعاره شبیه حیوان - مانند: گل میمون - گل گاوزبان - گل تاج خروس - درخت زبان گنجشک - سگ دست ماشین - گردنه شتر گلو.

شیر صفت - بزدل - رم کردن آهو - حمله پلنگ .

۳- استعاره ربط ذات به معنی - مانند چرخ جهان - چشم امید - زبان افکار

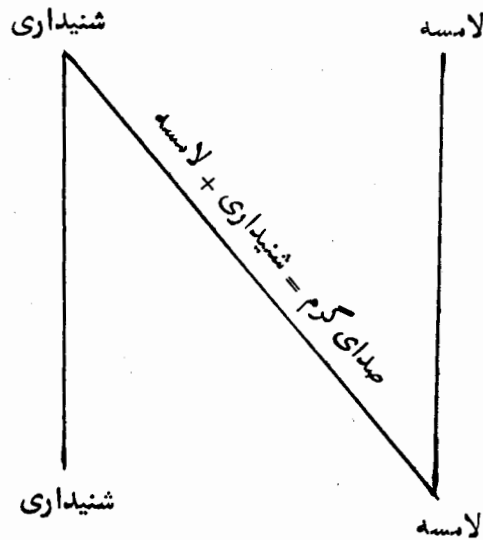
۴- استعاره جابجا شدن حس ها - این استعاره از ترکیب یا انتقال

حس ها پدید می آید . مثل انتقال از سامعه به باصره یا از باصره به لامسه

یا ترکیب آنها . در زیر مثالهایی چند از این ترکیبها دیده میشود که

در این مثال «صدای گرم» ترکیبی از «سامعه و لامسه» را با هم جمع دارد .

از این ترکیبات میتوان فراوان یافت که به چند نمونه آن اشاره میکنیم :



صدای گرم : شنیداری + لامسه

تبسم شیرین : دیداری + شنیداری

نگاه سرد یا برخورد سرد : دیداری + لامسه

رایحه موسیقی (شکسپیر) : شنیداری + لامسه

کورد هانان (میلتون) : دیداری + شنیداری

جیغ بنفش (شعر نو) : شنیداری + دیداری

حتی ممکن است ارتباط میان سه حس برقرار گردد و گفته شود: صدای گرم شیرین که ترکیبی از شنیداری + لامسه + چشیداری است. استعاره در ادبیات سابقه کهن و باستانی دارد. بخصوص در اساطیر یونان و اشعار حماسی هم - خاصه در ایللیاد - الفاظی نظیر «موزیک یخ زده» یا «خبرهای زرین» یا «کلمات منجمد» فراوان دیده میشود.

۱۱-۵- تشابه - اولمن در تألیفات و نوشته های متعدد خویش در زمینه معنی شناسی، بحث دقیق و ظریفی در جدا کردن کلمات مترادف و پدیده تشابه و چند معنائی دارد که از نظر دانشمندان علوم دیگر این وجوه تمایز زیاد لازم بنظر نمیرسد.

از نظر زبان شناسی و بخصوص از جهت معنی شناسی تمیز میان این سه صورت یعنی مترادف، تشابه و چند معنائی ضرورت دارد. پدیده «تشابه» اگرچه اثرات آن ممکن است چشم گیرتر و جدی تر بنظر رسد، ولی بمراتب پیچیده تر از پدیده معنائی است. بدین ترتیب تشابه به سه طریق بوجود میآید:

(۱) پدیده نزدیکی صوتی - یکی از عادی ترین صورت تشابه حالت بهم نزدیک کردن اصوات مجاور است. بر اثر تحولات صوتی ممکن است دو یا چند کلمه که زمانی صورتهای متفاوت داشته اند، بعداً در زبان مجاوره و گاه حتی در زبان نوشتاری به یکدیگر نزدیک شوند و صورت مشابه بخود گیرند. مانند لفظ «شیر» در عبارات: شیر خوردنی و شیر در جنگل و شیر آب.

برای مثال در زبان فرانسه ممکن است یک صورت تک هجائی - بر اثر نبودن کنسون آخر کلمه - با یکدیگر توأم شود و در نتیجه تعداد

فراوان از واژگان متشابه در این زبان بوجود آورد.

(۲) یکسانی معنایی بر اثر دوری-ممکن است برخلاف پدیده نزدیکی برعکس بر اثر دور شدن توسعه معنایی فراهم آید. موقعی که دو یا چند کلمه بقدری از یکدیگر دور شوند که دیگر ارتباط آشکار بین آنها دیده نشود، در این حالت صورت چند معنایی به عامل «تشابه» بدل میشود.

اگر دو لغت که هر دو یک شکل دارند بتوانند در جمله‌ای بدون دارا بودن معنی تکراری بکار آیند، در این صورت این خصوصیت معرف آنست که گوینده از ارتباط بین آنها بی اطلاع بوده است.

(۳) اثر الفاظ خارجی - تعداد فراوان از لغاتی که از خارج وارد زبان میگردند، موجبات بروز کلمات مشابه را فراهم میآورند؛ در بعضی موارد این تشابه منجر به برخورد شدید معنایی میشود. وقتی واژه فرضی در محیط تازه بطور جدی جای گرفت و بردستگاه صوتی زبان محلی منطبق گردید یا پس از آن در تغییرات صوتی طبیعی اثر کرد، در این صورت ممکن است با لغات دیگر آن زبان منطبق گردد.

البته این نوع نفوذ خارجی نباید منشاء جداگانه تشابه خواننده شود، بلکه این عامل باید برپایه نزدیکی صوتی مبتنی باشد؛ با توجه باینکه پدیده نفوذ زبان خارجی بر زبان دیگر ممکن است از راه قرص معنایی یا پدیده عاریه‌ای منجر به همین حالت تشابه گردد.

۱-۵-۱۱- برخورد تشابه - از دو نظر پدیده چندمعنایی و تشابه باهم

فرق دارند: یکی اینکه عامل تشابه از نظر نویسنده و شاعر و آهائی

که با صنایع لفظی سروکار دارند مورد اهمیت است و بطور کلی تشابه اسری تصنعی و تفنی است؛ در حالیکه چند معنائی اسری ضروری است. در این صورت ممکن است فرض کرد که زبانی بدون تشابه قابل تصور باشد، ولی نمیتوان گفت که زبانی بدون خصوصیت چند معنائی امکان وجودی داشته باشد. یکی دیگر از اختلافهای تشابه و چند معنائی در این است که تعداد چند معنائی به مراتب زیادتر از صورتهای تشابه میباشد.

باید مجدداً متذکر شد که وجود چند معنائی در ذات و طبیعت زبان محاوره و عادی است، حال آنکه تشابه اسری است ساختگی و جنبه تضع یا عبارت دیگر لفظ پردازی دارد. تنها وسیله برای جلوگیری از اشتباهات و سوء تفاهات بر اثر وجود انواع تشابهات، همان توجه به متن و سیاق عبارات و اوضاع و احوال کلمات و اظهارات میباشد. حتی کسانی که نیروی تشابه را تخریبی میدانند به این امر اعتراف دارند که «تشابه» بر لطافت کلام می افزاید؛ تنها در صورتی تخریبی است که وسائل حفاظت در مقابل آن نبوده و لغات متشابه متعلق به مسیر یک رشته فکر باشد. ولی اگر بتوان در تکلم با توجه به «اوضاع و احوال» و در صورت نوشتاری - با توجه به شیوه نگارش - از موارد متشابه و اختلاط آن جلوگیری کرد، در این صورت میتوان از این پدیده بعنوان صنعت شاعری سود برد و از همین راه جلوی اغتشاش و درهمی راسد کرد.

۱۱-۵-۲- حفظ واژه - بغیر از نفوذ متن، وسائل حفاظت دیگر هم وجود دارند :

۱- تعداد زیادی از متشابه ها فقط از لحاظ نظری وجود دارند .

البته این قسمت بیشتر مربوط به مباحث دستوری است که قواعد دستوری جلوی اشتباه را میگیرد:

در زبانهایی که جنس دستوری دارند این شیوه برای تشخیص اسم‌های متشابه و سایر خصوصیات دستوری مفید است. مثلاً در فرانسه لفظ *le vase* «گلدان» از *la vase* گِل شناخته میشود، معذک که این تنها وسیله تمیز و تشخیص نیست؛ زیرا ساختمان و سازمان نیز وجود دارد که در آن اختلاف نوع نشان داده نمیشود. لغات متشابهی که به یک بخش دستوری تعلق دارد گاه با صورتهای مختلف صرف میشوند و از این راه میتوان آنها را تمیز داد. مثل *ringed* حلقه زد *rang* زنگ زد.

گاه صورت کلمات مرکب یا عبارتی که برای نشان دادن معنی بخصوص کلمه‌ای که دو یا چند معنی متشابه دارد، خود وجه مشخصه میباشد. این شیوه بخصوص نقش مهمی در زبان چینی دارد، زیرا در چینی تمایل به ساختن لغات از راه تک‌واژه‌ها فراوان است؛ بر اثر محدود بودن امکانات ناچار تعداد زیادی از تک‌واژه‌ها صورتهای مختلف چند معنایی بخود میگیرند.

در زبانهایی که نوشتار آنها کاملاً آوایی نیست، شیوه نوشتاری یا املاء اغلب به تمایز بین کلماتی که از لحاظ صوتی یکسانند یاری میدهد. ولی این روش ظاهری است و تعداد لغات مشابه در صورت اختلاف نوشتاری، امکانات استعمال را کم میکند؛ ولی بهر صورت عامل گفتار را اثر فراوان ندارد.

در بعضی موارد عامل برخورد تشابه با یک اصلاح املائی رفع میشود. مثلاً با توجه مختصر ملاحظه میگردد که در زبان فرانسه که کنسونه‌های پایانی اغلب تلفظ نمیشوند، بعضی اوقات بخاطر برطرف کردن تشابه آنها تلفظ میکنند تا از سوء تفاهم و برخورد تشابهات بکاهند.

اگر با وجود امکانات زبان‌شناسی که عنوان شد باز نتوان از برخورد محوطه‌های کلمات متشابه جلوگیری نمود، آنوقت باید تقاطع این محوطه‌های معنائی را جدی تلقی کرد؛ نباید این آشفتگی را سبب دانست و این محوطه‌ها را با یکدیگر مخلوط کرد. گاه شاید لازم آید که تعدادی لغات مشابه را فدای روشنی مطلب کرد و در متون از استعمال آنها پرهیز نمود.

البته باز باید یاد داشت که این بحث یعنی: گفتگوی کلمات مشابه با مبحث کلمات چند معنائی تفاوت فراوان دارد؛ زیرا اگر کلمات مشابه زبانی را دور ریزیم، از بسیاری از لطائف و زیباییها باید چشم پوشید که میتوان چند مورد را برای مثال ذکر کرد:

الف - میتوان اگر کلمه‌ای بصورت متشابه است و این پدیده ابهامی فراهم آورده، در این صورت «مشتق» همان کلمه را که کمتر تیرگی و ابهام فراهم میکند جایگزین آن کلمه نمود.

ب - با کنار گذاردن یک کلمه متشابه ممکن است جای تهی فراهم آید، در این صورت میتوان جای خالی را بالغات مترادف پر کرد تا بدین ترتیب دیگر الزام دور ریختن لغات پدید نیاید.

پ - میتوان از کلمات شوخ و ملیح و بامزه استفاده برد، تا بر اثر لطیف

معنائی آن کلمات، صورت آنها حفظ شود : چنانچه در فرانسه برای کلمه « کشیش ناحیه کوچک » لفظ « خروس » که هر دو صبح زود مردم را از خواب بلند میکنند بکار میرود .

ت - گاه ممکن است لغت مشابه را کنار گذارد و بجای آن از هم محوطه معنائی یک واژه نزدیک استفاده کرد و بدین ترتیب جای تهی را پر نمود . در اینجا جایگزینی پدیده چند معنائی بجای مشابهت بکار میرود .

ث - یکی دیگر از حيله ها برای جلوگیری از اختلاط، بکار بردن لغت بیگانه است . وقتی اصرار داشته باشیم چند لفظ مشابه را هم سنگ هم بکار بریم، در این صورت میتوان مثلاً در فارسی از بکار بردن لغات عربی سود برد ؛ بدون صرف نظر کردن از مشابهت با فن ترکیب ریشه های مختلف خصوصیت تشابه را نیز حفظ کرد یا از واژگان زبانهای خارجی دیگر استفاده نمود مثل استعمال « بدشانس » همراه با لفظ « بدبخت » .

ج - میتوان لغات سائیده و کهنه شده نزدیک را بدور ریخت و بجای آن کلمات « خوش لحن » بکار برد و از صنعت تشابه سازی مثل لفظ « نادان » بجای « بی خبر » و جز آن استفاده کرد . میتوان از خصوصیات « ابهام » که بر اثر همین پدیده تشابهات فراهم می آید در شیوه و سبک نویسنده گی یاد کرد ؛ در ادبیات فارسی بر این تصنع « جناس » نام نهاده اند .

البته این صناعت صورتهای زیرکانه لطیف و ظریف و حتی صورت ناهنجار را نیز در بر دارد .

۳-۵-۱۱- جناس بصورت یکک صناعت ادبی حالات مختلف دارد

که دو صورت آن اساسی است که بدان اشاره میکنیم:

الف - جناس غیر مشخص - در این نوع جناس کلمه‌ای که وسیله این نوع صنایع لفظی واقع شده فقط یکبار گفته میشود، ولی آن کلمه دارای دو یا حتی چند معنی است که شنونده یا خواننده باید این تغییر را درک کند.

البته اطلاعات و توجه به زیر کی شنونده در تمیز و کشف جناس غیر مشخص اثر بسیار دارد. اولمن برای بیان جناس غیر مشخص عناوین مختلف منجمله کتاب «سمفونی پستورال» را مثال می‌آورد که این عنوان سه معنی دارد:

۱- اشاره به سمفونی پستورال بتهوون (معنی تحت‌اللفظی و ظاهری) که در این سمفونی نابینائی است که از حمایت پدرانه کشیش بهره‌ور است و برای شنیدن این آهنگ به شهر «نیوشاتل» میرود.

۲- در محیط بازویا بان و در محوطه چراگاه با چشم انداز وسیع، کشیشی با چوپانی شرح زندگی بی‌گناهی خود را بازگو میکند، تا این مرد متوجه امور خطرناک و جدی زندگی گردد.

۳- این سمفونی معرف زندگی کشیش پیر و مذهب پروتستان است.

ب - جناس مشخص - جناس مشخص از نظر درک سهلتر است و بدو طریق صورت میگیرد:

۱- تکرار یکک لغت با مفاهیم متعدد

۲- تفسیر موارد مبهم

مثالی که معنی شناسان فرانسوی در این زمینه عنوان کرده اند موردی است که «ورلن» در سخنرانی که در بروکسل ایراد کرد افسران پلیس را مخاطب قرار داد و در بیانات خود گفت: «دست از سر شاعران بردارید» که در این اظهار لفظ *regarder* به دو معنی آمده است: یکی بمعنی علاقه داشتن و دیگر بمعنی اعتنا داشتن.

بازی کردن با صنایع لفظی نظیر جناس و صورتهای دیگر بیشتر به وضع «مد» شبیه است که دوره ای دارد و پس از سپری شدن آن دوره خصوصیت آن نیز زائل میشود. در دوره الیزابت در شعر و نوشته های انگلیسی «جناس» فراوان دیده میشود. حتی قطعه ادبی بدون این تصنع بی لباس و بی زیور یا حتی عریان جلوه میکرد، تا اینکه پس از هشتاد سال نسبت بان حمله های شدید آغاز گردید و عکس العمل های فراوان روی داد. در عهد کتر جانسون به دو پهلوی حرف زدن شکسپیر حمله فراوان شده و شکسپیر را متهم به مبهم و گنگ نویسی کردند؛ بهر حال باید دانست که صنایع لفظی همواره مرتباً دستخوش زوال و پستی و بلندی بوده است.

برای اینکه کلیه موارد تشابه کلمات در یک جا گرد آید، به دسته بندی آنها در جدول زیر پرداخته ایم؛ تا جملگی موارد را که در موجبات تغییر معنی نقشی دارند یک جا گرد آید:

- | | | |
|--|---|-------------|
| <p>۱- نزدیکی صوتی
۲- دوری معنایی
۳- اثر کلمه خارجی</p> | } | منشاء تشابه |
|--|---|-------------|

- | | | |
|---|---|--------------------------|
| <p>۱- وجود زبانی بدون تشابه ممکن، ولی زبان بدون وجود چند معنایی غیر ممکن می باشد
۲- تعداد چند معنایی بیش از تشابه می باشد</p> | } | تفاوت تشابه و چند معنایی |
|---|---|--------------------------|

- | | | |
|--|---|----------------------------|
| <p>۱- نفوذ محیط و متون
۲- بعضی از تشابه ها از لحاظ نظری وجود دارند
۳- جنس در دستور
۴- تشابه هایی که مربوط به یک مقوله دستوری است و دارای تصریف مختلف می باشد
۵- کلمات مرکب یا عبارت
۶- اختلاف نوشتاری در زبان هایی که سازمان نوشتاری آنها بر پایه تلفظ نمی باشد
۷- تلفظ کنسون های پایانی کلمه در زبان هایی مختلف</p> | } | حفظ واژه ها در مقابل تشابه |
|--|---|----------------------------|

- | | | |
|--|---|--|
| <p>۱- جایگزین کردن شکل مشتقی از کلمه مشابه از میان رفته
۲- جایگزین کردن لغات هم معنی
۳- جایگزین کردن لغات غیر جدی
۴- جانشین کردن واژه ای که صورتی از واژه از میان رفته را نشان دهد
۵- پر کردن جای خالی بوسیله لغتی که رشته فکر را دنبال میکند
۶- معرفی واژه زبان بیگانه بجای کلمه مشابه از میان رفته
۷- بیان مقصود واژه همسان از میان رفته</p> | } | پر کردن جای خالی در محو شدن واژه مشابه |
|--|---|--|

چند معنائی } ۱- جناس غیر مشخص چند معنائی
 ۲- جناس مشخص چند معنائی

تشابه } ۱- جناس مشخص متشابه
 ۲- جناس غیر مشخص متشابه

فصل دوازدهم

طبقه‌بندی پدیده‌های دستوری منطقی (معنی و نحو)

۱۲-۱ نامگذاری در معنی‌شناسی - در چند سال اخیر تعدادی از دانشمندان و فلاسفه که به بررسی منطقی علوم توجه داشته‌اند، پس از پژوهش‌ها و بررسی‌های فراوان باین نتیجه رسیده‌اند که علاوه بر رسیدگی زبان از نظر ساختمان می‌توان زبان را نیز بعنوان یک وسیله «انتقال معنی» مورد پژوهش مجدد قرار داد^۱.

اگر این کنجکاوی صورت گیرد، نه تنها نامگذاری بین عبارات و معانی را شامل می‌شود، بلکه نظریه اعتباری و قیاس منطقی رانیز در بر می‌گیرد.

مفاهیم مربوط به «معنی» نه تنها در علوم بکار می‌رود، بلکه در زندگی روزمره نیز شواهد و امثال فراوان دارد. چنانچه اغلب دیده شده از گفته‌های اشخاص مفاهیم دیگر و گاه مفاهیم متضاد مقصود آنها درک و استنباط می‌گردد. اینکه چگونه این استنباط صورت گرفته و اینکه آیا گوینده صریحاً بیان مقصود نکرده یا تنها جزئی از مقصود گوینده منتقل گردیده

۱- R. Carnap, *Logical Syntax of Language*, Camb ridge, Mass, 1950.

و جزئی منتقل نشده، مورد بررسی و گفتگوست؛ بالاخره چندین سؤال دیگر در این بیان مطرح میشود که جملگی در قلمرو علم «معنی‌شناسی» است.

بعضی از مسائل معنی‌شناسی با مفاهیم متبادر به ذهن مورد بحث قرار میگیرند که البته رسیدگی به آنها تازگی ندارد. نقش اساسی علم معنی‌شناسی این است که این صور مختلف انتقال و تغییر و تحول معانی را جستجو کند؛ معانی عادی آنها را از یکدیگر جدا سازد؛ حتی سعی کند تا برای هر مورد معین، نام خاص فراهم آورد تا امکان درهمی و امتزاج مفاهیم از میان برود.

۱۲-۲ گسترش معنی‌شناسی و روابط اعتباری معنی - مفاهیم مربوط به معنی - خاصه امر اعتباری بودن امور - از دیرباز مورد بحث و گفتگوی فلاسفه و منطق‌یون و لغت‌شناسان و معنی‌دانان بوده است. اما پیشرفت اساسی که به یاری وسائل نو نظیر منطق نمادی جدید سازمان یافته، تنها در سالهای اخیر معرفی شده است. این بسط دامنه معنی‌شناسی از نظرات منطق‌یون مکتب ورشو مینا گرفته که این گروه سهم بسزائی در منطق معاصر و پی‌گذاری ارکان منطقی‌دارا میباشند.

از این گروه «اس لسینوسکی» در سخنرانی‌هایی که در سالهای ۲۳-۱۹۱۹ ایراد کرد، مفاهیم مربوط به معنی را مورد رسیدگی دقیق قرار داد.

«نی کتایینسکی» دنباله افکار دانشمند هم‌شهری خود را گرفت و او نیز نظرات و افکار بدیع در زمینه بررسی معنی و نحوه عنوان کرد.

البته رشته و پیوستگی مطالب رها نشد و دانشمندان دیگر نظیر «آلفرد نارسکی» لهستانی در سال ۱۹۳۳ دستگاهی در خصوص «ارتباط مفاهیم اعتباری» عنوان و معرفی کرد که به یاری آن میتوان بسیاری از موارد را که تنها جنبه «اعتباری» دارد، مورد رسیدگی و پژوهش علمی قرار داد.

باید گفت دانشمندان لهستانی که نام آنها گذشت، در جنبه‌های اعتباری معنی پیشنهادات و نظرات ارزنده عنوان کرده‌اند. چون نوشته‌های آنها به زبان لهستانی است، از اینرو تا اواخر ۱۹۳۶ که ترجمه نوشته‌های آنها آغاز گردید اطلاعاتی از کنجکاو‌یها و بررسیهای دقیق آنها در دست نبود و تنها به نقل قول از نظرات آنها اکتفا میشد.

«نارسکی» یکی از این دانشمندان معنی‌شناس است که توجه دانش پژوهان علم معنی را باین نکته جلب کرد که علم «نحو» باید با مفاهیم مربوط به «معنی» پیوسته گردد؛ او در عین حال نشان داد که مفاهیم مربوط به معنی ممکن است حتی دقیق‌تر از «نحو» قابل بررسی و پژوهش باشد.

«نارسکی» در کتاب خود به رابطه نحو کلمات و ترتیب قرار گرفتن آنها در جمله و رابطه این ساختمان با معنی پرداخته است.

چنانکه از فهرست مطالب و محتویات نوشته‌های او پیدا است، او قبل از هر چیز پژوهنده معنی‌شناس را متوجه تمیز بین «معنی و نحو» میکند.

باید توجه داشت که بسیاری از دانشمندان لهستانی نحو را بصورتی از معنی جدا کردند، ولی «نارسکی» بین نحو و معنی حد معین و قطعی

نمی‌شناسد؛ او این دو پدیده را بهم پیوسته میدانند. باز دیده میشود که بسیاری از همین پژوهندگان لهستانی بین اعتبار «واقعی» که متکی بر حوادث و واقعیات است و اعتبار «منطقی» که مستقل و مجرد از حوادث و واقعیات است و صرفاً مبتنی بر معنی میباشد تمایز خاص قائل میشوند و آن را برای تحلیل «منطقی» علوم ضروری میدانند. در حالیکه «نارسکی» باز در این تمیز مردد است و شک دارد که اختلاف واقعی و خارجی برای تعیین مرز بین این دو دستگاه معانی جایز باشد؛ او خطوط سرزی را تنها یک پدیده اختیاری میدانند.

۳-۱۲- رابطه معنی‌شناسی و نحو - بسیاری از فلاسفه شناخت دستگاه

معنی‌شناسی را بصورت یک سازمان مستقل لازم میدانند، ولی برعکس عده‌ای دیگر در شناخت دستگاه و سازمان مستقل برای معنی‌شناسی در تردید هستند. بنظر می‌آید که آنها فکر میکنند اثر معنی در اوضاع و احوال گوناگون مشخص میشود؛ از اینرو معنی بعنوان کاربرد یک زبان بموازات علم «نحو» خود تجزیه‌ای صوری است. آنها در تغییر معنی بمواردی نظیر «حروف اضافه» که خاصه معنی افعال را عوض میکنند برخورد و اشاره می‌نمایند.

باید دید آیا از این راه روش معنی به نتایج علمی سودمند منجر میگردد. از آنجا که پیشرفت علم معنی‌شناسی هنوز در مراحل ابتدائی است، دور است که بتوان پاسخ قطعی به این تردید یا سؤال داد. اما کاربرد این روش برای بررسی نظریه اعتباری بوسیله «نارسکی» و تشکیل «قیاس منطقی» از سازمان صوری این انتظار را تا حدی برمیآورد که معنی‌شناسی

نه تنها به منطق ساده یاری می‌دهد بلکه زمینه‌ای نیز برای پیشرفت آن فراهم می‌آورد. بعلاوه معنی‌شناسی در مورد بررسی دانشهائی مانند: سبک‌شناسی، ریاضیات و علوم تجربی اهمیت فراوان قائل است. روشی که «نارسکی» معرفی کرد، نخستین کوششی بود که در آن موارد تقابل بین: معنی‌شناسی، و نحو و عوامل مشابه نظیر: اعتبار منطقی و اعتبار واقعی را نمایان ساخت که در این رابطه باید به عامل نمادسازی منطقی توجه مخصوص کرد.

نمادهای مربوط به منطق بطور کلی در مثالها و بندرت در ساختمان معنائی بکار می‌رود، گاه همین عناصر منطق نمادی در فهم مطالب مؤثر می‌باشد؛ زیرا نظر عمومی منطق نمادی برای درک معنی‌شناسی و مفاهیم آن لازم است که این بررسی خود با «علم علامات» رابطه و نزدیکی پیدا میکند. میتوان گفت نظریه نشانه‌ها و زبان بسه بخش تقسیم میشود:

الف - عملی^۱: یا تأثیر کلام در محیط‌های مختلف و تعبیری که از آن در احوال گوناگون پدیدار میشود.

ب - معنائی^۲: یا درک مفاهیم و معانی کلمات در ارتباط با محیط و در اوضاع و احوالی که در آن کلمات ظاهر می‌گردند.

پ - ترکیبی^۳: ترکیب و تنظیم خاص کلمات در جمله مطابق با قواعد خاص هر زبان که در این زمینه میتوان دانش معنی‌شناسی را به دو قسمت اصلی بخش کرد:

۱ - Pragmatism

۲ - Semantics

۳ - Syntactics

- ۱- معنی‌شناسی توصیفی
- ۲- معنی‌شناسی عادی که با توجه به این تقسیمات علم نحو خود قابل
بخش به دو قسمت کلی میگردد.

۱- نحو توصیفی

۲- نحو ساده.

در زمینه نحو ساده ارتباط بین اجزای دستوری بطور مستقل مورد
بررسی قرار میگیرد و دیگر توجهی بارتباط آنها با عالم خارج در میان
نیست؛ «نارسکی» و «کرنپ» نحو ساده و رابطه بین آنها را مورد بحث
قرار میدهند.

باز در این تقسیم‌بندی «کرنپ» زبان را دو قسمت میکنند:

- ۱- زبان هدف و زبان توصیف‌کننده. بنا به تعریف «کرنپ» زبانی
که از آن در متون بحث میشود زبان «هدف» و زبانی که به اعتبار با
زبان اول مورد گفتگو قرار میگیرد زبان «توصیف‌کننده یا زبان «زیر»
میباشد.

بطوریکه تاکنون بیان شد، زبان شبکه‌ای از اصوات است که از
طریق عادت بوسیله اندامهای فراگوئی بمنظور ایجاد ارتباط با اشخاص
ونفوذ در اعمال و تصمیمات و افکار آنها بکار میرود.

البته راههای انتقال معنی متفاوت است. میتوان برای ارتباط با
دیگران از امکانات مختلف مثل اشاره بادست و اعضای بدن مثل حرکت
چشم یا بانسانه‌های نوشتاری یا علائمی نظیر زدن طبل و بوق و تکان دادن
پرچم و غیره استفاده کرد. در بررسی معنی‌شناسی - برخلاف زبان‌شناسی

توصیفی - بهتر است مفهوم اصطلاح زبان را با چنان درك وسیع مورد رسیدگی قرار دهیم که تمام انواع و شبکه‌های وسائل ارتباط بدون توجه بطرزکار و کاربرد آنها مورد پژوهش قرار گیرند.

البته از میان صور مختلف زبان یعنی زبان گفتار و زبان نوشتاری و زبان اشارات و حرکات باید گفت که «زبان گفتار» مهمتر از انواع دیگر مورد بررسی است. بعلاوه در بیشتر موارد اساس یادگیری و تفهیم زبان بر همین پایه مبتنی است؛ باز میتوان گفت هر نوع صورت انتقال معنی میتواند خود نقشی مؤثر در این مهم را تعهد و مباشرت کند.

اگر زبانی مثل زبان « L_1 » را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهیم، باز به زبان دیگری مثل زبان « L_2 » برای مقایسه و بررسی نیاز داریم؛ در این صورت « L_1 » را زبان هدف و « L_2 » را زبان «زیر» نام می‌نهیم.

هر زبان را میتوان بعنوان زبان هدف انتخاب کرد و هر زبان که شامل مفاهیم و اصطلاحات مناسب برای تشریح اجزاء و خصوصیات زبان هدف باشد، همان زبان نیز میتواند خود بعنوان زبان «زیر» نیز بحساب آید.

البته زبان «هدف» و زبان «زیر» میتواند یک زبان باشد. مثلاً هرگاه در باره دستور زبان انگلیسی به انگلیسی صحبت شود، در این صورت این زبان یکبار «هدف» و در عین حال در حکم زبان «زیر» است. بحث زبان و رابطه نحو با انتقال معنی موارد متعدد دارد. مثلاً بجای اینکه بگوئیم: در آلمانی هر مشتق از طرح لغتی مثل Hund یک رویداد اسمی است، میتوان گفت: (طرح لغتی Hund خود یک طرح اسمی است).

چون در این رابطه و در این بررسی فقط باید «طرحها» را مورد بحث قرار دارد؛ از اینرو ممکن است این ترتیب را عنوان کرد که در بافت‌هاییکه باین زمینه مربوط میشود مثلاً در مقوله «لغت» بعنوان طرح لغوی و در مورد اسم بعنوان «طرح اسمی» و بهمین ترتیب (نشانه) و عبارت و (جمله) بعنوان طرح‌های مربوط به بخش خود عنوان گردد.

در استعمال زبان سه عامل عمده مشخص است:

۱- صحبت‌کننده

۲- بیانیکه اظهار میشود

۳- موضوعی که اظهار گوینده بآن مربوط میباشد (بالاخره دریافت‌کننده که خارج از این بحث است). در علم نشانه‌ها که بر مبنای نظریه عمومی نشانه‌ها و زبان مبتنی است میتوان سه زمینه تشخیص داد:

(۱) اگر گوینده مورد اشاره صریح باشد، بررسی زبان مربوط به جنبه علمی میشود.

(۲) اگر «ارتباط» بین کلمه و موضوع مورد نظر در میان باشد نه گوینده - در این حالت رسیدگی بصورت «معنائی» است.

(۳) اگر گوینده و ارتباط بین کلمه و موضوع هیچکدام مورد بحث نباشد، در این صورت بررسی به عامل «نحوی» ربط میابد.

اگر استعمال زبان را مورد پژوهش قرار دهیم، در واقع متکلم را در نظر میگیریم که توانائی تولید صدا دارد یا حرکاتی انجام میدهد تا بتواند به شیئی یا به موضوع یا به مطلبی اشاره کند. در این جریان میتوان سه عامل را که مستلزم وجود یکدیگر است تشخیص داد: گوینده، اظهار گوینده، آنچه که اظهار بدان مربوط میشود.

از نظر «کرنپ» بررسی معنی دو صورت متفاوت دارد که آنها را میتوان معنی‌شناسی ساده و معنی‌شناسی توصیفی نام نهاد. منظور از معنی‌شناسی توصیفی تجزیه خصوصیات معنایی است، اعم از اینکه این تحلیل از نظر تحولات تاریخی یک زبان مثلاً زبانهای دیگر بطور عام صورت گرفته باشد؛ در این صورت اولی را «معنی‌شناسی توصیفی ویژه» و دومی را «معنی‌شناسی توصیفی عمومی» نام نهاده‌اند. معنی‌شناسی توصیفی در حقیقت یک پدیده تجربی است که حقایق را تحلیل میکند. میتوان دستگاهی از قوانین معنایی تمیز داد چه این دستگاه مربوط به زبانی خاص باشد که دارای تحولات تاریخی است، چه به زبانی که ابداع شده و «دستگاه معنایی» خاص دارد.

قوانین یک دستگاه معنایی مفاهیم معنایی معین را در چهارچوب سازمان S مشخص میکند، مثل نامگذاری (در دستگاه S) یا اعتبار (در دستگاه S). پس معنی‌شناسی ساده شامل تعریف‌هایی از این نوع و نتایج حاصله از آن میشود و در زمینه تمایز از «معنی‌شناسی توصیفی» امری کاملاً تحلیلی و بدون مضمون واقعی است؛ بر همین سیاق تمایز بین «نحو توصیفی» و «نحو ساده» را میتوان عنوان کرد.

«نحو توصیفی» یک پژوهش عملی از خصوصیات دستوری زبانهای مورد مطالعه میباشد. «نحو ساده» دستگاههای دستوری را مورد بحث قرار میدهد. مثلاً یک دستگاه دستوری مانند K دارای قوانینی است که مفاهیم دستور را تعریف میکند. مثلاً جمله در سازمان K و قابل اثبات بودن در سازمان K و قابل مشتق شدن در سازمان K میباشد که در این صورت نحو ساده شامل جمله‌های تحلیلی زبان توصیف‌کننده میشود.

گاه این سؤال پیش می‌آید که معنی‌شناسی و ترکیب وابسته به آن یک صورت «عملی» است. در این صورت باید آن را وابسته به پدیده معنایی دانست؛ باید گفت در حقیقت معنی‌شناسی و نحو توصیفی مبتنی بر صورت تجربی است. فرضاً اگر بخواهیم خصوصیات معنایی و نحوی زبان «اسکیمو» را - در حالیکه هیچگونه مطالعه‌ای از ساختمان آن در دست نباشد - بررسی کنیم، در این صورت کار دشوار می‌شود. در بررسی خصوصیات تکلم این مردم، بعد از فهمیدن اینکه «اسکیموها» مثلاً کلمه «ایگو» را وقتی موضوع مورد اشاره آنها خانه‌ای باشد بکار می‌برند، مشخص می‌گردد. در این صورت میتوان در موقعیت‌های دیگر «ایگو» را از نظر معنی‌شناسی که معرف «خانه» و از نظر نحو مسند است بکار برد؛ باین ترتیب اطلاعات پژوهنده در زمینه معنی‌شناسی و «نحو توصیفی» بستگی به اطلاع پیشین پژوهنده در زمینه کاربرد زبان دارد.

زبان‌شناسی در بسیط‌ترین مفهوم خود آن شاخه از علم است که دارای تمام بررسی‌های تجربی و عملی زبان باشد که خود شامل صورت عملی معنی‌شناسی توصیفی و نحو توصیفی نیز می‌شود. میتوان این خصوصیات را بدین ترتیب بر جدولی آورد و این روابط را نشان داد:

نشانه

نحو: یا روابط علمی نشانه‌ها	معنی‌شناسی: علائم نحوی تعیین کننده ارزش	بررسی روانی: جنبه فردی

۴-۱۲ منطق نمادی و نحو - اگر زبان محاوره‌ای عادی انگلیسی

را بعنوان زبان «زیر» انتخاب کنیم، گاه مناسب است نمادهائی چندرا -چه بطور ترکیب با کلمات انگلیسی چه بصورت تنها- مورد رسیدگی قرار داد.

در جدول زیر کاربرد نمادها با ترجمه آن به فارسی ملاحظه میگردد. در این روابط «کرنپ» علائمی بدین صورت معرفی کرده است:

شرح نماد	نماد	در زبان فارسی
۱- مجموعه اضافی		
اتصال یک مکانی (نفی)	... س	... نه
اتصال متفاوت	... V ---	... یا ---
اتصال یکسان	... + ---	... و ---
تصال دلالت	... D ---	... بنا براین ... اگر
یکسانی	... ≡ ---	... عیناً همین ...
۲- مجموعه عوامل جانشینی		
تعمیم	(x)(...x...)	...x... و x برای تمام
وجود داشتن	(∃x)(...x...)	...x... و x برخی از
تجريد	(λx)(...x...)	...x... مانند x طبقه تمام
عینیت	x=y	y یکسان با x

در جدول صفحه بعد نیز بار نمونه‌های متغیر با نمونه‌های ثابت بطور متقابل نمایان شده‌اند:

نمونه‌های ثابت	نمونه‌های متغیر	
نشانه‌های منفرد	a , b , etc	x , y z , etc.
مسندها (قشر اول) درجه اول	P , Q	F , G
مسندها (قشر اول) درجه دوم	R , S	H , L
نقش‌دارها	K , I	F , G
نشانه‌های اضافانه‌ای	a, b, etc.	P,Q, etc.
نشانه‌های فاقد نمونه		u, v, etc.

ترکیب : $P(a)$ معنی : a خصوصیت عامل P را دارد و شبیه آن می‌باشد

$R(a, b)$ یعنی a دارای نسبت R به b است

$M(P)$ یعنی P دارای خصوصیت قشر دوم M می‌باشد.

نشانه‌های منفرد معرف واحدها و در حیطه پژوهش می‌باشد، از اینرو به قشر صفر تعلق دارد. خواص و ارتباط آنها و مسندها تیکه بوسیله آنها این نشانه‌ها معرفی میشوند، بقشر اول بستگی و ربط می‌یابد.

نسبتی که پدیده‌ای از قشر n و مسندی که بآن اشاره می‌کنند به قشر $n+1$ تعلق دارد، مسندی از درجه نخست است که مسند یک مکانی نیز نامیده می‌شود و آن خاصیت را عنوان می‌کند. یک مسند درجه n ام نیز نسبتی را که بین n واحد موجود است معرفی مینماید.

مثال‌های نقش‌دار مانند (m, n) معرف موجودیت اجزاء m و n است. صورت $(\times)$ معرف وجود حرف $\times$ می‌باشد.

صورت «تعریف» این شکل را دارد: $--- = Df$... این علامت باین معنی است که ... قابل تعویض است با --- . گاه بجای علامت Df میتوان علائم $\equiv$ یا $=$ را بکار برد که در این صورت ... تعریف‌شونده و صورت --- برای پدیده تعریف‌کننده بکار می‌رود.

۱۲-۵ طبقه‌بندی شکل جمله‌ها - سازه‌های اتمی جمله‌هائی هستند که شامل رابطه دهنده‌ها و عوامل تغییرپذیر نمی‌باشند. یک جمله مولکولی نوع جمله‌ای است که شامل تغییرپذیرها نیست، ولی جمله‌های اتمی را که ترکیب‌کننده‌های آن است شامل می‌شود. جمله معمولی یک صورت سازه‌ای است که عوامل تغییرپذیر را دربرمیگیرد.

در جمله‌ای از شکل $(...)(\times)$ یا $(...)(\boxtimes)$ به این علامات $(\times)(\boxtimes)(...)$ نمایان می‌گردند. این علامت ... نشانه مورد عملی آنهاست که به پدیده‌های عملی تعلق دارد. یک عامل تغییرپذیر در محیط‌های خاص بصورت یک عبارت وابسته است، اگر با همان صورت معین در یک مورد عملی که عامل آن همان تغییرپذیر را شامل شود قرار گیرد، در این صورت دیگر آن جمله وابسته نبوده و «آزاد» خوانده می‌شود.

یک عبارت اگر یک تغییرپذیر آزاد را دربرگیرد، صورت «باز» نامیده می‌شود؛ در صورتیکه یک تغییرپذیر آزاد را دربر نگیرد صورت «بسته» خواهد بود. البته باید دانست که یک عبارت «باز» نقش عبارتی نیز خوانده می‌شود.

۱۲-۵-۱ اصطلاح معرف‌ها - در این بحث اصطلاحات زیر را

برای معرف‌ها میتوان بکار برد:

معرف‌ها	نمادها و عبارات
منفرد	اجراء ثابت منفرد
نقش‌ها یا مفاهیم	مسندهای نخستین مسندهای درجه دوم و بالاتر
نسبتها نسبت	
نقش	نقش‌دار
حرف اضافه	جملات

۶-۱۲ عوامل پشت سرهم و توالی - دو شیوه برای تنظیم موضوعات

در یک ترتیب خطی یا زنجیره‌ای وجود دارد که یکی را طریق «پشت سرهم کردن» و دیگری را ترتیب «توالی» نام می‌نهم. سری n عبارات از خصوصیات ترتیبی است که در ارتباط متصل بهم و غیرقابل برگشت باشند، چنانچه علامت X مقدم بر Y است. یک توالی با تعداد n عبارت از شمار دانه بدانه پدیده‌هاست که این خصوصیت را میتوان این طور نشان داد:

۱- با مسند درجه دومی که نماینده روابط میان پدیده‌ها و شماره ترتیبی تا n باشد

۲- بوسیله عبارت مورد بحثی که شامل n واژه میگردد. برای اینکه مطلب روشن شود میتوان مثال زیر را عنوان کرد:

فرض کنیم عوامل b و c را طوری تنظیم کنیم که اول b بعد c بعد d و بعد دوم رتبه c قرار گیرد؛ باین ترتیب آنها دارای یک

توالی است که تعداد آن چهار می‌باشد. پس از این بیان این فرمول نتیجه می‌شود: $n=4$ که این رابطه شامل سه موضوع می‌باشد.

این توالی ممکن است به یکی از دو حالت زیر معرفی گردد:

b_1 و c_1 و d_1 و e_1 باین معنی است که یک ارتباط موضوع b را به عدد 1 و c را به 2 و d را به 3 ربط می‌دهد.

با این وضع علائم d و c و b اگر موضوع های منفرد باشند مثال اول از قشر اول را دارد و مثال دوم از قشر اول آن صفر می‌باشد؛ باین ترتیب مثال دوم با فرمول ساده‌تری معرفی می‌گردد. جمله $T(b, c, d)$ را میتوان به ترتیب زیر تفسیر نمود: رابطه T (از درجه 4) در این ترتیب برای علائم b و c و d و باز c برقرار میماند، بر اساس این روش صورت دوم فرمول زیر را اضافه می‌کنیم: رابطه T (از درجه 4) برای توالی درجه چهارم b و c و d و c برقرار می‌شود.

در یک «توالی» تکرار ممکن است، زیرا عامل c امکان تکرار دارد. در یک «سری» تکرار غیر ممکن است، زیرا نسبت اعضاء به فاعل غیر قابل برگشت است؛ بنا بر این در بسیاری از محیط‌ها نمیتوان عامل «پشت سرهم قراردادن» را بکاربرد، بلکه تنها «توالی» اعضاء بکار می‌آید. فرض کنیم حسن بگوید: «مداد من سیاه است» در این صورت:

S_1 می‌باشد. اگر فارسی بدانیم جمله S_1 را می‌فهمیم؛ گرچه ممکن است ارزش اعتباری آن را درک نمائیم. شناخت ما از جمله S_1 شامل اطلاع ما از شرط اعتباری این جمله است. میدانیم که S_1 معتبر است زیرا تنها در صورتیکه شیئی بنام «مداد حسن» دارای رنگ بخصوص باشد که در اینجا آن رنگ «سیاه» است و این جمله اعتبار دارد؛ این

اطلاع از شرط اعتباری S_1 پدید می‌آید. حال چه باید کرد که ارزش اعتباری S_1 را تعیین نمود و کشف کرد که آیا S_1 معتبر است یا نه. آنچه باید در این مورد برای ارزیابی صورت گیرد این است که مشاهده کنیم آیا سادحسن «سیاه» است یا نه. باید دید بچه شیوه می‌توان شرایط اعتباری سازه‌های یک سازمان زبانی را تعیین کرد؟

اگر سازمان تنها شامل تعداد معینی جمله باشد، در این صورت همواره می‌توان فهرست یک رمز قراردادی جمله را بطور جداگانه تهیه و تنظیم کرد. از این روی یک دستگاه رمز یک دستگاه معنایی ابتدائی است و دارای دو صورت است. باین صورت می‌توان دو نوع اصلی دستگاه معنایی را که دستگاه «رمز» از یک طرف و دستگاه «زبان» از طرف دیگر است مربوط نمود. با ذکر مثال می‌توان روابط این پدیده‌های نمادی را بصورتی که «کرنپ» توجیه کرده است بررسی کرد:

مثال - می‌توان به ترتیب زیر سازمان معنایی S_1 را تشکیل داد که در آن S_2 و عبارت دیگر زبان هدف و S_1 شامل هفت تشابه است: سه عضو ثابت منفرد شامل in_1 و in_2 و in_3 دو مسند شامل pr_1 و pr_2 و دو پرانتز () و معانی حاصله از ارتباط اجزاء دستگاه S_1 و عباراتی از شکل $pr(in)$ می‌باشد مانند مثالهای زیر:

۱- $pr_1(in_1)$ زمانی مفهوم دارد تنها اگر مربوط به شهری مثل شیکاگو و شهر بزرگ باشد.

۲- $pr_1(in_2)$ مفهوم دارد در صورتیکه اگر مربوط به نیویورک و شهر بزرگ باشد.

۳- $pr_1(in_3)$ وقتی مفهوم دارد تنها اگر کارمل بزرگ باشد.

- ۴- (in_1) pr_1 مفهوم دارد تنها اگر شیکاگو یک بندر داشته باشد
 ۵- (in_2) pr_2 مفهوم دارد تنها اگر نیویورک یک بندر داشته باشد
 ۶- (in_3) pr_2 مفهوم دارد تنها اگر «کارمل» یک بندر داشته باشد.

۲- بدین ترتیب دستگاه معنایی S_2 را بطریق زیر تشکیل می‌دهیم:
 S_2 حاوی همان نشانه‌ها و جملاتی است که در S_1 نیز وجود داشته است. پنج قاعده بخصوص می‌توان ارائه کرد که هر یک مخصوص موضوع مورد اشاره یکی از تشابه‌های عمده است؛ یک قاعده کلی نیز برای صورتهای اعتباری جمله‌ها می‌توان بدین طریق عنوان نمود:

۱- in_1 نمایاننده شیکاگو

۲- in_2 نمایاننده نیویورک

۳- in_3 نمایاننده کارمل

۴- pr_1 نمایاننده بزرگ بودن

۵- pr_2 نمایاننده بندر بودن است

قاعده کلی: یک جمله (in_1) pr_1 در صورتی خصوصیت کاربرد دارد که تنها موضوع مورد اشاره in_1 و مورد اشاره pr_1 را داشته باشد، یعنی شیئی یا موضوعی که بوسیله نشانه in_1 معرفی شده و خاصیتی را نیز حائز باشد که بوسیله pr_1 معرفی می‌گردد. دستگاههای S_1 و S_2 هر دو شامل همان جمله‌ها هستند و هر جمله وضعیت اعتباری یکسان دارد؛ از اینرو آنها یکسان و همانند از آب در می‌آیند، اما اختلاف آنها در دستوراتی است که تحت آن قواعد مورد بررسی قرار گرفته است. باید توجه داشت که

S_1 یک دستگاه «رسمی» و S_2 یک دستگاه «زبانی» است. همانطور که در مثل‌های قبل بیان گردید، یک دستگاه معنایی ممکن است باین ترتیب تشکیل شود:

اول طبقه‌بندی نشانه‌ها

دوم طبقه‌بندی قواعد و دسته‌بندی آنها

در مرحله سوم قواعد نام‌گذاری و بالاخره در مرحله پایانی، یافتن قواعد «اعتباری» میباشد. این بود بطور ایجاز و اختصار گوشه‌ای از آنچه «کرنپ» در خصوص روابط اجزاء جمله در نمایاندن معنی در آثار متعدد و عالمانه خود بیان کرده است. بدین ترتیب میتوان به طبقه‌بندی پدیده‌های دستوری منطقی در زمینه روابط «نحو» با «معنی» توجه کرد و با ملاحظه این روابط به خصوصیات ارتباط «نحو» و معنی پی برد.

فصل سیزدهم

مبحث پایانی

تا کنون سعی شد بنحوی که جانب اختصار گرفته شود به عواملی که در معنی و تغییرات و تحولات آن اثر دارد اشاره شود. آینه‌ک می‌توان یکبار گفته‌های فصول گذشته را یک‌جا گرد آورد و به آنها اشاره مجدد و کوتاه کرد.

در باب تغییر یا حتی بی‌بنیاد شدن مفاهیم، «توسیدیدس» در کتاب خود وقتی که از افول منزلت لغات سخن می‌آورد می‌گوید:

رابطه کلمات با معانی آنها چنان تغییر یافته و کارما بجائی کشیده که گستاخی را شجاعت، ترس را تردید احتیاط آمیز، ملایمت را ضعف، زرنگی را ناتوانی نام نهاده‌ایم.

گفتگو در بی‌ثباتی پدیده معنی سابقه کهن دارد؛ خاصه در یونان و روم بدان توجه شایسته و فراوان شده است. در قرن پنجم میلادی «هرو کلیوس» که از هواداران مکتب افلاطونیان نو بود، به رسیدگی پدیده‌های تغییرات معنی پرداخت. او معنی را از نظر سجع، از نظر متن و نحو و بالاخره از نظر اجتماعی و فرهنگی بررسی نمود؛ او در آثار خود به گفته‌های ارسطو که کلمه را واحد کلام شناخته بود اشاره و ایراد کرد. از قدرت کلمه فراوان سخن رفته است. شعراء فرانسه از آیه اول

انجیل یحیی متأثر شده و گفته‌اند: «کلمه» زندگی است، روح و باد و آتش است و بالاخره «کلمه» خداست زیرا توان خلافت دارد.

در قرن اخیر در بررسی قدرت کلمه و نفوذ آن سرعت پدید گشت؛

آلمانها و لهستانها پیشقدم این بررسیها شدند. در فرانسه در ۱۸۸۶ «دارمستتر» کتاب معروف «بررسی کلمات در اوضاع و احوال» را نشر داد و چند سال بعد اثر دیگر او بنام «معنی‌شناسی» بر نوشته نخست او افزوده شد.

تحول قابل ملاحظه‌ای که در قرن ما نصیب معنی‌شناسی شده استقلال یافتن این علم و جدا شدن آن از ادبیات و منطق و حتی باستان‌شناسی است؛ تاچندی قبل هنوز دانش «معنی‌شناسی» بنیاد ثابتی که بتواند قوام خود را ضمانت کند نداشت.

بتدریج نظرات نوزبان‌شناسی در جهان شکافی پدید آورد: «سوسور»، زبان‌شناس معروف سوئسی، رابطه زبان‌شناسی هم زمانی را از رشته‌های زبان‌شناسی تاریخی جدا کرد و بنیاد زبان‌شناسی «توصیفی» - در مقابل زبان‌شناسی «تاریخی» - را پی نهاد. آمریکائیان - با توجه به زبانهای سرخ پوستان آمریکا - بدنبال زبانهای نوشته نشده بودند؛ آنها بررسی زبان را بر پایه رفتار و بازتاب پی نهادند.

دانشمندانی نظیر «بوآس» و «بلومفیلد» و اخیراً «بلاک» دنباله این رشته را رها نکردند و خواستند زبان را از قیود پیچیده معنی «موقتاً» رهایی بخشند تا بتوانند به مطالعه توصیفی زبان بپردازند.

از سال ۱۹۵۰ معنی‌شناسی با استقلال گامهای نو برداشت که این

گرایشها با شیوه‌های قدیم تفاوت فراوان داشت. معنی‌شناسی امروز متوجه پدیده «توصیفی» است و پژوهنده این دانش متوجه سازمان‌درونی واژگان است؛ در سالهای اخیر در کنگره‌های زبان‌شناسی بخش مستقل به بررسی «معنی» تخصیص یافته است.

در فصول این کتاب سعی شده تا حتی الامکان مطالبی که در قلمرو علم معنی است بنحوی مورد رسیدگی قرار گیرد. تا شائقان این رشته‌نو، به کم و کیف کاربرد «معنی‌شناسی» آشنائی نزدیک یابند. در این کتاب بحث مبسوط از اهمیت نمادها یا سمبل‌ها میتوان یافت؛ تا آنجا که میسر بوده از دقت در این پدیده اساسی «معنی» کوتاهی نشده است.

گفته‌های امرسون که میگوید «ما همه نماد هستیم و جملگی در محیط نمادی زندگی می‌کنیم» یا اظهار «ورد زورث» که به نمادهای نخستین نمادهای پایانی، نمادهای میانی و بالاخره نمادهای بی پایان اشاره میکند توجه نموده‌ایم.

برای اینکه از دیدگاه وسیع‌تر به پدیده نمادها بنگریم، محیط منبسط‌تری که نام «سماسیولوژی» دارد برگزیده‌ایم تا بتوان در این محیط گسترده به عوامل: معنی‌شناسی، نحو و بالاخره مبحث نتایج عملی که توجه به رفتار دارد اشاره کرد.

در اینجا میتوان از مثالهایی که «ابر» نشانه باران یا از نوعی از پرواز پرندگان که بقول رومیان مظهر فالگیری بود نام برد، تا اینکه بتدریج به دستگاه بسط نشانه‌ها مثلاً دستگاه «مرس» و شیوه مخابرات برسیم.

البته گفته شد که نشانه‌ها انواع «تصویری» و «قراردادی» دارند. عکس، پیکر، نقشه، علائم راهنمایی و رانندگی، مدلهای نوت موسیقی، فیلم، رقص، نمایشنامه و حتی هنر معماری جز علائم «تصویری» است؛ در حالیکه دستگاه مثلاً «سرس» جزء علائم «قراردادی» میباشد.

زبان که خود صورتی از همین نماد «قراردادی» است بقول «سوسور» سه صورت دارد: فردی (پارول)، دستوری (لانگ)، اجتماعی (لانگاز). از نظر سوسور گفتار فردی شامل رفتار یک فرد است که محصور در زمان باشد، در حالیکه امر اجتماعی زبان پیشتر جنبه غیر فردی و کلی و دسته جمعی دارد.

در همین زمینه در ادبیات اصطلاح «سبک» نویسنده پیش می‌آید که بقول «بوفن» باید گفت سبک، خود مشخص نویسنده است یا بگفته شوپن هارو «سبک»: قیافه‌شناسی ذهنی صاحب قلم است.

اگر بخواهیم از طریق زبان به «معنی» یا «سبک» رسید، باید از دیدگاه تحلیلی به سازمان آن نگاه کنیم. از نظر توصیفی زبان مرکب از چهار سازمان از جهت نظری مجزا ولی در عین حال بهم پیوسته است که این سازمانها عبارتند از: دستگاه صوتی، ساختمان کلمه، دستگاه لغت یا واژگان، و بالاخره ساختمان نحو. از بهم بافتن این چهار سازمان با پدیده معنی، تشکّل یا ساختمانی پدید می‌آید که آن را «زبان» خوانیم.

اگر به زبان از دیدگاه تحلیلی و علمی بنگریم، دیگر مقاسی برای «کلمه» یا «عبارت» بر جانی‌ماند؛ ولی اگر جنبه تاریخی و سنت را در این گفتگو دخیل بدانیم، ناچار باید از «کلمه» و خصوصیات آن نیز یاد

کرد که در این بیان خصوصیات نمادی با مبحث دیگر درهم آمیخته میشود.

در این مقال است که «سویفت» از: آتشبار کلمات؛ «امرسون» در مقالات خود از کلماتی که مثل گلوله سخت هستند و حتی از سد کلمات یاپرده عبار آلود کلمات سخن بمیان میآورد؛ «رابله» از کلمات قرمز و سبز و نیلگون یاد میکند و حتی شاید اوصدای ذوب شدن «کلمات» را بگوش میشنود؛ دانشمندان دیگر نظیر Jean Giono از نور و مزه کلمات گفتگو میکنند؛ «شلی» کلمات را به مارهای بال دار تشبیه میکند؛ برای «ویکتور هوگو» کلمات وجود سورئالیستی دارند و آنها مثل اجتماع زنبورها در ذهن ما گرد می آیند و دست و پنجه و بال خود را بیگشایند و چون مارهای غول آسا می خزند. از نظر «هوگو» حتی کلمات توان امتناع کردن و قدرت پذیرش دارند.

البته کلمه از نظر دستوری صاحب ساختمان و ظهور دیگری است. روابط تا کید و سازمان کلمه در شعر و ادب مورد توجه بوده است. در زبانهای فنلاندی و مجاری و چک تا کید کلمه روی هجای نخستین و در لهستانی روی هجای ماقبل آخر و در فارسی - تقریباً در ۸۹ درصد موارد - بر هجای پایانی است؛ در انگلیسی جای تا کید کلمه نامعین و نامشخص است. همین ارتباط تا کید و سازمان کلمه موجبی است که میتوان از ساختمان کلمه بصورت های متفاوت: صوتی، واحد دستوری، پدیده نحوی و بالاخره عامل معنایی یاد کرد.

از نظر صوتی تمایزات جالب، فراوان نمی باشد؛ ولی برای مثال

میتوان در انگلیسی از صورت *th* - آغازی یاد کرد که این صورت آغازی بصورت اسم و صفت مثل *thumb, thread, thorn, thin, theft, thanks* و در حالت بی او بصورت */θ/* است، در حالیکه ترکیب *th* - آغازی در کلمات دستوری مانند: *these, those, though, that, this, they, the*؛ بصورت آوایی بشکل */ð/* پدید می‌آید.

البته این مثالها که رابطه‌ای چنان مشخص میان صوت و صورت دستوری و معنایی کلمات نشان میدهد زیاد نیست. مثال جالب دیگر را میتوان در زبان عربی جست. در عربی مثلاً در کلمه «کتب» *kataba* کلیه ویل‌ها عوامل ممیز دستوری است، در حالیکه کنسون‌ها فقط نماینده معنی میباشند، که در این مثال «ك» و «ت» و «ب» معرف خصوصیت معنی و مفهوم «نوشتن» دارد. بعبارت دیگر در کلمه *katabtonna* با تغییر فتحه به ضمه - یا *a* به *o* - در صورت دستوری تغییر پدید می‌آید، حال آنکه در هر دو کلمه بمفهوم همان «نوشتن» است که توسط کنسونهای: *ك - ت - ب* - مباشرت می‌گردد.

البته «کلمه» میتواند لباس دستوری خود را عوض کند و نقابهای مختلف به چهره زند. مثلاً در انگلیسی لفظ *down* در مثال *down-train* بصورت صفت؛ در عبارت *to down tools* در لباس فعل؛ در کلمات *ups and downs* یا در مثال *have a down on somebody* بصورت اسم می‌باشد.

درست است که معنی در لباس کلمات چهره خود را ظاهر می‌سازد، ولی میتوان از معنی بطور جدا گانه و فارغ از کلمه نیز یاد کرد. در کتاب

«معنی معنی» نوشته دو دانشمند معنی شناس انگلیسی : اوگدن و ریچاردز از ۲۳ تعریف معنی یاد شده است. «فرث» زبان شناس انگلیسی «معنی» را امتزاجی از روابط دستگاههای صوتی ، دستوری ، واژگان و خاصه نحوی میدانند و تغییرات و تحولات آن را در این چهار زمینه جستجو میکند.

روان شناسان - خاصه آنهایی که طرفدار پدیده رفتاری behavioristic هستند - به جدا ساختن کار مغز از کاربرد زبان ایرادات جدی گرفته و آنها کسانی را که دست بدین جدائی زده اند مورد انتقاد قرار داده اند.

بسیاری از جامعه شناسان تنها گفته زبان شناس سویسی «سوسور» را می پسندند که میگوید: «زبان و معنی به منزله دو طرف یک ورق کاغذ است که بهیچ وجه نمیتوان یک طرف کاغذ را طوری پاره کرد که طرف دیگر آن آسیب نبیند و پاره نشود».

بر اثر این شکاف و اختلاف دید در میان زبان شناسان و روان شناسان است که نظرات مختلف خاصه در زمینه «معنی» پدید آمده است و دانش معنی شناسی را گرم و دانش پژوهان آنرا سرگرم و مشغول ساخته است.

در همین زمینه است که «وتیگن اشتاین» میگوید : زبان وسیله است و در نتیجه تصورات آن هم وسیله می باشد ؛ او در مباحث خود به اینجا میرسد که از «کلمه» به «کاربرد» آن توجه دارد. وی علاوه میکند که کلمات بمنزله ابزار و لوازم در جعبه مغز هستند که در این جعبه : چکش ، انبردست ، اره ، آچار ، میخ ، وده ها آلت دیگر قرار دارد ؛ از اینرو نقش کلمات فقط از نظر «کاربرد» آنها متمایز و مشخص میگردد . همین تشبیه

است که «سوسور» با «مهره‌های شطرنج» عنوان میکند و از «کاربرد» کلمات سخن میگوید. همراه و هم صدا با نظر «سوسور» زبان شناس انگلیسی «فرث» میگوید: کلمه مهره جانشینی واژگانی است.

در اینجا پرسشی پیش می‌آید: حال که کلمه از «کاربرد» آن شناخته میشود، میتوان «معنی» پیوسته به کلمات را سنجید یا حتی آنرا اندازه گرفت؟

در این مقوله باید از نظرات Suci, Osgood و Tannenbaum یاد کرد. این دانشمندان سبنای سنجش معنی را بر ریاضیات و منطق نمادی (سمبلیک) با استفاده از ماشین‌های الکترونیک و توجه به خصوصیات و عوارض و مظاهر «رفتاری» پی نهاده‌اند. آنها «معنی» را با هفت معیار - مثل خط‌کشی که هفت جزء دارد - می‌سنجند که دو قطب آنرا صفات متضاد مانند: صاف و ناهموار، جوانمرد و ناجوانمرد، ضعیف و قوی تشکیل میدهد و قطب دیگر متشکل از عواملی نظیر شادی، سختگیری و کندی است که این سنجش با سه پدیده زیرسنجیده میشوند:

(۱) ارزش‌یابی (خوب و بد)

(۲) فعالیت (فعالیت و عدم فعالیت)

(۳) نیرو (نرمی - سختی)

با توجه به این دو نظریه (یا بهتر بگوئیم در روش آزگود) میتوان «کاربرد» «معنی» را با توجه به این خصوصیات سنجید یا حتی آنرا اندازه گرفت. این است که بجای سنجش «کلمه» بدنبال «کاربرد» آن می‌رویم و آنرا با معیارهای فیزیکی و قابل سنجش بررسی و سبک و سنگین می‌کنیم؛ سپس با شیوه

قیاس به خصوصیات اسماء و ارزش روحی و معنوی آنها پی میبریم.

از این بحث باینجا میرسیم که فقط میتوان «کاربرد» کلمات را سنجیدنه خود آنها را؛ باین معنی که اول کلمه باید صورت مادی یابد و در قالب زمان و مکان و لفظ ریخته شود و از آن پس با «صفت‌های» مختلف کم و زیاد و سنجیده شود تا قابل اندازه‌گیری گردد. این است که فقط میتوان «اسم» را به یاری صفات و «فعل» را به کومک «قیود» سنجید و ارزش آنرا در عالم قیاس تا حدی مشخص ساخت.

در این کتاب مقایسه‌ای از نظر افکار دانشمندان غرب در زمینه معنی‌شناسی و نظرات متفکران ایرانی مسلمان در «مباحث الفاظ» بعمل آمده است تا مشخص گردد در چه زمینه‌هایی غریبان قدم برداشته‌اند و در چه محوطه‌هایی تفکر خاص ما بوده است.

پس از رسیدگی به افکار دانشمندان مغرب‌زمین و بررسی افکار متفکران ایرانی مسلمان، باین نتیجه رسیدیم که غریبان بیشتر از دو دیدگاه مختلف یعنی: «شیوه انتقال معنی» و دیگر «کارمغز در ارزش‌یابی گفتار» معنی‌را بررسی کرده‌اند؛ در حالیکه توجه متفکران ایرانی مسلمان بیشتر در زمینه «وضع الفاظ» برای تصورات مختلف ذهنی بوده است.

باید بحق گفت که موشکافیهای متفکران ایرانی مسلمان در این زمینه شایان تجلیل و احترام فراوان است. اگر معنی‌شناسان قرن ما به تلفیق بحث «وضع الفاظ» از یکطرف و مباحث «انتقال معنی» و «کارمغز در ارزش‌یابی گفتار» از طرف دیگر بپردازند، مسلماً دامنه علم «معنی‌شناسی» و قدرت توفیق و موشکافی در آن بیشتر از امروز خواهد شد.

فهرست مأخذ و منابع این کتاب و هزار اصطلاح
معنی‌شناسی و زبان‌شناسی

فهرست منابع و مآخذ علم معنی

و وضع الفاظ

«فارسی و عربی»

- آملی شمس‌الدین محمد بن محمود : نفائس الفنون فی عرائس
العیون - کتابخانه اسلامیة ۱۳۷۹ ه. ق
- العقيلي همدانی بهاء‌الدین عبدالله ابن عقیل - شرح ابن عقیل
علی‌القیه - مکتبه التجاریه الکبری مصر ۱۳۸۱
- ابن حشام - مفنی اللب (بحث در حروف اضافه که موجب تغییر
معنی میشود) تبریزی عبدالکریم (به خط او) جامع المقدمات : مباحث
مربوط به حروف جاره - کتابخانه شمس‌العماره ۱۳۲۸
- خواجه نصیر طوسی - اساس الاقتباس - دانشگاه تهران ۱۳۳۰
- خوانساری محمد - قوانین منطق صوری - دانشگاه تهران ۱۳۳۸
- سیوطی جلال‌الدین - المزهرة فی علم اللغة و انواعها - چاپ مصر
۱۳۳۰
- سهروردی شهاب‌الدین یحیی - حکمة الاشراق - به کوشش هانری
کربن - چاپ انستیتوی ایران و فرانسه - تهران ۱۳۳۱
- شهابی محمود - دور ساله در وضع الفاظ و قاعده‌لاضرر، دانشگاه
تهران.

شهابی محمود - رهبر خرد

شهابی محمود-تقریرات اصول (فصول بحث الفاظ: حقیقت و مجاز)

شیرازی قطب الدین مسعود - درة التاج لعزيزة الدباج - تصحيح سيد

محمد مشکوة، تهران چاپخانه مجلس ۱۳۲۰

طاشکیری زاده، مفتاح السعادة (باب علم وضع)

عضد الدین یحیی - مواقف

فرصت شیرازی محمد نصیر - اشکال المیزان

ملا عبدالله، حاشیه ملا عبدالله، حاشیه میرزا علی رضا

محقق قمی ابوالقاسم، قوانین الاصول، چاپ سنگی تهران (تاریخ

چاپ ندارد)

ملا محسن، شرح عوامل جرجانی (به فارسی)

ب - فهرست منابع و مآخذ زبانهای - اروپائی

- Allen W.S., *On the Linguistic Study of Language*, Cambridge, 1957.
- Benveniste E., «Nature du Sign Linguistique», *Acta Linguistica*, 1954, pp. 251 - 264.
- Bazell C F. «The Sememe», *Litera*, 1954 (pp. 17 - 31).
- Bloomfield L. *Language*, New York, 1933.
- Carnap R., *Logical Syntax of Language*, Cambridge, 1950.
- Carnap R., *Introduction to Semantics*, Cambridge, Mass., 1942.
- Chase Stuart., *Power of Words*, New York, 1954.
- Cherry G (Ed.), *Information Theory*, London, 1956.
- Darmesteter A., *La vie des mots étudiée dans leurs signification*, Paris, 1955.
- Ekhtiar M., *From Linguistics to Literature*, Tehran University, 1962. pp. 250.
- Firth J. R., *Papers in Linguistics*, Oxford, 1964.
- Guivand P., *La Semantique*, Paris, 1955.
- George F. H., *Semantics*, New York 1965.
- Hyelmslev L., *Essais Linguistiques*, Copenhagen, 1959.
- Hockett Ch., A. *A Course in Modern Linguistics*, New York, 1958, pp. 54 - 61.

- Irving Lee., *Language Habits in Human Affairs*, New York, 1965.
- Jespersen O., *Language: Its Nature, Development and Origin*, London, 1927.
- Lee I. J., *Language Habits in Human Affairs*, Harper & Bros, 1950.
- Linsky L., *Semantics and Philosophy of Language*, Urbana, 1927.
- Laro R., *Linguistics Across Culture* University of Michigan, 1957.
- Lyons J., *Introduction to Theoretical Linguistics*, Camb. Uni Press, 1968.
- Malinowsky, *Carol Garden and Their Magics*, London, 1957.
- Morris C., *Signs, Language and Behavior*, New York, 1946.
- Ogden C. K. and Richards I. A., *The Meaning of Meaning*. London, 1936.
- Osgood, C.E. «The Nature and Measurement of Meaning» *Psychological Bulletin*, 1952. pp. 197-237.
- Russell B., *An Inquiry into Meaning and Truth*, London, 1940.
- Saussure F. de *Cours de Linguistique Générale*, Paris, 1916.
- Sebeok T.A. (Ed.), *Style in Language*, New York, 1960.
- Shipley J.T., *Dictionary of World Literature*, New Jersey, 1962.
- Syitzer L., *Essays in Historical Semantics*, New York, 1948.
- Stern G., *Meaning and Change of Meaning*, Goteborg 1956.
- Urban W.M., *Language and Reality*, London (2nd edition) 1951.
- Ullmann S., *Semantics: An Introduction to the Science of Meaning*, Oxford, 1964.
- Ullmann S., *The Principles of Semantics*, Oxford, 1963.

Unesco. *Scientific & Technical Translation & Other Aspects of Language*, Paris, 1950.

Walpole H.R. *Semantics*, New York, 1941.

Wellek R. & Warren, *Theory of Literature*, London, 1954.

Whorf B.L., *Language, Thought, and Reality*, New York, 1959.

Yamaguchi H., *Essays Towards English Semantics*, Tokyo, 1961.

Zipf P., *Semantic Analysis*, Ithaca, 1960.

پ = فهرست در حدود هزار اصطلاح : معنی‌شناسی و

زبان‌شناسی

تذکر: در این فهرست اصطلاحاتی که توسط نگارنده - چه در این کتاب و چه در آثار دیگر بصورت مقاله یا کتاب - بکار رفته بیرون پرائتز چاپ گردیده است. اصطلاحاتی که توسط دانشمندان و نویسندگان مختلف در همین زمینه‌ها یعنی: معنی‌شناسی، و زبان‌شناسی بکار رفته است در داخل پرائتز نهاده شده تا خواننده محترم در دریافت مفاهیم معنی‌شناسی سردرگم اصطلاحات مختلف فارسی نگردد و بتواند بدون تلف وقت هم‌سنگ هر اصطلاح فرنگی را در فارسی بیاید و بسهولت مباحث کتاب را درک کند.

واژه‌های علمی : در معنی‌شناسی و زبان‌شناسی

A

Abstract governing derivational affixes	وندهای اشتقاقی تغییر دهنده
Abstruse	مبهم - (غامض)
Accusative type	نوع مفعولی - (حالت مفعولی)
Actualization	بصورت تلفظ درآوردن - (زبانی کردن اصوات)
Acoustic~allophonic	گونه‌های ممتاز شنیداری - (گونه‌های واجی اکوستیکی)
Acoustic phonetics	صوت شناسی شنیداری - (خن شناسی اکوستیکی)
Adaptation	انطباق - (توطن)
Additive	افزایشی
Adjacent sounds	اصوات پهلوی هم
Adjunct(s)	ادات
Adverbial group	گروه قیدی
Affirmative	اظهاری (در جمله)
Affinity	شباهت (در صوت)
Affix	وند - (جزء الحاقی صرفی)
Affricate	سایشی بسته - (هم‌خوان مرکب - هم‌خوان مرکب بستی مایشی)
Agglutinative	چسبیده (در اصوات)
Agreement	مطابقه (در دستور) - تطبیق
Alliteration	تجانس حروف آغازی چند کلمه (در شعر)
Allomorph	گونه ممتاز واژه - (گونه واژه)
Allomorph matching	گونه ممتاز هم‌طراز - (گونه واژه هم‌طراز)
Allophonic analogy	شباهت گونه واحد صوت - (قیاس واج گونی)
Allophone	گونه ممتاز واحد صوت - (واج گونه)

Allomorph	گونه ممتاز واژه - (واژ گونه)
Alternation	تناوب - (جایگزینی)
Alternation change	تناوب متغیر
Alternation sporadic	تناوب پراکنده
Alternation regular	تناوب منظم
Alternation irregular	تناوب نامنظم
Alveolar	لثوی - (آرواره‌ای)
Amalgam	امتزاج - (آلیاژ درواژگان)
Ambiguity	ابهام (در معنی)
Ambivalent	پر ظرفیت (نحوی)
Amelioration	اصلاحی - (صورت اصلاحی واژگان)
Analogical creation	سازندگی قیاسی
Analogical levelling	هم آهنگی قیاسی
Analytical phonetics	صوت شناسی تحلیلی - (خن شناسی تحلیلی)
Anaphoric	مرجع دار - (صورت اصطلاحی نو)
Animate	جاندار
Antecedent	مرجع (ذرنحو)
Anthroponymy	بررسی نامهای اشخاص
Anthropomorphic	شبیه بانسان (در معنی)
Antiphony	برگردانی صوتی - (تبدیل صوتی)
Aphoristic	قصار - (کوتاهی)
Apical	نوک زبانی (صوتی)
Apico - alveolar	نوک زبانی لثوی (صوتی)
Apical consonants	کنسونهای نوک زبانی - (همخوانهای سرزبانی)
Apico - dental	دندانی نوک زبانی (صوتی)
Appositive	بدل - (عطف بیان)

Appositive type	نوع مرجعی
Archaic	بامستانی - کهنه (واژه‌ای)
Archiphoneme	صوت شامل کننده - (صوت مشترك)
Articulation	بخرج - (فراگوئی نقطه ادای کنسون)
Articulator	فراگو کننده
Articulatory phonetics	صوت شناسی موضعی
Artificial palate	کام مصنوعی (درصوت شناسی)
Aspect	جنبه
Aspect element	عنصر جنبه‌ای
Aspiration	نفسی - (دمیدگی)
Assonance	شباهت ویلی (در شعر)
Assimilation	ابدال ، ادغام - (هم گونگی - هم گونه سازی)
Asymmetry	تقارن
Attributive	اسنادی - (وابسته)
Autonomous syntagm	زنجیره‌ای مستقل (در واژه سازی)
Auditory	شنوایی
Aura	محیط نامرئی (درمعنی شناسی)
Axis	محور (در واژه شناسی)

B

Back	پس - (عقب - عقب زبان)
Back formation	طرح بندی پسین (صوتی)
Back of tongue	عقب زبان - بیخ زبان - (پس زبان)
Blade of tongue	سرزبان - (تیغه زبان)
Bilabial	دولبی (صوتی)

Bilingual	دوزبانی
Bipartite system	سازمان دو گانه (گفتار)
Borrowing idiolect	عاریه گیری از زبان فرد
Bound substitute	جانشینی های پابند یا پیوسته - (جانشینی متصل) (واژه ای)
Bound form	صورت وابسته (واژه ای) - صورت مقید
Bound morpheme	تک واژه وابسته - (سرفم مقید)
Branching structure	ساختمان شاخه ای (در صرف و در نحو)
Broad transcription	ثبت کلی (اصوات)
Borrowing	عاریه گیری - (قرض واژگان)

C

Canonical form	صورت متعارف - (صورت کلی)
Cacuminal	سخت کامی (صوتی)
Cardinal (vowel)	اصلی (ویل)
Case	حالت
Case system	دستگاه حالت
Category	طبقه - (مقوله)
Causative	سببی (دستوری)
Central sound	صوت میانه (صوتی)
Chain axis	محور زنجیره ای (در نحو و در صرف)
Choice axis	محور انتخابی (در صرف)
Classification	دسته بندی (واژه ای) - (رده بندی)
Class - meaning	معنی طبقه ای (دستوری)
Class of a substitute	معنی طبقه ای جانشینی
Clause	بند

Class substitute	بندجانشینی
Class major	بند اصلی
Class minor	بند پیوسته
Clear « L »	لام خفیف - (لام سبک)
Closed glottis	چاکنای بسته (درواژگان)
Closed repertory	گنجینه بسته
Closed (vowel)	(ویل) بسته
Cluster	خوشه‌ای - (خوشه)
Coda	دنباله هجا - (جزء پایانی هجا)
Code	رمز یا قالب‌بندی - (قوانین قراردادی)
Code noise	سوانع پیام
Cognate words	واژه‌های همزاد
Collescense	پیوستگی (درصرف) - ادغام
Collocation	همنشینی - (امکان باهم آمدن واژه‌ها)
Collution	دسته‌بندی از نظر تقابل (درصرف و نحو)
Common core	هسته مشترک
Communication	اشتراک در انتقال معنی - (ارتباط یا تفاهم)
Communicative conventions	قراردادهای ارتباطی
Communicative habits	عادات ارتباطی
Communicative repertory	گنجینه ارتباطی - (گنجینه قراردادی)
Completion of forms	رقابت گونه‌ها
Complement	متمم
Complementary distribution	توزیع تکمیلی
Complex peak	قله مرکب
Complex nuclei	هسته‌های مرکب
Complexity	پیچیدگی

Complex	انواع درهم یا پیچیده جمله (در جمله و در نحو)
Component	اجزاء ترکیب کننده (در صرف و در نحو)
Conceptual	تصویری (واژه‌ای و از نظر معنی)
Concrete	(صورت) عینی (در واژگان)
Conjunctive	صورت ربطی (در واژگان)
Concatenation	پیوستگی (صرفی و نحوی)
Concord	مطابقت (در نحو) - (تطابق)
Concord agreement	تطابق (نحوی)
Connective	پیوندی (در نحو)
Congenital reactions	عکس العمل‌های ذاتی - (موروثی)
Conjunction	ربط (در نحو)
Consistency	سازگاری - (ثبات دستوری)
Constituent	سازنده - (اجزاء متشکله)
Constructional	ساختمانی
Constructional grammar (CG)	دستور ساختمانی
Consonant	کنسون - (صامت - همخوان)
Constructional clusters	کنسونهای خوشه‌ای - (همخوانهای خوشه‌ای)
Contamination	روسازی
Contentive	جزء پرکننده (در صرف)
Contentor	پرکننده (خانه‌ها در صرف)
Context	هم‌بافت (در نحو)
Contiguity	سرایت لغات و اصواب بهم
Contoid	غیرویل - (صوت کنسونی - بی‌واک)
Contour	بند آهنگی
Contrast	تقابل (تضاد)

Contrastive function	عامل تضاد دهنده
Convergence	بهم‌گرایی (صوتی)
Co - ordination	مربوط بهم - (هم‌پایگی)
Co - ordinal humour	اختلاط چهارگانه (درمعنی)
Co - ordinate construction	ساختمانهای هم‌پایه
Corpus	صورت (پیکره)
Correlation	هم‌بستگی - (هم‌نسبتی)
Creolization	جایگزینی (صوتی)
Criterion	ملاك (دستوری)
Cross - reference	نفوذ (درنحو) - (مطابقت غیرمستقیم)

D

Dark « L »	لام سنگین - (لام غلیظ)
Decode	قالب شکنی - (کشف رمز)
Deep grammar	دستور غیرلایه‌ای - (دستور ژرف)
Deficient stems	سٹاک‌های ناقص
Degree of relationship	درجه خویشاوندی (واژه‌ای)
Deletion	حذف
Demarcation	سرزمنائی (صوتی و واژه‌ای)
Denotation	معنی دهنده (واژه‌ای)
Dental	دندان‌ی (صوتی)
Derivation	اشتقاق (واژه‌ای)
Derived stem	سٹاک اشتقاقی (واژه‌ای)
Descriptive devices	امکانات توصیفی - (طرحهای توصیفی)
Determiner	صفت (مثل حرف تعریف)
Devoiced sounds	صوت‌های بی‌آوازه (صوتی)
Dia - chronic linguistics	زبان‌شناسی در زمانی - (زبان‌شناسی تاریخی)

Dialect	گویش - لهجه - (شیوه ادا)
Dialect borrowing	عاریه گیری گویشی
Dialectgeography	جغرافیای گویشی (جغرافیای لهجه ای)
Dialectology	گویش شناسی
Diglossia	چند زبان دانی
Diphthong	ویل دوتائی - (ویل مرکب)
Director	جهت نماى نحوى
Directive particle	جزء جهت نما (در نحو)
Discrete unit	جزء دستوری منفصل
Discontinuous constituents	اجزاء گسسته
Discontinuous forms	اشکال گسسته
Dispersion	انهدام (درواژگان)
Distinctive features	خصوصیات ممتاز کننده (صوتی)
Discontinuities	گسیختگی ها (در هجا یا در نحو)
Dissonance	تنافر اصوات
Dissimilation	دگر سازی - (دگرگون سازی - جدا سازی)
Distant assimilation	ادغام غیر پیوسته - (ادغام فاصله دار)
Distribution	توزیع
Divergence language	جدائی (در زبان)
Dochet	ثبت کردن (در صوت شناسی)
Domain	قلمرو - (محیط)
Domain - tie	وابستگی قلمرو (در معنی)
Dorsal	پشت زبانی - (عقبی)
Dorso - alveolar	پشت زبانی - (لثوی)
Dorso velar	پشت نرمکامی

Dorsum	پشت زبان - (عقب‌زبان)
Dot ()	نقطه توخالی (درصوت و درواژه)
Double entendre	دو معنائی
Dual	تثنیه - (دوتائی)
Dummy subject	فاعل ساختگی - (فاعل ساکت)
Duration	امتداد - دیرش

E

Ear training	تمرین شنوائی (درصوت شناسی)
Ear of structure	عنصر ساختمانی (واژه‌ای)
Elicit	استنباط کردن - (نتیجه‌گیری در ساختمان دستوری)
Ellipsis	حذف صوتی
Elucidate	روشن کردن یا توضیح دادن (در دستور)
Emphasis	تکیه (جمله)
Emotive overtone	محرك معنی - (اختلاف دقیق عاطفی)
Emotive device	طرح محرك
Endemic	ویژه یک شکل دستوری
Ending	پی‌بند (واژه‌ای)
Endocentric	ساختمان مرکزدار (در عبارات)
Engram	اثر ذهنی اشیاء
Epigram	هجو (در معنی)
Epiglottis	دریچه نای
Equational passive	مجهول تعدیلی (در نحو)
Equivoque	جناس (در معنی)
Ergative	فاعل فعل لازم (در نحو)
Etymology	ریشه لغت شناسی

Euphemism	خوش آیندی صوتی
Evocative effect	اثر مسبب (در معنی)
Exocentric	عبارات بی مرکز - (خارج از مرکز)
Experimental phonetics	صوت شناسی تجربی - (واك شناسی تجربی)
Explosion	انفجار صوتی - (فشار هوا)
External	تاریخ خارجی زبان
External reconstruction	نوسازی بیرونی
Exegesis	تفسیر (معنائی)
Exponent	نمود
Expressiveness	توان معنی رسانی

F

Falling tone	آهنگ افتان
Fashion	نوفراستی (در دستور)
Fashion of adaptation	روش تطبیق - (طرز کاربرد)
False vocal cords	تارآواهای دروغین - (زیر تار آواها)
Favorite sentences	ساختمان جمل برگزیده - (جمل پر استعمال)
Features	عوامل مشخصه (صوتی)
Feeling	عاطفه (در معنی)
Feminine	مادین - (مونث)
Figure of speech	صنایع ادبی
Figurative	سجع
Figurative expression	صناعت ادبی
Filler	کلماتی که خانه های خالی را پر میکنند (واژه ای)
Finite	خود ایستا (فعال)
Flapped	ضربه ای - (یک ضربه ای) (در صوت شناسی)

Focus	ناحیه کانونی (درصوت)
Formal grounds	زمینه‌های صوری (واژه‌ای)
Formal	صوری - (مطابق با قاعده)
Formal criterion	ملاک صوری
Formal peculiarity	خصوصیات صوری
Form function composite	ترکیب صورت (کاربرد)
Form	صورت
Form - class	طبقه صوری
Food pipe	مری
Free-form	صورت آزاد (در واژه)
Free variants	گونه‌های آزاد (در واژه)
Frequency	تواتر - (تعداد نوسان در ثانیه - بسامد)
Frequency of occurrence	کثرت تکرار (صوتی یا نحوی)
Fricative	سایش - (سایواج)
Frictionless	بدون سایش
Front sound	صوت پیشین
Front of tongue	سر زبان - (روی زبان)
Front (vowel)	پیشین (ویل)
Fusion	لحیم صوتی - (جوش دادن اصوات)
Function	نقش (وظیفه)

G

Gathering	گردآوری (گویش شناسی)
Gemination	تشدید (درصوت)
Gender	جنس (دستوری)

General linguistic theory	نظریه عمومی زبان
Generative	دستگاه سولد (دستوری)
Generalization	کلیت (تعمیم)
Generic category	مقوله عام - (مقوله)
Geographical distribution	توزیع جغرافیائی (گوش شناسی)
Geometrical resemblance	تشابه هندسی (درصوت)
Glib	روان (درصوت)
Glide	لغزش (درصوت) - (علت)
Glottal stop	بستواج چاکنائی
Glottal consonants	کنسونهای حلقی - (کنسونهای گلوئی)
Glottis	چاکنای
Grammar	دستور (ماختمان دستوری)
Grammatical borrowing	عاریه گیری دستوری
Grammatical core	هسته دستوری
Grammatical change	تغییرات دستوری
Grammatical categories	مقولات دستوری - (مباحث دستوری)
Grammatical transformation	تاویل - (تاویل دستوری)
Graphic	خطی (در خط)
Group	گروه - (دسته دستوری)
Nominal group	گروه اسمی
Verbal group	گروه فعلی
Adverbial group	گروه قیدی
Governing affix	ضمیمه حکومت کننده - (وند نافذ)
Governmental concord	مطابقه - نافذ (در نحو)

H

Half - closed	نیم بسته (درصوت)
Half-lip spread	لب نیم گسترده (درصوت)
Half-long (vowel)	نیم کشیده - نیم دراز (درصوت)
Half - opened	نیم باز (درصوت)
Half - rounding	لب نیم گرد (درصوت) - (نیم غنچه‌ای)
Hard palate	سخت کام
Haplology	حذف مکرر (صوتی - واژه‌ای)
Heterogeneity	دو دستی - ناجوری (دستوری)
Head	سر - (بعنوان راس (در عبارات)
Hieroglyph	خط نقشی
High back	پسین برخاسته (درصوت) - (صوت برخاسته)
High front	برخاسته پیشین (درصوت)
Hierarchical structure	ساختمانهای رویهم قرار گرفته - (ساختمانهای مطبق)
Hierarchical levels	قشرهای سلسله مراتبی (رویهم قرار گرفته)
High pitch	طنین خیزان (درصوت) - (آهنگ زیر)
History of a form (etymology)	تاریخ یک گونه (در واژه گان)
History of a system	تاریخ یک دستگاه (در زبان بطور کلی)
Homonymy	هم آوایی - (هم صدائی)
Homophony	تشابه صوتی - (هم آوایی)
Homorganic sounds	اصوات هم میخروج
Hushing sounds	اصوات پاشیده
Hybrid	واژه مرکب
Hyperbole	اغراق (در معنی)

Hypercomplex nuclei	دولغزش در هسته صوت
Hypotactic recursion	تکرار ناهمپایه (در صورت)

I

Idiom	صورت ثابت
Iconic	دیداری - (تصویری)
Iconic resemblance	تشابه دیداری
Idiolect	گویش فردی (زبان فرد)
Idiogram	پندارنگاری
Idiosyncrasy	مربوط بطرز فکر شخصی
Impetus	انگیزه (در معنی)
Impinge	برخورد کردن (در معنی)
Impact of borrowing	هم گرایی عاریده ای (در واژگان)
Imperative	امری (در دستور)
Impersonal	غیرشخصی (در دستور)
Implicit	ضمنی (دستوری و در معنی)
Implosive	انسدادی خفیف (در صوت)
Immediate constituents	سازه پیوسته - (ترکیب بهم پیوسته)
Discontinuous immediate constituents	سازه پیوسته جدا شده
Simultaneous immediate constituents	سازه پیوسته هم زمانی
Multiple immediate constituents	سازه پیوسته مرکب
Inadequacy	نارسائی (در معنی)
Inanimate	بی جان (در واژگان)
Inclusive pronoun	ضمیر عام
Indefinite pronoun	ضمیر نامعین
Indicative	اخباری (دستوری)

In environment	در محیط (نحوی)
Infix	میان‌وند (درون‌وند)
Inflected form	صورت منصرف - (صورت صرف شده)
Inflection	صرف - (تصریف یا بی‌بند صرفی)
Inflectional affix	وند صرفی - (وند دستوری)
Inflectional category.	مقوله صرفی
Inflectional phrase	عبارت صرفی
Inherent	پیوسته (در دستور) - (لاینفک)
Informant	سخنگو
Initial	آغازی
Instance	سورد (در دستور)
Integration of sounds	هم‌بستگی اصوات
Intensity	شدت (در صوت)
Interdental	بین‌دندانی (در صوت)
Interlude	سیان‌آمد (در هجا)
Interference	تداخل (در صوت)
Interrogative pronoun	ضمایر استفهامی (در دستور)
Internal reconstruction	نوسازی داخلی - (مجدد سازی درونی)
Intervocalic	بین‌دو‌ویلی (در صوت)
Intersecting	مقاطع (در صوت)
Intonation	آهنگ - (نواخت)
Intonationless	بدون آهنگ
Innovation	نوسازی - (بدعت گذاری)
Intuition	شم‌زبانی (در ساختمان جمله)
Isogloss	سیر حرکت اصوات (در مکان)

Inventories	صورت مطالب - (فهرست واژگان)
Investigator	پژوهنده - (گویش شناس)
Juncture	درنگ هجائی - مکت (فاصله - پیونده)

K

Kinds of phylogenetic change	انواع تغییرات ریشه‌ای (دروازگان)
Kymograph	سج نگار

L

Labio-velarization	لب پسکامی (درصوت)
Labio-dental	لبی و دندانی (درصوت)
Language	زبان
Language borrowing	عاریه گیری زبانی
Language proto	زبان اولیه
Language pre	زبان پیشین
Language sign	زبان اشاره‌ای
Language descendant	زبان مشتق -
Language parent	زبان اصلی - (زبان مادر)
Language planning	طرح ریزی زبان
Laryngoscope	خشگنای بین (حنجره بین)
Lax - lenis	نرم - (لس - مست)
Length	کشش - دیرش - (امتداد درصوت)
Lexeme	تک واژه - (از نظر قاموس)
Lexis	واژگان
Lexical pattern	طرح واژگانی
Lexical verb	فعل واژه‌ای

Lexical change	تغییرات واژه‌ای
Lexicography	لغت نویسی (از نظر معنی)
Level pitch	طنین مسطح (درصوت)
Limited occurrence	کاربرد محدود (درواژگان)
Linear	یک‌بعدی (روی خط)
Linguist	زبان شناس
Linguistics	زبان شناسی
Linguistic change	دگرگونی زبانی
Linguistic community	جامعه زبانی
Linguistic economy	صرفه‌جویی زبانی
Linguistic phylogeny	تکامل زبانی گروهی (تاریخی)
Linguistic prehistory	زبان‌شناسی ماقبل تاریخ
Linguistic ontogeny	تکامل زبان یک فرد
Linkage by context	رابطه - (درنحو)
Linker	رابط - (در نحو)
Linkage by selection	رابطه انتخابی (در صرف و در نحو)
Linkage by impure marker	رابطه با نشانه بدلی (در نحو)
Linkage by marker	رابطه با نشانه (در نحو)
Linkage by inflection	رابطه صرفی
Lip position	شکل لبها (درصوت)
Lip-rounding	لب گرد - لب غنچه‌ای - (درصوت)
Lip spread	لب گسترده (درصوت)
Liquid	کنسون روان - (سیال)
Loan blend	ترکیب لغات عاریه‌ای
Loan shift	دگرگونی واژه‌ای
Loan translation	عاریه (در ترجمه)

Loan word	واژه عاریه‌ای
Low- back	ویل بسته افتاده (درصوت)
Lower language	زبان زیردست - (زبان درجه دوم)
Low- front	ویل پیشین افتاده (درصوت)
Long (vowel)	ویل کشیده (دراز)
Low pitch	طنین افتان (طنین بم)
Lung	شش

M

Macrosegment	قطعات بزرگتر از کلمه (بزرگ بخش)
Malapropism	اشتباه لپی غیر عمدی (درمعنی)
Major clause	بند پیوسته
Manner of articulation	طرزادای صوت - (فراگوئی)
Margin	حاشیه (مرز)
Marker	نشانه گذار - (نشان دهنده خصوصیت دستوری)
Masculine	نرین - (مذکر - مردین)
Maximal differentiation	تفاوت بیشین
Mechanism	طرز ادای صوتی (عضوی)
Medial consonant	کنسون میانی - (همخوان میانی)
Melodic tones	نواخت موزن - (نواخت خطی)
Message	پیام (درمعنی)
Metanalysis	دگر سازی
Metathesis	قلب (درصوت)
Metonymy	کنایه (درمعنی)
Middle English (M. E.)	انگلیسی میانه
Microsegment	جزء کوچکتر (از کلمه)
Minor clause	بند پیوسته - (بند کھین)

Minimum	کمینه
Modal verb	فعل ناقص
Modifier	تعریف کننده - (مثل صفت)
Modulation	هم صدائی - نفوذ اضافه مجاور بر هم
Malapropism	نا بجا بکار بردن - (اشتباه لپی)
Moneme	نقش دستوری تک واژه
Monoglot	یک زبان دان
Monolithic	یک پارچه (در زبان)
Monotone speech	گفتار یکنواخت
Monosyllabic	تک هجائی - (یک هجائی)
Mood	وجه (در دستور)
Morph	بن واژه - (سورف)
Morphology	ساختمان واژه - (تصریف - واژه شناسی)
Morpheme boundary	سرزنگ واژه
Morphophonemics	رابطه صوتی تک واژه ها - سرزنگ واژه ها - تک واژه واجی
Motivation	انگیزه
Morphological motivation	انگیزه صرفی
Multiple	وقفه های مضاعف - (در صوت)
Multiple complementation	توزیع تکمیلی چند گانه (در صوت)
Multiple system	دستگاه چند گانه (دستوری یا صوتی)
Musical tone	آهنگ سوزون (در صوت)
Multipartite system	دستگاه چند وجهی (دستوری)
Mutilation	تحریف (در معنی)
Mutual intelligibility	تفاهم متقابل

N

Narrow transcription	ثبت دقیق - (ترانویسی دقیق)
Nasal	خیشومی - (غنواج - غندری)
Nasal cavity	محفظه خیشوم - (غنه ای)
Nasal chamber	خیشوم
New English	انگلیسی نو - (انگلیس امروزه)
Negation element	عنصر سازنده های منفی دستوری
Negative pronoun	ضمایر نفی (دستوری)
Negative set	دسته منفی (دستوری)
Nest	لانه (درنحو)
Nesting	لانه گیری (در نحو)
Network	شبکه (درنحو)
Need feeling motive	انگیزه رفع احتیاجی (در معنی)
Neologism	واژه سازی
Neutralization	سترونی
Neutral vowel	ویل سترون - (ویل بی نشان)
Node	جوانه در هجا (گره)
Noise	اخلال - (برخورد مزاحمت صوتی)
Nominal group	گروه اسمی
Non-finite	ناخودایستا
Non-terminal	غیرانتہائی
Nonce-form	صورت ثابت - (صورت فی البداهه)
Non-inflected	غیرمنصرف (در صرف)
Non-verbal element	عنصر غیرفعلی (در صرف)
Norm	اصل - (قاعده - هنجار)

Normal	هنجاری
Notational variant	انواع علامت نویسی
Noun	نام
Nucleus	هسته
Number	شمار

O

Objective	عینی - (ذات)
Objective construction	ساختمان مفعولی
Obliterate	محو کردن (صوتی - نحوی)
Obstruents	انسدادی (شبیه سایشی)
Obriative	اشاره (در معنی)
Obviate	دور (در صوت)
Old English	انگلیسی باستان
Omnipotent (vowel)	همه‌جانبه - (ویل همه‌جانبه)
Omnibus word	واژه شامل
Onomastic	مطالعه اسماء خاص
Onset	آغاز هجا - (سر هجا)
Ontogeny	ایجاد زبان در یک نفر
Onomatopoeia	تسمیه تقلیدی - (اصوات تقلید شده از طبیعت)
Opaque	تیره (درواژگان از نظر معنی)
Opened glottis	چاکنای باز
Open lip-rounding	لب غنچه‌ای باز (لب گرد باز)
Open repertory	گنجینه بازلفات
Opposition	تقابل
Optional	اختیاری

Orgative	فاعل فعل متعدی
Oral cavity	محفظه دهانی
Orchestration	موزون - (ترتیب هم آهنگی)
Oral (vowel)	غیرخیشومی - دهانی
Organs of speech	اعضاء گفتار - (اندامهای گفتار)
Orthography	دستگاه خط - (خط)
Oscillograph	لرزه نگار - (ثبت لرزه)
Ositonic	انتھائی - (پایانی)
Ostensible	نمایان - (در معنی)
Overtone	هاله معنایی
Overcorrection or hyperulanism	اغراق در تصحیح (در معنی)

P

Palate	کام
Palatalization	کامی شدن (اصوات)
Palatogram	کام نما - کام نگار
Palois	زبان طبقه سوم
Parable	تمثیل (در معنی)
Paradigm	ستونهای صرفی
Paradigmatic axis	محور انتخابی
Paradox	لغز
Para - ositonic	ماقبل آخر
Parochialism	انجماد فکری (در طبقه بندی معنی)
Parts of speech	اجزاء کلام (اجزاء گفتار)
Passive	پذیرا
Patois	گویش یک زبان

Paucal	چندتائی (در زبان)
Peak	ارتفاع - (قله - اوج)
Peak syllable	قله هجا
Pejorative	تحقیرآمیز (در معنی)
Pendant	پیش درآمد (در هجا)
Person	شخص (در تصریف)
Personal pronoun	ضمائر شخصی (در تصریف)
Pharynx	گلوگاه - (حلق)
Phrasal compounds	عبارات ترکیبی (در نحو)
Phonemic (s)	واحدبندی اصوات (واج شناسی)
Phoneme	واحد گفتار - (واج - واك)
Phoneme theory	نظریه واحد گفتاری
Phoneme change	تغییرات واحد صوتی (تغییرات واجی)
Phonetics	صوت شناسی (واك شناسی - خن شناسی)
Phonetic change	تغییرات صوتی - (تغییرات خنی)
Phonetic elements	عناصر صوتی
Phonetic similarity	تشابه صوتی
Phonetic context	محیط صوتی
Phonetic transcription	ثبت با املاء صوت شناسی - (واج نویسی)
Phonetic notation	علامت گذاری (در صوت)
Phonetician	صوت شناس - (واك شناس)
Phonaesthetic	شباهتهای صوتی
Phonic	صوتی (رابطه صوت با املاء)
Phonological analysis	تحلیل واحد صوتی - (تحلیل واجی)
Phonological conditions	محیط صوتی (شرایط در صوت)

Phonological gap	خانه های خالی در دستگاه صوت
Phonological tabulation	جداول دستگاه (درصوت)
Phonological unit	واحد فونولوژیک - واحد صوت ملفوظ
Phonology	دستگاه صوتی - (دسته بندی اصوات)
Phonograph	صوت نگار - (خن نگار)
Phonotactics	نظم صوتی - (واج آرائی)
Phrase	عبارت (گروه)
Phylogeny	تکامل تاریخی زبان
Phylogenetic change	تغییرات تکامل نژادی (در زبان)
Pidgin	زبانهای درهم
Pitch	زیروبم و ارتفاع ویلی - طنین
Pitch-level	طنین مسطح
Place of articulation	مخرج
Plastic	شکل پذیر (درصرف)
Playback	بازخواننده (درصوت شناسی)
Plosive	انسدادی - (بستواج)
Plumatic sounds	صوت های ربوی
Place of articulation	مخرج (واجگاه)
Polyglot	چند زبانی
Polysemy	چند معنایی
Polysyllabic	چند هجائی - (چند میلایی)
Popular etymology	ریشه شناسی عامه (فقه اللغه عامه)
Portmanteau	کلمات رویهم آمده
Positive set	دمته مثبت (در تصریف)
Positonic	بعد از تاکید (زیرویمی)

Predicate attribute	اسناد خبری
Predicate	اسناد
Predicative	اسنادی
Predicative syntagm	اسناد زنجیره‌ای
Predication - finiteness	اسناد - (خبر)
Predication slot	جایگاه اسناد (در نحو)
Pre - dorsal	پیش زبانی (در صوت)
Prehistory	پیش از تاریخ
Prefix	پیشوند
Premises	صغری و کبری
Prescriptive	تجویزی (در معنی)
Prestige motive	انگیزه معتبر (در معنی)
Pre - English	انگلیسی اولیه (قبل از انگلیسی کنونی)
Prevocalic	ماقبل ویلی
Principal clause	بند پایه (در نحو)
Primary derived stems	سٹاک‌های اشتقاق اولیه
Privilege of occurrence	برتری کاربرد (در واژگان)
Productive control	کنترل تولیدی
Prominence	برجستگی (در صوت)
Pronunciation borrowing	عاریه‌گیری در تلفظ
Proposed attribute	وابسته پیشرو (در صرف و نحو)
Prosody	نوی گفتار - (خصوصیات غیر نوشتاری صوت)
Prosodic features	خصوصیات نوائی گفتار
Prothetic	جلوی سین (در صوت)
Prototype	پیش نمونه - (نخستین الگو و نمونه)

Proto - x	مقابل یکصوت - (قبل از جزئی از کلمه)
Provocative	انگیزه - محرك (در معنی)
Proximate	اشاره بنزدیک (در تصریف) - نزدیک
Pseudo - word	کلمه نما
Pun	جناس
Punctual tones	نواخت نقطه ای

Q

Quadrissyllabic	چهار هجائی
Quantity	کمیت صوت (زنگ)
Quasi - independent	نیمه مستقل - (در صرف و معنی)

R

Ramification	شاخه زنی
Rank	قرینه (طبقه)
Rank - shift	درجات واژگونی
Rational	رابطه ای (در تصریف)
Reborrowing	دگر قرضی (دوباره عاریه گیری)
Rectangular	چهار گوش (در ساختمان ویل)
Recorded history	اسناد تاریخی (مکتوب)
Reconstruction	بازسازی - (نو سازی)
Internal reconstruction	بازسازی داخلی
Recipient	گیرنده (در معنی)
Received pronunciation	تلفظ فصیح (تلفظ قابل قبول)
Recursion	تکرار (در صرف واژگان)

Recurrent pattern	الگوهای تکراری - (الگوهای متشکله) (دروازگان)
Recursive	تکرار یک عنصر زبانی (دروازگان)
Reduction	دگرگونی - کاستی (در معنی)
Redundancy	اضافه - (حشو - زوائد)
Reduplication	تکرار (دروازگان)
Reference	مرجع
Referential	مرجمی
Relative clause	بند موصولی
Relative pronoun	ضمایر موصولی
Relatedness	خویشاوندی (دروازگان)
Relevant feature	مشخصه اصلی (در صوت شناسی)
Relic area	ناحیه برجای مانده (در نحو و در معنی)
Replacement	جایگزینی
Representational rule	بازنویسی مشروط
Resonance	شدت زیر و بمی (در صوت)
Resonance chamber	محفظه صوتی - (کاواک بازخوانی)
Restructuring	نوسازی
Restriction	محدودیت
Restrictive affix	ضمیمه محدود کننده
Retraced	زبان پس کشیده (در صوت)
Retroflex	برگشته (در صوت)
Retroflexion	برگشتگی زبان
Rewrite	بازنویسی
R-full	/r/ دار - (د'رای /r/)
Rill	روان (در صوت)

Rising tone	آهنگ خیزان (درصوت)
Rhythm	وزن (در شعر یا در گفتار)
R-less	بدون /r/ - (بدون صوت /r/)
Rolled	غلطان (درصوت)
Root	ریشه - (متاك)
Root compounds	ریشه های مرکب
Rounded	گرد - (مدور - غنچه ای) (درصوت)

S

Sandhi	هم نشینی
Sandhi (Internal)	هم نشینی درونی
Sandhi (External)	هم نشینی بیرونی
Satellite	پیوسته - (اقماری)
Scale	میزان (درمعنی)
Scale of delicacy	میزان عمق (درمعنی)
Scale of exponence	میزان نمود (درمعنی)
Scale of rank	میزان مرتبه - (سلسله مراتب)
Segmental phoneme	واحد اصلی صوت
Selective	سبخت انتخابی - (مقوله انتخابی) (درواژگان)
Semantic	معنایی
Semantic criterion	ملاک معنایی
Semantic divergence	دوری معنایی
Semantic change	تغییرات معنی
Semi - bilingualism	شبه دو زبانی
Sememe	معنی کلمه (معنی تک واژه)

Slang	سخن گفتن مردم کوچه و بازار
Semi-consonant	نیم کنسون
Sentence	جمله
Sentence stress	تأکید جمله
Semi-vowel	نیم ویل (شبه ویل)
Sentence - types	انواع جمله
Sentence - types (favorite)	انواع کثیرالاستعمال جمله
Sequence	توالی (درصوت)
Sequence of vowels	ویل های پی درپی
Shade of meaning	اختلاف جزئی معنی
Sharp transition	جهش تند
Sign	علامت - (نشانه)
Significance	صورت
Significatum	معنی
Simple peak	قله ساده - برجستگی عادی (درصوت)
Similitude	همانندی
Sine qua non	در وضع چاره‌ناپذیر (در معنی)
Simple vowel	ویل مجرد - (ویل ساده - واك ساده)
Situation	وضع - (اوضاع و احوال)
Skew	سورب (درنمایش اصوات)
Standard pronunciation	تلفظ فصیح - (شیوه تلفظ مورد قبول)
Shape change	تغییرصوری
Slot	محفظه های گراسری در نحو - (جایگاه)
Soft palate	نرمکام
Sonorant	اصوات خیشومی و کناری و نیم ویل - (اصوات زنگی)

Sonority	قابلیت شنوائی
Sound	صوت
Sound change	تغییر صوت
Specialization	تعمید کردن - (خاص کردن) (در معنی)
Specific categories	تحولات اختصاصی - (مقوله های خاص) (در معنی)
Spectrogram	اسپکتوگرام - (صوت نگاری)
Spectograph	اسپکتوگراف - (صوت نگار)
Speech	گفتار - (گفتار فردی)
Speech community	جوامع زبانی
Speech signal	نشان گفتار
Speech tract	محوطه ایجاد صوت
Spirant	نیم مایش (در صوت)
Spread	گسترده گی لب
Sub-class	گروه درجه دوم - (زیر طبقه) (در دستور)
Stem	متاك - ریشه
Stem compounds	متاك های مرکب - (ریشه های مرکب)
Stop	انسدادی - (بستواج)
Stratification	طبقاتی - (قشری)
Stratified society	جامعه طبقاتی
Stress	تأکید - (فشار - تکیه)
Stressed syllable	هجای مؤکد - (تکیه دار)
Stressed - timed rhythm	توازی تکیه از نظر زمان
String	رشته (در صوت)
Strong stress	مؤکد - (تأکید قومی)
Structure	بافت - (ترکیب - سازمان - ساخت)

Style of pronunciation	شیوه فراگو کردن - (شیوه تلفظ)
Style	سبک
Subsidiary	درجه دوم فرعی - (درصوت)
Subject reference	برجع فاعل
Subjective	ذهنی (درمعنی)
Subscript	وجه اشتراك
Substitute	جانشین کردن
Substantive	اسم - (ماده)
Subordinate	وابسته (تبعی)
Subordination	وابستگی - (تبعی)
Subordinating conjunction	ربط تبعی
Subordinate clause	جمله ناقص - (جمله پیرو)
Subsystem	زیر گروه
Suprasegmental	فوق اجزائی (درصوت)
Subsidiary sounds	افراد واحد صوت
Symbolic logic	منطق نمادی
Sudden phonetic changes	تغییرات ناگهانی (درصوت)
Suffix	پسوند
Supplentive	دگرگونه (درصوت و درمعنی)
Supplentive alteration	جانشینی درهم (درواژگان)
Surface grammar	دستور رویه - (دستور سطحی)
Survival	ابقاء (درمعنی)
Syllable	هیجا
Syllable nuclei	مرکز هیجا
Syllable peak	اوج هیجا

Syllabic delimitation	تعیید هجاها
Syllabic allocation	تخصیص هجا
Symbol	نماد
Symbolic	نمادی
Synchronic linguistics	زبان شناسی توصیفی - (زبان شناسی هم زمانی)
Syntax	نحو - (ساخت جمله)
Syntagmatic	محور هم نشینی - (محور زنجیره ای - محور رشته ای)
Synonymy	هم معنایی - مترادف
Synonymous	هم معنی - مترادف
Syncretism	ترکیب - (صورت هم زمانی)
Syntactical - linkage	رابطه نحوی
Syntactical constituents	سازنده های نحوی
Synthesis	ترکیب
Synæsthetic	چند حواسی - (ترکیب حواس)
Syntactic	نحوی - (هم نشینی)
System	دستگاه (سازمان)

T

Taboo	لغات تحریم شده (در معنی)
Tautology	حشو قبیح
Teeth ridge	لثوی - آرواره ای (در صوت شناسی)
Telescope	در داخل کلمات حرکت کردن (در معنی)
Tense	تنیده - (لب فشرده - سخت)
Terminal contour	آهنگ پایانی
Terminal string	رشته انتهائی

Theme	هسته پیام
Throaty	گلوئی
Timbre	زنگ (درصوت شناسی)
Tip of tongue	نوک زبان (درصوت شناسی)
Tone (s)	نواخت (درصوت شناسی)
Tonic	نواخت‌بر (درصوت شناسی)
Toponymy	مطالعه اسماء محل‌ها (درمعنی)
Tongue	زبان (درصوت شناسی)
Transformation	تأویل (طبقه بندی) - (درساختمان جمله)
Transformed	تأویل شده
Transformed agreement	مطابقه در تأویل
Transposition	مقدم موخر
Transcription	ترانویس (ثبت اصوات)
Transition	گذر - (جهش)
Transition point	نقطه انتقال - (نقطه غلت)
Transmitted capacities	قابلیت انتقال (درمعنی)
Transparent	شفاف (درمعنی)
Trial	سه تائی (درصوت شناسی)
Trial and error	آزمایش و خطا (درمعنی)
Trigger action	تغیض غیرمستقیم (درمعنی)
Trill	لرزان - چندضربه‌ای (درصوت شناسی)
Tripartite plan	طرح سه گانه (درصوت شناسی)
Tripartite - system	دستگاه سه گانه (درصوت شناسی)
Triphthong	ویل سه تائی
Type	نوع (در دستور)

Type of substitute	نوع جایگزینی (در واژگان)
Typology	دسته بندی زبانها

U

Underlying form	صورت اصلی واژه
Uninflected	صرف ناپذیر (غیر منصرف)
Unit	واحد (در صوت شناسی و در دستور)
Upper lip	لب بالا (در صوت شناسی)
Upper or dominant language	زبان برتر
Unrounded	گسترده (غیر غنچه ای)
Unique morpheme	تک واژه غیر عادی - (تک واژه منحصر بفرد)
Usage	کاربرد (در واژگان)
Unstressed (syllable)	(هجای) غیر مؤکد - (بدون تکیه)
Uvular	پس ملازی (در صوت شناسی)

V

Valence	ظرفیت (در صوت شناسی)
Variable	(کلمات) متصرف (در تصریف)
Variant of phoneme	گونه های مختلف واحد صوت (واج - فونیم)
Verbal content	کلمه به کلمه (در صوت شناسی)
Verbal group	گروه فعلی
Vehicle	مشبه به (در معنی)
Velar	ملازی - نرم کاسی (در صوت شناسی)
Velic	زبان کوچک (در صوت شناسی)
Velaric	ملازی - (نرم کاسی) (در صوت شناسی)
Verbal explanations	توصیف های زبانی (در صوت شناسی)
Vicissitude	دگرگونی (صوتی و واژه ای)

Vocabulary	واژگان (لغت)
Vocal cords	تارآواها (درصوت شناسی)
Vocoid	صوت ویلی
Vocative	حالت ندا (در دستور)
Voice	حالت (در دستور)
Voice element	عنصر سازنده حالت (در دستور)
Voiced	آوائی - (واکبر)
Voiced consonant	کنسون آوائی
Voiced sound	صوت آوائی - (واکر)
Voiceless consonant	کنسون بی‌آوا
Voiceless sound	بی‌آوا (بی‌واک)
Vowel	ویل - (واکه - مصوت)
Vowel glide	لغزش ویل (غلت واکه‌ای)
Vowel harmony	هم‌آهنگی ویلی

W-Z

Whispered	نجوا - (زمزمه - پیچ پیچ)
Wind pipe	نای - گلو (درصوت شناسی)
Word	واژه (کلمه)
Word stress	تأکید کلمه - (تکیه کلمه)
Writing	نوشتار
Written form	صورت نوشته - (نوشتاری)
Zero redundancy	حشو تقلیل یافته - (حشو حداقل)
Zero naphora	صفر بعنوان جانشین مرجع دار

12-6	Sequence and Series in Sentence Elements	210-214
	Chapter XIII : Conclusion	215-224
	Selected Bibliography : a. in Persian and in Arabic	225-226
	b. in European Languages	226-230
	One Thousand Linguistic Terms : Arranged According to	
	English Alphabetical Order.	230-265
	Table of Content (in English)	

8 - 7	Semantics (Delālat) and Logic	126-130
8 - 8	Word Coinage among Theologians	130-131
8 - 9	Semantics (Delālat) Terminology	131-135

Chapter IX : Semantic Change

9 - 1	The Nature of Change of Meaning	135-138
9 - 2	Change of Meaning	138-141
9 - 3	Syntactic, Chronological Change of Meaning	141-144
9 - 4	The Forms of Change of Meaning	144-157
9 - 5	« Ullman's » Theory of Semantic Change	157-160

Chapter X : Ambiguity, Synonymity, Antonymity

10-1	Intersective Forms of Meaning	161-166
10-2	Ambiguity	161-168
10-3	Word Ambiguity	168-175

Chapter XI : Causes of Change of Meaning

11-1	Elements of Semantic Change	175-178
11-2	Meaning Change and its Classification	178-181
11-3	Meaning Change and its Criteria	181-184
11-4	Forms of Meaning Change	184-187
11-5	Similarity, Similarity Interference, Figurative Speech	187-196

Chapter XII : Symbolic Logic in Semantics and Syntax

12-1	Syntactic and Mathematical Symbolization	197-198
12-2	Syntactic Relations in Sentences	198-200
12-3	Semantics and Syntactics	200-206
12-4	Symbolic Logic and Syntactics	206-208
12-5	Classification of Sentence Types	208-210

4 - 4	Words : their Shapes, Grammatical Forms and Etymology	69 - 76
Chapter V : Shapes of Words :		74- 76
5 - 1	Varieties of Impulses	76- 76
5 - 2	Stimula Variabilities and Changes	78-81
5 - 3	Stimula Tradition	81-85
5 - 4	Word Shapes and their Meaning	85-88
Chapter VI : Communication Theory :		89-90
6 - 1	New Approaches to Communication Theory	91-92
6 - 2	Definition of Communication	92-96
6 - 3	Rules and Models of Communication	96-98
6 - 4	Signs and Symbols in Communication	98-103
Chapter VII : Utterance and Thought :		
7 - 1	Speech and Thought	104-107
7 - 2	Idea Evaluation	107-109
7 - 3	Meaning Variations	109-111
7 - 4	Language and Meaning in Anthropology	111-114
Chapter VIII : Semantics (Delālāt) Idea Evaluation among Islamic Iranian Logicians		
8 - 1	The Background of Semantics (Delālāt)	115-116
8 - 2	Origin of Words, Utterances and Sentences	116-121
8 - 3	The Concept of Arbitration in Specifying Words	121-122
8 - 4	Things and their Names	122-123
8 - 5	Semantics and its Definition among Islamic Iranian Thinkers	123-124
8 - 6	Kinds and Varieties of Semantics (Delālāt)	124-126

CONTENTS

Introduction : by Professor S. H. Nassr , Dean of the Faculty of
Letters and Humanities

Chapter I : The Principles of Semantics :

1 - 1	The Problem of Semantics	2 - 4
1 - 2	Semantic Terminology	4 - 8
1 - 3	Semantics and Related Sciences	8 - 11
1 - 4	Language and Meaning	11 - 14
1 - 5	Language and Thought	14 - 17

Chapter II : Language and Thought in Translation : 18 - 20

2 - 1	Linguistics and Translation	20 - 26
2 - 2	Language and Thought in Translation (English → Persian)	26 - 28
2 - 3	Classification of Difficult Words in Translation	28 - 38

Chapter III : Linguistics and Semantics 38 - 41

3 - 1	The Structure of Symbols	41 - 45
3 - 2	Sign and Symbol	45 - 49
3 - 3	Language and its Build - up	49 - 55
3 - 4	Semantic Structure	55 - 57
3 - 5	Word Boundaries	57 - 60

Chapter IV : Words and their Nature :

4 - 1	Definition of « Word »	60 - 61
4 - 2	Word Delimitation	61 - 66
4 - 3	Sound, Thing, Thought and Meaning	66 - 69

Semantics

(The Science of Meaning)

Mansur Ekhtiar , Ph.D.

Professor of English and Linguistics

Tehran University

Tehran University Press

1970

- ۱۳۳۷ - دستگاه لایرنس : پروفیسور اعلم - دکتر جواهری
- ۱۳۳۸ - فرهنگ اصطلاحات کشاورزی : ابوالحسن گونیلی
- ۱۳۳۹ - اقتصاد عمومی (جلد دوم و چاپ دوم) : علی محمد اقتداری
- ۱۳۴۰ - سنگ شناسی عمومی رسوبی : سیروس زرعیان
- ۱۳۴۱ - هیدرولیک (جلد دوم) : فیروز تربیت
- ۱۳۴۲ - نشانه شناسی بیماریهای گوش و گلو و بینی : دکتر عبدالحسین طباطبائی
- ۱۳۴۳ - کلیات مفردات پزشکی : دکتر محسن مجتبائی
- ۱۳۴۴ - اعتبار قضیه محکوم بها در امور مدنی (چاپ دوم) : ناصر کاتوزیان
- ۱۳۴۵ - بیماریهای گیاه قارچهای انگلی (جلد ششم)، عزت الله خیبری
- ۱۳ - زندگانی شاه عباس اول (جلد دوم، چاپ چهارم) : نصر الله فلسفی
- ۱۳۴۶ - اصول مقدماتی پروتز : دکتر حسین نواب، دکتر جعفر دادمنش
- ۱۳۴۸ - اصول رادیوگرافی داپزشکی : مهدی برکشلی، دکتر جهانگیر بهارست
- ۱۳۴۹ - الکترونیک (جلد اول، چاپ دوم) : ناصر قلی قاجار رحیمی
- ۱۳۵۰ - فرهنگ اساطیر یونان و روم (چاپ دوم) : اثر پیر گریمال، ترجمه احمد بهمنش
- ۱۳۵۱ - جنین شناسی (جلد دوم) : دکتر احمد شفائی
- ۱۳۵۲ - تاریخ آل مظفر (جلد دوم) : حسین قلی ستوده
- ۱۳۵۳ - تاریخ فرهنگ ایران (چاپ چهارم) : عیسی صدیق
- ۱۳۵۴ - اقتصاد اجتماعی (جلد اول، چاپ سوم) : شمس الدین جزایری
- ۱۳۵۵ - اتم در زیست شناسی (جلد اول، چاپ دوم) : زین العابدین ملکی
- ۱۳۵۶ - درسهای آزمایشگاهی پزشکی (جلد اول) : دکتر برال، دکتر خرسندی، دکتر رفوآه، دکتر روان شناس
- ۱۳۵۷ - تاریخ عمومی، تفوق و برتری فرانسه (جلد دوم) : خانبابا بیانی
- ۱۳۵۸ - جانور شناسی عمومی (جلد دوم) : خانم طلعت حبیبی
- ۱۳۵۹ - اساطیر یونان و روم یا افسانه خدایان (جلد اول) : سعید فاطمی
- ۱۳۶۰ - تاریخ جهانی (جلد دوم) : اثر دولاندن، ترجمه احمد بهمنش
- ۱۳۶۱ - فیزیک زیستی (جلد اول) : دکتر ذبیح الله عزیزی، دکتر ابوالفضل رسولی
- ۱۳۶۲ - مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله (جلد دوم) : بکوشش کریم اصفهانیان
- ۱۳۶۳ - کتابداری (دفتر دوم) : زیر نظر ایرج افشار
- ۱۳۶۴ - زراعت (جلد سوم) : منصور عطایی
- ۱۳۶۵ - استخراج معادن (جلد پنجم) نصر الله محمودی